بازدید ۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای

کتاب بیان الطب

خطی ـ فهرست شده ـ ۶۹۲۰

١٢

[illegible] در علم [illegible] پزشکی [illegible]

[illegible] دردو [illegible]

قول پیغامبر است صلی الله علیه وسلم [illegible]
علم دو است علم پزشکی و علم [illegible] مقدم علم پزشکی [illegible] آنکه [illegible]
باید که تن درستی باشد تا انکه عبادت و طاعت بجای تواند آورد [illegible]
مردم بجمله از دو چیز خالی نباشند یا مشتغل بشغل [illegible] یا [illegible]
شغل کردن نشاید الا بتن درستی از ان سبب که بیمار [illegible]
شوند [illegible] درستی را نگاه داشتن بعلم پزشکی [illegible]
بود علاج علتش هم بعلم پزشکی باشد که دارو بوی [illegible]
شود چنانک پیغمبر فرموده علیه السلم [illegible]
گفت علتها [illegible] که هیچ دردی خدای عز وجل [illegible]
آن درد بدید [illegible] که [illegible] اهل علمها دیگر محتاج [illegible]
و اهل این صنعت محتاج بکس نباشند مگر بخدای عز وجل [illegible]
دانش [illegible] کردم و دیدم که همه کس بعلم پزشکی محتاجند [illegible]

... دیدم که مختصر و آسان و با فایدهٔ بسیار باشد و چیزهائی
... بجا نه بود ... صواب دیدم ... کتاب

الحمد ... نمودم از آن سبب که بسیار چیز از اسرار این علم اندر و پیدا
کردم و ترتیب نهادمش بر ابواب ... و فهرست وی را با آغاز کتاب
... و شمار با پارسی باز نمودم تا چون علتی را طلب کنند زود
پیدا آید و آن ... است و باب نخستین در معرفت چیزها که پزشکان را
از دانستن آن ناچار بود و از باب دوم تا نوزدهم سبب و علامت
و علاج ... و شش علت را از فرق سر تا بقدم بترتیب
یاد کرده ... قسمت علتهای تن را بنظام و ترتیب مختصر
باز نمودم چنانکه آموزنده را زود فهم شود و در علاج بیماریها بدان
... آتش بود بدان داروهای مفرد و مرکب جیتیر و تخوار پیدا کردم
و اندر ... طبع و منفعت و خاصیت و غذاها و داروهای مفرد و مرکب
... کردم و نام غذاها و داروها را بر حروف معجم بر حروف اول و دوم
... یعنی با الف ... تا کسی را اندرین کتاب غذائی یا داروی

باید از مفرد و مرکب و بداند که آن چیست و طبع و منفعت و خاصیت
آن چگونه است یعنی پختن و آمیختن وی چون است در اول حرف نام وی
طلب کند و ترتیب نگاه دارد و در آخر کتاب ابدال ...
بهم پیدا کردم تا اگر کسی را داروئی باید و آن دارو ...
داروی دیگر که موجود باشد بکار دارد تا از ... باز نماند زیرا که
آموزنده این علم را از دانستن این جمله ناچار بود و امید دارم که هر که این
کتاب را بخواند و فهم کند از فایده بسیار ... و اگر بدان کار کند از
بلاهای بیماریهای بسیار رسته باشد پس اگر چیزی از علاج کردن بیماری یا از طبع
و منفعت غذاها و داروها بر وی مشکل گردد و خواهد که شرح آن تمام
در کتاب کفایة الطب که بپارسی ساخته‌ام وی را طلب کند زیرا که اندر
تصنیف این کتاب طب ... کرده‌ام تا آموزنده را ملال نیفزاید و از
حق تعالی یاری میخواهم تمام کردن این کتاب بر درستی و براستی کلامها
که اندرو یاد کردم و مزد و ثواب ... چشم دارم بدعا که خوانندگان
و آموزندگان این کتاب بمن رسانند و این یادگار از من بماند که مقصود
از ساختن این کتاب دعا بود و بالله التوفیق ...

باب نخستین در معرفت چیزهائی که پزشک را از
آن ناچار بود قسمت اول در آفرینش مردم و آمیزش نهاد تن

انجم بدارد معالجه عرق خنده [illegible]

باب یازدهم در علتهای گلو و سینه و پشت

بل

باب دوازدهم در علتهاء دل و پهلو

باب سیزدهم در علتهای مری و معده

آغاز کتاب — بدانک حکمای این صناعت
چنین گویند که ده چیز باید که در طبیب موجود بود تا درین صناعت استاد باشد اول
انک صفت آفرینش مردم و آمیزشهای تن و تشریح اندامها را نیک بداند دوم
انکه تن درستی را بر مردم نگاه دارد چنانک بجای خود بود سیوم انک بیماریها را
بمعالجت بحال تن درستی آرد یا نگذارد که علتش بفزاید چهارم انک منجم
بود تا بداند که بیمار را علت از کدام ستاره افتاده است و نیز نگاه کند که احوال آن
ستاره متقبلست یا مدبر اگر احوالش متقبل و نیک بیند بعلاج کردن مشغول شود
و اگر احوالش مدبر و بد بیند او را نپذیرد و رنج بیهده نبرد پنجم اندر شناختن
علم نبض نیک داند ششم انک آب تاختن و غایط شناختن و پیدا نیک
معلوم باشد هفتم انک بحران بیماری و احوال نیک و بد را نیک بداند هشتم
انک مزهٔ دهان از شیرین و تلخ و ترش و شور و چرب و تیز و [?] مزهٔ وی
موافقت این هر یک را نیک بداند نهم انک علامتها و خطر بیماری بر وی پوشیده [?]
دهم انک در طبع داروها شناختن و بهم آمیختن داروها نیک داند و ما اکنون
شرح هر یک را باول کتاب در باب نخستین مختصر بیان کنیم زیرا که طبیب را از دانستن
این جمله ناگزیر بود و از آن پس سبب و علامت و علاج علتهای تن را از فرق سر
تا قدم بترتیب باز نمائیم و با آخر کتاب طبع و منفعت غذاها و داروهای مرکب
و مفرد را بر حرف معجم یاد و پیدا کنیم چنانک آموزنده بزودی فهم کند و طالبش بیفزاید

انشاء

انشاالله تعالی باب اول در معرفت
چیزها که طبیب را از دانستن آن ناچار بود اندر صفت تن و آمیزشها
بدانک خدای تعالی آفرینش مردم بر نیکوترین صورتی آفریده است و سبب
آفرینش مردم نه چنانست که عوام میدانند و حریص بودن مرد بر زن و زن
بر مرد نه از بهر شهوت و لذت مردم را بود بلکه ایزد عز و جل این شهوت
و لذت در تن مردم از بهر آن انگیخت تا فرزند از میان ایشان موجود آید
و خدای عز و جل شناسد و بداند که خدای عز و جل بقدرت خویش او را از عدم
بوجود آورده و از کمترین چیزی بیافرید یعنی از آب که از رحم مادر بحاصل
شد و بعد از نه ماه پاکیزه او را در عالم موجود آورده و اگر مردم را هم بدین سان
بیافریدی و چون بیافریدی هم بدین سان جاویدان و پاینده بگذاشتی نه
حکمت بودی از آن سبب که مردم گفتندی که احوال عالم و آفرینش همیشه
چنین بوده است و نیز همچنین باشد خود نداند او واجب آید که مردم را از
بهر چه آفرید و از کجا پدید آورد تا از معرفت نفس خود و از امر آفریدگار
خود غافل نباشد و بدانند که حق تعالی سبب چنان کرد که چون آب مرد
در رحم زن افتد هفت شبانه روز همچنان آب اندر آنجا بماند و از آن پس
چهل روز خون تازه بود و بعد از چهل روز آن خون گوشت پاره نرم شود
پس از آن نگار اندامها بر وی پدید می آید چون دست و پای و اندامهای

نیکو آید چون سیزده بار و سیصد و بیست ساعت بگذرد و آن صد و سی روز بود و ایزد
عز و جل بقدرت خویش صورتش را تمام بکند چون چشم و گوش و بینی و دهان و اندامهای
دیگر پس جنبش پیدا آید و گروهی از حکما گفته‌اند که صورتش و اندامهاش تمام بکرد
الا بچهار ماه و چهار ماه ولادان پس جان به وی فرستد حق تعالی درد شود و گویند که چون
جان اندر این کودک آید دو چشم باز کند و بر اندامهای خویش بنگرد و آن نقش خدای
عز و جل را نظر کند و بیند که خدای او را بحکمت و لطف آفرید سر بسجده کند و سپاس
و شکر کند مر خدای را و بخت جنبیدن او در شکم مادر از این سبب بود پس چون هفت ماه
تمام شود و طبع این هفت کانه ستاره بر وی بگذرد موی و ناخنانش بروید
و اندامهاش جمله بکمال شود بفرمان حق تعالی پس اگر بدین هفت ماه از مادر بزاید
بزید از آن که دور هفت ستاره بر وی بگذشته باشد پس اگر بهشت ماه بزاید
البته نزید زیرا که دور دانش با زحل افتاده بود و طبع زحل سرد و خشک است
و خانه مرگست از جهت آن که خانه هشتم است و بحساب نجوم خانه مرگ است
پس به نه ماه تمام چون بزاید فرزند بزید از سبب آن که تدبیرش با مشتری افتاده
بود و از خانه نحس در گذشته باشد پس اگر بوقت زادن خداوند طالع این کودک
در برج مرگ یا طالعش در برج خاک بود اندر میان دو نحس افتاده باشد فرزند مرده
زاید از این سبب که یاد کردیم و اما آنچ گفتیم اگر بمدت هفت ماه کودک از مادر بزاید
و بزید هم روا بود ولیکن تنش و قوت چنان نبود که آن که به نه ماه زاید زیرا که این

ده ماه کودک در شکم مادر بغذا خوردن مشغول شود و هر غذا که مادر همی خورد کودک گوشت
تمام خورد و مر استخوان و پیها را سخت کند و اندامها پرورش یابد و چون کودک از مادر
زاید در آن وقت بگرید و سبب گریستن وی آن است که از تنگی جای بیرون حرکت و با
و اشش را فراخی و تغیر هوا او را درد کند بتن چون خدای عز و جل وی را او را جایگاه
برآید بانگ زند و بگرید و مردم عوام گویند که این کودک بانگ و گریه از
آن میکند که این جهان را بدید و این نه چنانست بلک این بانگ و گریه از بهر
آن رنج و سختی کرد که بوقت زادن بدو رسید و خدای تبارک و تعالی او را
بکرم و لطف خویش از تنگی بفراخی آورد و از تاریکی بروشنی و از برهنگی
بپوشش و بر نیکوتر صورتی و آلتی بیافرید چنانک در محکم کتاب خویش یاد
کرده است ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا
فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ۵
و بدانک اندامهای مردم را بقدرت خویش ایزد عز اسمه از چهار چیز مختلف
جمع کرد از گوشت و استخوان و رگ و پی و از این چهار کم نشاید زیرا که
گوشت بپای نبود تا استخوان در میان نباشد و استخوان بپای نبود تا پیها
با وی نباشد از آن که در زیر سر بندی استخوان از پیها پیوندی باشد و پیوندها
نرم نبود تا در زیر سر پیوندی و بندی رگی نباشد که درون سر رگی خون
همی رود و آن پیوند با نرم همی دارد و اگر از این سبب نبودی پیها خشک

شدی و پوست اندامها مردم را این چهار کانه بدید آورد یعنی از گوشت
و استخوان و رگ و پی تا ازین هر چهار را بقدرت خویش بدان بپوشید
خیداید و سودا و تن این هر چهار آمیزش مختلف بیدید که خون و صفرا
و بلغم و سودا و مایه هر یکی را ازین چهار کانه اندامی معدن موجود کرد چنان که
مایه خون را در جگر و مایه صفرا در زهره و مایه بلغم در شش و مایه سودا در سپرز
و بدان که اگر ازین چهار آمیزش حق تعالی در تن آدمی یکی آفریدی نشانستی
و خوب نبودی از سبب آنک اگر صفرا تنها آفریدی مردم بگونه زرد بودندی
و بس خوبی نداشتی و اگر سودا آفریدی بگونه سیاه بودی و هم بس نیکویی نداشتی
و اگر خون آفریدی بگونه سرخ بودی و رنگ خوب نداشتی و اگر بلغم آفریدی
بگونه سفید بودی و هم خوبی نداشتی پس این چهار چیز بهم مرکب کرد و از هر
چهار گونه مردم را بقدرت خویش بیافرید و ازین سبب است که رنگ مردم
را بتمامی کس در نتواند یافت و این هر چهار خلط که در تن موجود است ضدند
و مخالف یکدیگراند و لیکن اندامهای تن را نگاه میدارند زیراک اگر سردی
و تری بلغم شش دل را نگاه نداشتی گرمی زهره را بسوختی و اگر گرمی و خشکی
زهره نبودی سردی و تری شش دل را بفسردی و تباه کردی و اگر گرمی و تری
جگر نبودی پیها بجمله خشک شدی و اگر سردی و خشکی سپرز نبودی استخوانها
تن سخت و قوی نبودی و بدان که چون ازین چهار خلط که در تن موجود است

یکی چیز کم و زیاده شود بدین سبب که ... مردم بیمار شوند و اگر ... چیزی شود
بیماری سخت آید و صعب تر باشد و اگر ... چیز کم و ... مرگ باشد و علما چنین گویند
که ایزد عز اسمه ... مثال آن جهان ... آفرید با هر چه اندر وی هست چنان که
در کلام مجید خویش یاد کرده است سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم گفت
هر چه در آسمانها است و زمینها هست در تن مردمان از نشانهای قدرت
و صنع من است تا چون مردمان در وی بچشم خرد نگاه کنند مرا بشناسند و راه
راست گیرند و اندر و خلاف نکنند پس واجب است مرا تن خویش را
شناختن و دانستن که این آمیزش در تن چگونه موجود است و ازین چهار
آمیزش کدام بهتر و شریفتر است و حکما و این صناعت را اتفاق چنانست
که بهتر و شریفتر همه خون است و خیار تر و شریفتر اندامهای تن دل است از آن سبب
که اصل و مایه روح اندر میان وی است و دلیل بدین آنست که هرگاه که مرد بمیرد
روح از تن وی جدا شود و خون نیز با او بشود و اگر بکارد شش پاره کنی و تنها
همه خلط در اندامهای وی موجود باشد الا خون و مردم عام گویند که چون آدمی
بمیرد خون در تنش بفسرد و این محال گویند زیرا که اگر افسرده بودی چون اندام
مرده را بکارد بشکافتندی خون افسرده آمدی و اگر روان بودی هم بدر آمدی
چنانک رگ و پی و گوشت و استخوان و آنچه تنها هم بگمه پدیدار است پس
خون دیدار نیست ما را معلوم شد که خون با روح است و روح با خون برود

بار خلق تعالی را اندر جنبانیدن او نخواهید و از این پس شمار گوشت و استخوانها
و رگها و پی و پیوند تن و اندامها را بجملی یاد کردیم تا بر آموزنده آسان بود ان شاء الله
و شمار رشتها و اجزاء بدانک جمله استخوانها و اندامهای تن مردم دویست و چهل و هشت
استخوانست و جمله پیها هشتاد و سه عصب پی است سی و شش جفت و یک مفرد و جمله
گوشت پانصد و بیست و نه عضلات یعنی بوجه پیدا که اندر تن مردم است از خرد و بزرگ
پانصد و شصت و نه است و رگها جمله سیصد و شصت و شش رگست از جمله
آن صد و پنجاه و شش جهنده است و دویست و ده آرمیده است پس اگر
از جمله این رگهای آرمیده یکی بجنبد یا از جمله این رگهای جهنده یکی بیارامد مردم بیمار شوند
و این رگها را بخش از سه رگ است بزرگ رگ قیفال و اکحل و باسلیق و هر یک را از این
سکاد صد و بیست و دو رگ بدو بازبسته است و مثال این رگهای بزرگ چون
رودها بود و مثال رگهای خرد چون جویها باشد و جمله رگهای جهنده بدل پیوسته باشد
و رگهای آرمیده بجگر پیوسته باشد و علتهایی که در تن مردم پدید آید جمله هم سیصد و
شصت و شش علت بود و سخن از این معنی هم بدین قدر اختصار کنیم تا کتاب
دراز نشود و آموزنده را ملال نیفزاید ان شاء الله و تعالی اندر تن درستی نگاه داشتن
تن درستی آنست که طبع و حرکت و آرام و طعام و شراب و استفراغ جمله بر
اعتدال باشد و غذاهای موافق خورد و از گرما و سرماهای سخت تن را نگاه دارد
و از خشم گرفتن و اندوه خوردن و ترسیدن و بیداری و حسد و کینه و آنچه بدین

ماند پرهیز کنند که این همه مزاج تن را از حال خویش بگرداند و طبیعت را از حال اعتدال
بیرون آورد و خداوند را اندر گرمی و بیماریهای صعب افکند در طعام خوردن و اما طعام
خوردن چنان باید که آن هنگام خورد که طعام گواریده بود و حرکتی موافق کرده
باشد و آرزوی طعام برخاسته بود تا آنچه بخورد بگوارد و اندامها را پیوسته سست
و قوی دارد و چون طعام آرزو آید بهیچ حال تغافل نکند مگر که رنج بود یا پیش
از آن طعامی خورده بود که گران و بدگوار باشد پس بدین سببها روا بود که طعام
دیرتر خورد و لیکن باید که پیش از طعام اندکی جلاب سکنگبین خورد تا معده را گرم
کند و آرزوی طعام قوی کرد و طعام چندان خورد که چون فارغ شود هنوز
باید و هر کس را با همان غذا باید بود که بدوی خو کرده بود و چندانی باید خوردن
که عادتش بود مگر که عادت بد دارد و بسیار خوردن یا طعامی که ناموافق
بود پس باید که اندک اندک خویشتن را از آن باز کشد و بعادت نیکو باز آید و بهتر
ین عادتی مردم تن درست را آن بود که شبانه روزی یک بار طعام خورد
یا بیشترین دو بار و بشبانه روزی سه بار طعام خوردن مردم فربه و سطبر
اندام را زیان دارد و هر کسی که حرکت و کارش قوی تر بود طعام بیشتر
و دیرتر باید و هر که تن آسان تر بود طعامش سبک تر و کمتر باید تا تن درستی
پیوسته باشد و مزاج تن را از اعتدال نگرداند و در جمله هر طعامی که کسی را
سازگار بود و بدو عادت کرده باشد نباید که از وی بگردد و اگر چه آن

طعام بد بود مگر که غایت بدی باشد که اندک اندک خویشتن را از وی باز کشد
تا به بیماری نیفتد و چون طعام خورده بود هیچ بر تن ننهد و آب خوردن پس
از طعام چندان باید که اندک مایه تشنگی بنشاند مگر کسی را که معده و جگر سرد بود
بس او را نشاید که آب سرد خورد و چون از گرمابه بیرون آمده باشد یا جماع کرده
یا کاری برنج کرده یا بگرمابه بسیار رفته باشد آب سرد خوردن وی را زیان دارد
و بیم هلاک بود مگر که اندک اندک خورد تا گرمی اندام بنشاند پس از آن اگر بسیار
خورد روا باشد و آب سرد بناشتا خوردن خداوندان گرمی و صفرا را نیک بود
لیکن اندکی باید خورد تا زیان ندارد و آب خوردن به شب مگر که بیکی خواره را
که سخت تشنه بود سود دارد و میوه های تر خوردن باید که پیش از طعام خورد
مگر که میوه ترش باشد چون سیب و انار و مانند این پس روا باشد که پس از
طعام خورد مگر که میوه ترش باشد چون سیب و انار و مانند این پس و مر نگاه
داشتن تن درستی از آن بهتر بود که میوه تر بسیار نخورد پس اگر بی وقت یا
طعام پیشتر خورده آید و معده گران شود ناگوار کند تدبیرش آنست که دیگر روز
کمتر خورد تا معده سبک شود پس اگر روزی چند همچنین بود علاجش آنست
که شکم نرم کند بحب الصبر تا تن از مایه علت پاک شود و بیکی خوردن باید که ماهی
یکبار یا دو بار بود و بر طعامهای شور و تیز خورد تا منفعتهاش بسیار چند و اگر
بسیار خورد مضرتش بیشتر از منفعت بود زیرا که در اندام علتها صعب پدید آورد

که آزار بروزگار از تن جدا شوان کردن و بیم آن بود که مردم را هلاک کند و در جمله خوردنش
همه مزاجها را موافق نبود از آن سبب که بسیار مردم را بیکی اندر معده ترش شود و شراب
مزاجش را پس از آن تباه آرد و بسیار کس را از صفرا انگیزد و جگر گرم کند و قی آرد و
بسیار کس را تن بگدازد و لاغر کند و بسیار کس را درد سر انگیزد و خمار آرد و این از آن سبب
بود که طبع و مزاج مردم مختلف باشد و بیکی خوردن بحکم آنک از قول خدای تعالی و پیغمبر
علیه السلام حرام است بنزدیک ارسطاطالیس هم حرام است و گویند که هرگز او بیکی
نخوردی پرسیدند از وی که چرا نخوردی گفت من چیزی نخورم که عقل مرا تباه کند و کسی که
از گرمابه بیرون آمده باشد یا کاری برنج کرده باشد یا طعامی بسیار خورده باشد
بیکی وی را خوردن زیان دارد و در جمله سر حق سبحانه و تعالی حرام کرده است
الا زیان ندارد **و اما** ریاضت کردن یعنی گشتن اندامها از جای خود بگردد اند
و او را دو گونه منفعت باشد یکی آنکه بستگیهاء اندام را بگشاید و دیگر که تن را قوی
کند و سخت کند و چون ریاضت پیش از طعامها بود معده را قوی کند و طعام را
بگوارد و طبع را نرم کند و پیها را سخت کند و درد بندها را و بسیار علت را سود دارد
لیکن باید که باندازه بود و از حد نگذرد اما چون بسیار گردد گرمی و خشکی کند و زیان
دارد خاصه کسانی را که گرم مزاج باشند و تن آسانی تن را فزاید و اندکی گشتن از
پس طعام آمیزشهای تن را سود دارد و طعام خوردن بجای دارو چند و بسیار
بیماری تن تنک بود **و اما** خفتن چندان باید که اندامها تن بیاساید و ماندگی . و

وطعام خورده بگوارد که سرخوابی که چنین باشد تن را درست دارد و نخوت را قوی
کند و چون از حد بگذرد تن را کاهل و سست دارد و بلغم انگیزد و معده را سرد کند
خاصه مرکسانی را که فربه و سطبر اندام باشد سخت زیان دارد و بیداری که از حد
بگذرد گرمی و خشکی انگیزد و طبع را تبه کند و تن را لاغر و خشک کند و صفرا را
تیز کند و هیچ حال نباید که مردم بستم خویش را بیدار دارد که از و سستی و کاهلی پدید آید
و چون به نیم شب بکسی اندر خواب نشود جهد کند که خوابش ببرد که از آن بیداری مردم
را آفتها رسد **اما** طبع نرم داشتن و حال تن اندرستی بزرگتر تدبیری بود مردم را
و از و آن بهتر بود طبع نرم نخورد و تنها کند نه بداروها تا طبع پیوسته بر حال اعتدال باشد
چنانک نه سخت بود و نه نرم و آب تاختن را تعاهد کند تا بدان اندازه که آب خورده
باشد از وی فرود آید و تعاهدش آن بود که برفتن و حرکت کردن کاهلی نکند تا زیادتها
فاسد بآب تاختن از وی جدا شود و تن در درستی بجای بماند و اگر بوقتی شکم سخت
شود بآب میوها و آب پنیر شکم را نرم کند و اگر آب تاختن کمتر فرود آید سکنجبین و تخم
خربزه و تخم خیار و رازیانه بکار دارد و اگر بوقتی آب تاختن تقاضا کند نباید که
وی با خویشتن باز دارد که از وی درد کرده و مثانه خیزد و همچنین اگر طبع اجابت
خواهد نباید که باز داشتن که از وی زحیر و قولنج خیزد و آرزوی طعام بشود
و کشتن افزاید و اگر وی اندک طبع خواهد جهد کند و بسیار بنشیند پس با سور مقعد بود
پس سان باید که همه بر اعتدال بود تا تن در درستی بماند **اما** جماع کردن آن وقت

مرحوم حسن ولد مرحوم ... جهار ... شاه ... ۱۳۵۵ ... سنه
ولد الدق ... الله

بهتر بود که سخت آرزو کند و منی بسیار باشد و از جماع کردن سستی اندر نیاید و مرد
خویشتن را سبک تر و نیکوتر از آن بیند که بوده باشد و بدان وقت بهتر که همه حالها
تن را اعتدال باشد و نه گرسنه و نه سخت گرم باشد و نه سخت سرد و آخر شب
بهتر از آن باشد که باول شب و منفعت جماع بسیار است لیکن چون از
حد بگذراند مضرتش بیشتر از منفعت باشد زیرا که مزاج تن را زود تباه کند بدترین
وقتی جماع را بوقت خزان بود و پس تابستان و بوقتی که بیماریها و وباها بود
از و پرهیز کند **اما** اما بگرمابه نشستن را جانب باید که اندک نشیند تا تری کند
زیرا که چون بسیار نشیند صفرا تیز کند و خشکی پدید آورد و شستن بآب گرم
تن را گرمی کند و تری فزاید و طبیعت را نیک بود و آب تاختن را براند
و خواب خوش آرد و ماندگی را ببرد و دردها را ساکن کند و بادها بشکند لیکن
اندام را ضعیف کند و منش کشتن آورد و به آب سخت گرم شستن تری
نکند لیکن اندام تازه گرداند و دل و جگر را گرم کند و بلغمها لزج و بادهای سطبر را
از تن تحلیل کند و آب نیم گرم شستن تری بسیار کند و کسانی را که خشکی بر مزاج
ایشان چیره گشته بود سود دارد و به آب سرد شستن مردم ضعیف و لاغر را
زیان دارد لیکن مردم فربه را کمتر زیان بود و به سیری و گرسنگی در گرمابه نشود
و آب سرد و میوها نیز در گرمابه نخورد که بیم استسقا باشد و جماع در گرمابه نکند که بیم
مرگ فجاه و بیماریها صعب بود **و اما** تن مالیدن را بدان که تن از مالیدن سخت

... ۱۳۴۵
برادر عزیز ... محمد ... فلان ...
برادر عزیز ... محمد ...
... ۱۳۴۵ سنه
طلب ... ولد ... تاریخ ...

بنیرو گردد و اندامها سخت و قوی شود و از مالیدن نرم اندامها کشیده گردد و از
مالیدن بسیار سست و ضعیف شود و از مالیدن که بقوت و اندازه بود گوشت
تن پرورد و گونه اندامها پاکیزه گردد از آن سبب که حرارت غریزی اندر وی
بیفزاید و قوت همه اندامها را قوی دارد و بستگیهای تن را بگشاید و بادهای سطبر
و تریها را از تن تحلیل کند و رگ و پیها را درست دارد و نیرو دهد و چون بهر هفته اندامها
را نیک بمالد **اما** تدبیر آهک کردن چون تن را بسوزاند آنست که تحت آنجایگاه نیک
بشوید و آب سرد بروی زند و زان پس بروغن گل دیراجب کند و اگر بدین گرم
سوزانی وی ننشیند عدس پوست کنده بسرکه و گلاب سپید شده و بروی ماله پس اگر
آبله شود روغن گل و سفیده خایه بهم بزند و بروی مالد و اگر جایگاهش ریش شده
باشد و از وی ریم همی آید برگ شفتالو و حنا و سعد و گل خشک خرد بکوبد و بروی
پراکند و اگر از این داروها یکی یا دو بوده بود هم روا بود و از پس آهک کردن پیوسته باید
که آنجایگاه را بسرکه و روغن بمالد تا خشکی آهک ببرد و زیانش بازدارد **واما**
قی کردن چنان باید که بهر ماهی دو بار قی کند تا معده پاکیزه گردد و طعام بگوارد
و تن را فربه کند و خداوندان بلغم را سود دارد خاصه نقرس و درد بندها و درد پشت
را نیک بود و سر و مغز را از بخارهای فاسد پاک کند و چشم را روشن دارد و چون قی‌ها
دو بار زیاده کند سر و چشم و بر و سینه سخت زیان دارد و کسی را که گردن دراز
بود و میان سر برخاسته و سینه بیرون آمده و لاغر بود قی کردن زیان دارد

وانچه بخلاف این بود نیک باشد و تدبیر قی کردن آنست که اندران وقت چشمها را
بر فاده و عصابه سخت ببندد و تا تمام قی نکند نگشاید پس از آن آب سرد بر سر و روی
بریزد و دهن را باب انگبین و لختی سرکه بشوید **اما** دارو خوردن چنان
باید که سالی دو بار مسهل لطیف بخورد بهنگام بهار و خزان تا بیماری بروی چیره
نگردد و بداروها قوی حاجت نیفتد و داروی مسهل خوردن که بترتیب باشد علاجی
بزرگ باشد و در نگاه داشتن درستی ولیکن دارو باید که بعلم و نظام خورد که اگر غرض صفرا
راندن باشد و بلغم راندن منفعتش مضرت گردد پس نارنده اولیتر باشد و اگر آب
غرض باشد رانده باشد قیاس نشاید کردن منفعت وی را از جهت آنکه دارو خوردن
بدین صفت سبب زندگانی و نگاهداشتن درستی باشد و محتاج ترین کسی بدارو خوردن
مردم فربه و سطبر اندام باشند خاصه کسی که گوشت و سیکی و شیرینیها و میوها و طعامهای
گوناگون بسیار خورد و کسی که لاغر و ضعیف بود و طعام کم خورد دارو کم باید
خوردن و سه روز پیش از دارو خوردن باید که شوربای چرب خورد و تابستان گرم
و زمستان سرد دارو خوردن نشاید مگر که سخت ضرورت باشد و از پس دارو خوردن
باید که بهتر پرهیز کند و البته ترشی و شوری و میوها نخورد و دارو که کار نکرده باشد
البته نباید که بخسبد و یا بگرمابه رود و تدبیرش آن بود که پایهاش مالیدن دهد و شربتی آب
نیم گرم بخورد و اگر دارو کار نکند پس وی شوربای چرب خورد و اگر بدنج کفتم فالجه
بندد تدبیرش آنست که آب گرم و روغن بهم بیامیزد و بخورد و انگشت در گلو بر

که داشته باشد خویشتن را اندک اندک بازکشد یعنی نخوردن و خفتن بسیار و تن
آسانی و این بدین نهد تا بسفر رنج و عذاب نبود و چون سفر بتابستان کند
طعام بسیار نخورد و از چربها و شیرینیها پرهیز کند و بترشیها و خوردن سپردها
گراید و سر را بروغن کند و پیوسته چرب کند و بلعاب بزرقطونا و سپید
خایه و کدو بر دو سینه را می‌مالد و چون بمنزل فرود آید خویشتن را بآب سرد
بشوید و تا نیاساید چیزی نخورد و از آن پس ترشیها خورد و باید که آب این
منزل در آب آن منزل همی آمیزد تا مزاجش در خوردن آبهای مخالف بتدریج خو کند و زیان
ندارد و اگر در خویشتن ضعف و گرمی و گرانی بیند خون بیرون دارد زیرا که هوای مختلف
زود طعام در معده بگنداند و خون را فاسد کند پس تن را پاکیزه باید کرد تا از بیماریها
ایمن باشد و اگر سفر بزمستان کند باید که طعامها گرم بکار دارد و بخوردنی که خواهد
پختن سیر و پیاز و افزارها گرم در کند تا تنش پیوسته گرم باشد و چون بمنزل
فرود آید ساعتی بجایگاه گرم خسبد و چون بیدار شود طعامی گرم بخورد و پیوسته
بدین سان باشد تا از رنج و بلا و سرما ایمن باشد و اگر سفر کردن بجایگاهی بود که
برف باشد سپیدی برف چشم را زیان دارد و تدبیرش آنست که رکوی سیاه
بر روی فرو گذارد یا چیزی سیاه بر سینه همی بندد و بدو همی نگرد که نیک باشد و اگر
چشم از سرما بدرد آید تدبیرش آنست که انگبین گرم کرده در وی کشد و از آن
پس بگرمابه شود واما در کشتی نشستن چون کسی سفر دریا خواهد کردن تدبیرش آنست

قی کند و زان پس جلاب سرد کرده بخورد و اگر اسهال بسیار کند شراب به خورد
و اگر نه صمغ عربی و بزر قطونای برشته با شراب بکار دارد و نباید که دو شربت
دارو یک روز بخورد که زیان بزرگ دارد و طبیعت را ضعیف کند واما رگ
زدن بهنگام و عادت خویش تن درستی نگاه داشتن را علاجی بزرگ باشد خاصه
کسانی را که تبها و ریشها دارند بنیک سود دارد لیکن باید که با سداد و بساعت دوم زند
که منفعت بیشتر باشد و اگر بوقت حاجت رگ نزند و تاخیر کند در بیماریها صعب افتد
و اگر رگ بسیار زند هم زیان بسیار دارد و اندر گرماه گرم و سرماه سرد نشاید مگر
که ضرورت باشد و آن روز که رگ زده باشد جماع نکند و هیچ رنج بر تن ننهد و کباب
و ترشیها خورد تا صفرا زایل کند و اگر بوقتی سر رگ گشاده گردد و بخفتگی یا به بیداری
و خون بسیار از تن بدر آمده بود تدبیرش آنست که گوشت آبه و خایه نیم برشت
خورد و اگر از سستی نتواند خورد بگلویش فرو ریزند و غالیه به بینی او فراز دارند
تا بقوت خویش باز آید واما حجامت کردن سودمندتر از رگ زدنست کسانی را
که درد سر یا درد دندان بود و گرانی سر و روی را ببرد چون بر دو سوی حجامت کند
و اگر در میان دو کتف کند درد گردن و کوبهٔ دل را نیک بود و اگر بر ساق کند حیض را
بگشاید و درد شکم را که از گرمی بود سود دارد و اگر نقرگاه سر کند همهٔ سر را منفعت دارد
و نباید که حجامت بسیار کند که تن لاغر و ضعیف گردد واما سفر کردن چون سفر
را خواهد کردن باید که تن را پاک کند برگ زدن و دارو خوردن و از آن عادتها

که چند روز پیوسته شراب به یا شراب سیب خورد و طعامها ترش و کرنج خورد
چون عوج باو بکیا و انار با تا معدهٔ اش قوی کرد و قی نکند و البته چربها و شیرینیها
و شوربها نخورد و دو روز در آب ننکرد تا طبعش با بوی آب دریا عادت کیرد و مزاجش
قوی شود پس از آن اگر در آب ننکرد روا باشد و زیانش ندارد و این قدر کلامی
مختصر در نکاه داشتن درستی و در چیزها که مردم را از آن ناچار بود یاد کرده آمد و اگر
سخن دراز کنیم آموزنده را ملال کیرد ❊ دیگر ❊ آنک پزشک باید که منجم بود ❊ بدانک
پزشک را از دانستن علم نجوم ناچار باشد از آن سبب که هرچه در عالم موجود است
اگرچه بامر ایزد عز و جل بود هر چیزی را بقدرت خویش سبب از گردش ستارکان
هفتکانه در بروج کرده است و احوال خیر و شر و آنچه در عالم موجود است از
گردش ایشان بحساب نجوم باید دانستن زیرا که هر ستاره که در برجی رود
فعل و تاثیر نو در کیتی پدید آید و نیز همچنین در تن مردم از تن درستی و بیماری و
شادکامی و رنج و سختی و آنچه بدین ماند از احوال نیک و بد چنانک طبع و فعل
ایشان بود و دلیل بر آنک حق تعالی بقدرت خویش هر برجی ازین دوازده کانه
و هر ستاره ازین هفتکانه از اندامهای اندام بهره داده است چنانک از تن
مردم سر حمل را داده است و کردن ثور را و هر دو دست جوزا را و بر و سینه سر
طان را و شکم اسد را و ناف و زیر ناف سنبله را و میان و زهار میزان را و عورت
عقرب را و رانها قوس را و هر دو زانو جدی را و هر دو ساق دلو را و هر دو پای حوت را

واز ستارکان کوش راست و سپرز زحل را داده است و کوش چپ و دل مشتری را
و چشم راست و مغز آفتاب را و چشم چپ و حلقوم و شش ماه را و بینی راست
و جگر مریخ را و بینی چپ و گرده زهره را و دهان و زبان عطارد را و هر اندام که یاد
کردیم ستاره را بلطف و کرم خویش قوتی داده است چنانک قوت سر از آفتاب است
و خرد و دانش اندر و باشد و قوت حلقوم و شش از ماه است و نفس و لطیفی اندر و
بود و قوت دل از مشتری است و مروی و سکونت و رای تدبیر اندر و باشد
و قوت جگر از مریخ است و خشم و تندی اندر و بود و قوت زهره از عطارد بود
و حسد و دشمنی و مکر و حیلت اندر و بود و قوت عورت از زهره است و حرص
و شهوت و آرزو اندر و بود و قوت سپرز از زحل است و کرانی و تباهی و پیش
اندر و بود پس چون ازین اندامها که کفتیم یکی معلول شود یا تبعاه آید در احوال
ستاره که قوت آن اندام که کفتیم از وی باشد نکاه باید کردن اگر احوالش
نیک بود علت و فساد آن اندام زود باصلاح آید و درست شود و اگر احوالش
بد بود دلیل بر هلاک شدن یا بر درازی علت وی کند و همچنین خداوند آن
ساعت که ابتداء بیماری اندر و بوده باشد نکاه باید داشتن اگر احوالش
نیک بود و مقبل و صالح حال بود دلیل بر شفا و راحت بیمار کند و اگر نه بخلاف
این باشد و نیز در طالع بیمار نظر باید کرد و نیک و بد احوالش از طالع مولود بدانستن
و اگر دارو دهد بساعت نیک دهد که اگرچه دارو نیک بود و بد چون ساعتش بس

فامده و سودی ندهد پس چون احوال برین گونه باشد پزشک از دانستن این علم ناگزیر
باشد تا در علم خویش تمام و کامل بود و خطایی بروی نیفتد چون نیک نظر و تامل
کند اندرین حالها که یاد کردیم **دیگر** اندر شناختن علم مجس بدانک معرفت علم مجس
۴ اندرین صناعت بزرگوار و شریف است از آن جهت که بتوان شناختن و دانستن تندرستی
و سستی را و چون خواهد که این علم بداند باید که پیوسته چهار انگشت بر مجس دست
راست مردم جوان و پیر و کودک از مرد و زن همی نهد چنانک نه سخت بر نهد و نه نرم و بینی
درستی و بوقت شادی و غم و سیری و گرسنگی و بخواب و ماندگی و بوقت خشم گرفتن
و بوقت بیم و ترس تا از احوال این جمله ها را معلوم کرده و در دانستن این علم تجربت
بسیار کرده باشد تا فرق بداند میان مجس درست و مجس بیمار و با این جمله که گفتیم باید
که زیرک و دانا بود به آموختن و دانستن این علم زیرا که صعب و دشوار است اما چون
دست بر مجس نهد و بزیر انگشتها قوی باشد و دیر دیر جهد نشان زیادتی خون باشد
و اگر برخاسته بود هم نشان خون بود و اگر سست باشد و دیر دیر جهد نشان چیرگی
بلغم بود و اگر زود جهد و بزیر انگشتان تیز باشد نشان زیادتی و تیزی صفرا بود و اگر
چون زه کمان کشیده بود و سخت همی جهد نشان زیادتی و چیرگی سودا بود و مجس خداوندان
گرمی نرم باشد و پیوسته جهد و مجس خداوندان گرمی و خشکی سخت باشد و نرم جهد و بر پهنا
رود و مجس زنان ضعیف تر از مجس مردان باشد و مجس کودکان خرد و تیز بود و پیوسته
جهد و مجس جوانان قوی تر و بزرگ تر از مجس کودکان بود و لیکن بدان بشتابی و پیوستگی

نجهد و مجس پیران دو موی ضعیف تر از مجس جوانان بود و مجس پیران با تفاوت
بود و دیر جهد و هر مجس که بزیر سر چهار انگشت یکسان و نیک جهد بدرازی و پهنا و بزرگی
شکل آن مجس را قوی خوانند و او نشان تن درستی باشد و اگر بخلاف این بود آن را مجس
ضعیف خوانند و مجس که مانند کرم جهد نشان قوت رفتن و هلاک بیمار بود و مجسی که لرزان
بود دلیل کند که طبیعت و بیماری هر دو قوی باشند و اگر مختلف جهد نشان درد دل
و بیماریهاش بود و مجس خرد و گران از بسیاری تری و سردی بود و بدانک بیماریهای گرم
را بزرگی مجس توان شناخت و بیماریهای سرد را بخردی و بیماریهای خشک را بسختی و کشیدگی
وی و بیماریهای تر را بسستی و نرمی این قدر از شناختن علم مجس که یاد کردیم آموزنده
را کفایت بود اگر جمله را نیک فهم کند و علمش بیاد گیرد **دیگر** اندر شناختن بول
۵ و غایط بدانک معرفت آب تاختن را چهار چیز نگاه باید داشتن یکی رنگ
دوم بوی و سوم قوام و چهارم رسوب و هر یکی را مختصر درین فصل ترتیب
پیدا کردیم چنانک آموزنده زود فهم کند انشاالله **و اما** رنگ بول از هشت
گونه است یکی سپید دوم آنک لختی زردی دارد و سوم آنک ترنجی باشد چهارم
آنک آتش گون باشد پنجم زعفران گون ششم ارغوان گون هفتم سرخ هشتم سیاه اما
آنک برنگ سفید بود و صافی بود همچون آب از علت چکیدن بول بود که تازی
وی را سلس البول خوانند یا از آب خوردن بسیار یا از بلغم خام و ضعیفی جگر بود و اگر
سپید بود و پشت و میان درد کند نشان آن بود که در گرده سنگ افتد و اجزا برنگ لختی

زردی دارد یعنی که مانند آب کاه بود دلیل بود که علت هنوز اندکی بخته باشد
وانچه ترنجی بود دلیل کند بر گرمی بسیار و بسوزندگی وانچه برنگ زعفران بود دلیل کند هم
بر گرمی لیکن گرمی تا آن حد که آتش گون بود اما خون نیز با صفرا آمیخته بود و اگر زرد و سطبر
باشد و جزوی بر سر آب ایستاده بود نشان دق باشد و دل بیمار رنج باشد وانچه برنگ
ارغوان گون بود دلیل کند بر افزونی خون و صفرا و اگر کف زرد آرد بر سر آب دلیل کند
بر علت [illegible] و آنچه بگونه سخت سرخ بود دلیل کند بر چرکی و زیادتی خون وانچه بگونه
سیاه فام بود و سیاهی وی پس سرخی و زردی پدید آمده بود دلیل کند بر سوختن اخلاط
و مرگ بیمار اما در تب چهارم و بستگی حیض و علتهای سوداوی دلیل بر شفا و درستی بیمار
کند و باشد که رنگ سیاهی آب تاختن از خوردن چیزها بود که بیمار خورده باشد چون
خیار چنبر و آبکامه سیاه و مانند سیاه وانچه ازین جمله خورده باشد رنگ آب تاختن
را سیاه کند و اگر زعفران خورده باشد آب تاختن زرد کند و اگر از تره چیزی
خورده باشد آب تاختن سبز نماید پس باید که پزشک نیک تامل کند و تا دو روز
نیک نه بیند و بیمار را نپرسد که وی چه خورده‌ای بر معالجه حکم نکند تا خطائش نیفتد
و بول که بر دهن ماند تامل کند بر گداختن پیه و گرده و تباهی بیمار و اگر بول بشیر ماند
دلیل کند بر فالج و سکته و اگر تقطیع یا بآب پنیر ماند دلیل کند بر ریشی مثانه و اگر با بول
خون بسیار آمیخته باشد دلیل کند که سر رگی در گرده گشاده بود و اگر بول با آب گوشت
ماند نشان ضعیفی و سستی جگر بود و بهترین بول آنست که بگونه ترنجی بود و رسوب

سپید دارد و بدترین بول آنست که بگونه سیاه و تنک باشد اما بوی آب تاختن اگر گندیده
بود دلیل کند که طبیعت مایهٔ علت را نیک بخته باشد و این در تبهای گرم و اما پس جگر باشد
و نیز باشد که بول از ریشی مثانه بود و علامتش آنست که بوقت بیرون آمدن سوزانی
و درد و بیم باوی پدید آید و بول که بوی ندارد و بیشتر از خامی علت بود و اگر بوی اندکی
دارد علامت آنست که اندکی مایه بخته باشد و هر چند که آب تاختن گندیده‌تر و بوش
تیزتر بود بیماری گرمتر و دشوارتر باشد اما قوام بول یعنی سطبری و تنکی وی اگر
آب تاختن تنک باشد و روشن و صافی دلیل کند بر مایهٔ علت که هنوز خام است
و اگر سطبر بود و تیره رنگی که باشد دلیل کند که علت تمامی بخته است و هیچ خامی اندرو نیست
و لیکن تری اندر تن بیمار نمانده باشد پس پزشک باید که بقدر حاجت تریها بوی دهد
و آب تاختن که معتدل بود دلیل کند بر بختگی علت و نیکویی حال جگر و اعتدال تریها که در
تن باشد و چون بول با اول روشن باشد و چون زمانی بنهی همه روشن باشد نشان آن
بود که در بیماری خواهد شدن و اگر با اول روشن باشد و زمانی بنهی تیره شود نشان
آن بود که آغاز بختن علت کند و اگر با اول تیره باشد و چون زمانی بنهی روشن شود
نشان اقبال و تن درستی بیمار باشد اما رسوب آن بود که با اول چون بنهی زرد
دیدار باشد و از وی بهری بر بالا بود و بهری در میان آب همی گردد و بهری بزیر آب گیرد باشد
اما آنچه بالای آب باشد دلیلش آنست که طبیعت عاجز باشد در بختن مایهٔ علت و آنچه
در میان آب بود دلیلش آنست که طبیعت مایهٔ علت را بخواهد بختن لیکن بدرازا وانچه

بزیر آب گیر بود بهتر از این جمله باشد خاصه که بگونه سپید بود اما اگر بگونه سرخ باشد دلیل کند که
بیماری بدرازا کشد و آنچه بگونه زرد باشد دلیل کند که علت صعب بود و آنچه سبز یا سیاه بود
مخاطره هلاک بیمار باشد و اگر رسوب بسبوس ماند و آب تاختن تنک بود و بیمار ریشه
مرده باشد هم دلیل بد باشد و چون بیمار سطبر و فربه باشد نشان ریشی مثانه باشد
اما آب گیر باید که هموار باشد و بخش کرده بود از جهت آنکه مثانه را چون آب ابدان
بود هم برین مثال بود پس آلت نیز هم بمثال مثانه باید تا طبیعت معرفت از آن بتواند
دانستن اما فرق میان آب تاختن و میان آب و سکنجبین و آب زعفران و آ
بدین ماندانست که بول از نزدیک تیره نماید و از دور روشن و صافی بود و آبها
دیگران نزدیک روشن و صافی نماید و از دور تیره نماید اما آب تاختن جهاد
پایان مختلف بود لیکن بهری از وی یاد کنیم که باشد که طبیب را بدو بیاز ماید تا این
حال بر وی پوشیده نماند آب تاختن خر را در آبگیر چون روغن کند و نماید که
او را گداخته بود لیکن سطبرتر از وی باشد و آب تاختن اسب روشن تر از وی بود
لیکن ته نشینش تیره تر نماید و آب تاختن گوسفند با آب مردم نزدیک باشد
لیکن ثفل و رسوبش بروغن ماند و آب تاختن آهو با آب تاختن گوسفند ماند لیکن
نه قوام دارد و نه ثفل اما غایط را که بپارسی پلیدی خوانند بهترش آنست
که اندک مایه زردی دارد و نرم بود و اگر سخت زرد بود مقعد را همی سوزد
نشان چیرگی صفرا بود و اگر خشک بود از کمی رطوبت بکم و گرمی او بود و اگر سخت

بلغمی

کند بد بود از خلطهای فاسد باشد که اندر تن گرد آمده بود و اگر بسیار باشد از
مستی معده باشد و اگر سبز یا سیاه باشد نشان مرگ بیمار بود و اگر چرب بود نشان
تب دق و گداختن اندامها بود و اگر بگونه سخت مختلف بود نشان آمیزش های
بسیار بود که در تن گرد آمده باشد و اگر آسان فرود آید از قوت روده ها بود و اگر
بدشواری فرود آید از سستی روده ها بود و اگر از کسی باد بسیار آید بی آنکه باد
انگیز چیزی خورده باشد از بد گواشتن طعام بود و اگر باد هیچ نیاید و شکم بسته
بود از گرمی بسیار و کمی رطوبت بود والله اعلم دیگر اندر دانستن بحران
بدانک بحران بزبان سریانی بود معنی او بپارسی رزم کردن بود طبیعت را با مایه
علت و مثال تن مردم همچو شهرستانی بود و طبیعت پادشاه او باشد و مایه
علت چون دشمنی باشد که درین شهرستان آمده باشد پس طبیعت در دشمن آویزد
و خواهد که وی را دور کند اگر قوی باشد و اگر قوت کم دارد بدو بسنده باشد و اگر شوانده و
دشمن چیره تر بود یعنی مایه علت پس طبیعت عاجز گردد و از ضعیفی هزیمت کرده
و آن بود که مرد هلاک گردد و هر وقتی که میان طبیعت و مایه علت این رزم بود
بیمار در آن هنگام سخت گران و سست بود پس این حال را پزشکان به بحران خوانند
اما چون مایه علت در معده بود و طبیعت را قوتی باشد بحران علت را بقی از تن
بیرون کند و اگر مایه علت در روده ها بود بحران شکم راندن و اسهال وی را بیرون
کند و اگر مایه علت در جگر یا گرده بود بحران وی را با آب تاختن بیرون کند

واگر مایهٔ علت در میان رگها بود بحران آنرا بخون آمدن از بینی یا خون آمدن از زیر بیرون
کند و مرزنا نرا بیشتر بحیض بیرون آید و اگر مایهٔ علت از خلطی سطبر و قوی باشد طبیعت
وی را باندامی ضعیف فرستد و از وی ریشی یا آماسی بر تن پدید آید و نشان سرعتی
بحران اندر تن بجاه بدیدار کند و این حالها بر پزشک پوشیده نشود اما بهترین بحرانها
آن بود که بروز هفتم یا چهاردهم و بیست و یکم باشد و بترین بحرانها بروز ششم
و دوازدهم و شانزدهم باشد خاصه در بیماریهای گرم و خشک و تا بیست روز نگذشد
چون ازین بیست روز بگذرد سلیم بود مگر خطائی صعب بیفتد و بحران که زود باشد
از قوت طبیعت بود و آن روز نخستین یا روز پنجم یا روز هفتم یا نهم باشد و اگر میانه
بود نه زود باشد و نه دیر روز چهاردهم بود یا هفدهم یا بیستم یا بیست و چهارم و اگر
بحران دیر بود از سستی طبیعت بود و آن روز بیست و هفتم باشد یا روز سی
و یکم یا سی و هفتم یا چهلم بود و افزون از چهل روز بحران نباشد مگر استفراغی بیفتد
زیرا که قوت بیماری و زیادت شدن تا چهل روز بود بعد از آن مایهٔ علت بکاستن
گیرد و قوت طبیعت چیره گردد و باقی علت را با آماسی یا بریشها از تن بیرون کند
و قوت بحران تا بیست روز باشد و چون از بیست روز بگذرد قوتش سخت
نبود زیرا که بیمار ضعیف گشته باشد دیگر شناختن از جهة مجس چنان بود که اگر
رگ بسته ایستاده بود یا گشاده یا بزیر فرو شده باشد بحران بقی کردن یا بشکم رفتن یا بهر دو
باشد و اگر مجس گشاده بعرقی یا بیرون آمده بود بحران بعرق کردن یا بخون آمدن از بینی

باشد و اگر بحران باغاز بیماری بود بیم هلاک بود و اگر بوقت افزودن علت بود بحران
ناتمام بود و بحران نیک آن بود که علت بآخر آمده بود یا بازگشته باشد و بحران تمام
آن باشد که بیماری بجمله گشاده گردد و مایهٔ علت از تن یکباره جدا کرده چنانک از وی
هیچ اثر نماند و بسیار بیماری بود که بگذرد و البته بحران نکند و نضج نیز نباشد یعنی که
پخته نشود و این چنین بیماری از ضعف مایهٔ علت و قوت طبیعت بود که زود
وی را دفع کند اندر معرفت مزهٔ دهان بدانک سبب این حال از دو گونه بود یکی
آنک مایهٔ علت در جرم زبان گرد آمده باشد و اندامهای دیگر جمله درست بود و سبب و
علامت و علاج وی را در باب دهم اندر موضعش یاد کنیم انشاالله تعالی دوم
آنک مایهٔ علت در معده یا در جگر باشد اما اگر مزهٔ دهن بیمار تلخ باشد و معده آتش
سخت گرم باشد دلیل کند که وی را صفرا بر معده چیره شده باشد و اگر با تلخی دهان و زبان
خشک شده باشد و تشنگی بسیار کند و جگر از بودن گرم باشد دلیل کند که مایهٔ علت یعنی صفرا
در جگر بود و اگر مزهٔ دهان ترش بود دلیل کند بر چیرگی و غالب شدن سودا و اگر مزهٔ
دهان شیرین باشد چیرگی خون بود و اگر مزهٔ دهان شور بود دلیل چیرگی بلغم بود و اگر
مزهٔ دهان چرب بود دلیل آمیزشی گرم و ضعیفی معده بود و اگر مزهٔ دهان تیز
بود دلیل کند که با صفرا تیز بلغم آمیخته بود در معده و چیره شده و گر مزهٔ دهن گیرندگی
دارد چون طعم مازو و پوست انار دلیل کند که خلطی غلیظ و سرد در معده و احشا گرد
آمده باشد و اگر طعم دهن بی مزه بود دلیل کند که خلطهای مختلف در معده و احشا

بهم آمیخته باشد و غالب گشته و شرح این خلطهاء دیگر را جز این قیاس باید کردن که
شرح صفرا را یاد کردیم و این قیاس چون تامل کند بر کس پوشیده نگردد اندر
علامتهای شفا و خطر بیمار بدانک علامتهاء شفا مر بیمار را آن بود که رنگ رویش
بر جای بود و بجنبیدن سبک بود و مجسش قوی بود و هوشش و خردش بر جای بود و طعام
آرزو کند و بهنگام خواب بخسبد و خوردنی بدهانش خوش بود و طبعش بر اعتدال باشد
این همه علامتها نیک بود و چون بدین گونه بود زود شفا یابد اما علامتهاء
بد بر خلاف این باشد چنانک بیماری که از خود خبر ندارد و شب نخسبد و بیانگ کردن
پاسخ ندهد این جمله علامت سرسام باشد و اگر دست بهمه اندام می نهد و آرامش
نبود علامت مرگ بود و اگر روشنائی نتواند دیدن و پیوسته روی بدیوار کند بر خطر
باشد و اگر تبی قوی دارد و تا سر صعب پس ناگاه تب زائل شود و تا سه کم کند علامت
مرگ بود و اگر دندانها پیوسته بر هم می ساید و پایها را بسیار فرو کشد و بر کشد
و نفس متواتر زند نشان مرگ باشد و اگر در تبهاء گرم دم گنده آرد از دهن بر
نشان مرگ بود و اگر روی و بینی وی باریک گردد و چشمهاش تنگ گردد و دهانش
کج گردد یا گشاده بماند نشان مرگ بود و اگر بیمار را یک چشم تنگ تر و یک چشم بزرگتر
بود نشان مرگ بود و اگر چشمهاء بیمار گران بود و از پیشانی وی عرق سرد آید بسیار
و اندر بیماری سخن نگفته باشد پس اندر سخن آید و چیزی خواهد که بخورد و پنداری که
بهتر است هم اندر روز بمیرد و اگر آغاز علت بیماری را روی بیاماسد چنانک دردش

کند و پیوسته دست بر سینه نهد پیش از پنج روز نزید و اگر بیمار را زانوها بیاماسد و آماسش
قوی گردد تا هشت روز بمیرد و اگر بر زبانش چیزها بر آید مانند کنجد سیاه هم اندر
روز بمیرد و اگر بآغاز علت سخت گران بود و از آن پس بر انگشت وی آژخی هم چند نخودی
بر آید و دردش صعب کند پیش از سه روز نزید و اگر بر انگشت میانگین بیمار آژخی بر آید
و رنگش زرد فام بود پیش از دوازده روز نگذرد و اگر آژخی پرخون بر پیشانی
بیمار پدید آید و ناخنانش کبود گردد تا چهار روز بمیرد و اگر انگشت بزرگ را
پای بیمار بخشارش باشد و رنگش تیره گردد پیش از پنج روز نزید و اگر بیمار را
چشم بجنبد و همی لرزد چنانک نیارامد نشان مرگ باشد و اگر پیوسته بقفا خسبد
و بر پهلو خفتن نتواند علامت مرگ بود و اگر در بیماریها گرم دست و پایش سرد
شود علامت بد باشد و اگر گرمی بیمار از حد بگذرد و دم کوتاه شود و مجسه
خرد بود و بیمار ضعیف گردد نشان مرگ بود و اگر ناخنانش و سر انگشتان تیره
شود و مجس نملی بود نشان مرگ باشد و اگر در تبهاء گرم نفس سرد بر آرد خاصه
که سخت ضعیف بود بیم هلاک باشد و اگر در علتهاء گرم بیمار را فواق پدید آید
و دم کوتاه شود و تب و گرمی فزاید نشان هلاک بود و اگر در بیماریهاء گرم چشم
بیمار گشاده بماند بیم مرگ باشد و اگر در علت برسام کاهش بیاماسد نشان
مرگ باشد و اگر با تبهاء گرم تشنج او فتد علامت مرگ باشد و اگر سخت ضعیف
باشد و قی چون زنگار بر آرد زود هلاک شود و اگر بیمار را شکم بیاماسد و در

بچیزی سپید آویزد علامت مرگ باشد و اگر عرق از پیشانی وی بسیار آید و بجنبند
نشان مرگ باشد و اگر عرق سرد بود و بهار سر و گردنش پدید آید و باد سرد برآرد
همان روز بمیرد و اگر هر ساعت بیمار را بر سینه برآرد و باز فرو کشد علامت مرگ باشد
و اگر بیمار را تب ناگاه سرد شود و بیمار آمدنی انکه استفراغی بوده باشد یا چیزی خنک
خورده باشد و تیزی مجس نشیند و سبکی و راحت اندر وی پدید آید نشان آن بود که
بزودی بمیرد و اگر در علت سرسام دهانش کژ شود و هوش بیاید نشان مرگ بود
و اگر در علت ذریحال بیمار بتر شود زود بمیرد و اگر پیوسته عرق سرد کند و تب
گرم اندر باشد زود هلاک شود و اگر سر و دست و پای بیمار سیاه شود لیکن قوتش قوی باشد
علامت نیک بود **و اما** مرگ مفاجات کسانی را باشد که سالشان از شصت
و هشتاد درگذشته باشد و طبع ایشان سرد و خشک و یا سرد و تر باشد خاصه بوقت
زمستان و شهرها سردسیر بیشتر بود و جوانان را مرگ مفاجا بوقت تابستان بیشتر بود
و شهرها گرمسیر و هر بیماری را که بیماری زوبروز بتر بود نشان گرمی و خشکی علت
باشد و اگر شب بتر باشد نشان سردی و تری علت باشد و اگر با این علامتها که یاد
کردیم مجس بیمار قوی باشد و اندامهاش سبک گردد و آرزوی طعام و شراب کند
از دیگر علامتها نباید اندیشیدن که باشد که شفا یابد **اندر شناختن داروها و
ترکیب آن** بدانکه طبیبان را هر داروها شناختن خلافست گروهی گفتند که داروها بگونه
شاید شناختن و گروهی گفتند چون بر اندامها بمالند طبعشان را توان شناختن

و این هر دو قول محالست اما بقول بقراط و جالینوس چنانست که طبع داروها بدو
وجه بباید شناختن یکی آنک داروها را در دهان گیرد و بخاید تا طعمش بگیرد اگر شیرین بود
بدانک طبعش معتدل غلیظ باشد و اگر ترش بود سرد و لطیف باشد و اگر شور
بود طبع گرم و معتدل باشد و اگر تلخ بود گرم غلیظ باشد و اگر بدهان چرب بود معتدل
لطیف باشد و دوم وجه آنست که داروها را بخورد تا چه فعل کند و اثر گرمی و سردی
در تن پدیدار کند اگر تن را اندک مایه از حال اعتدال بگردانند و اندامها را گرم کند چنانک گزندی
بتن نرساند آن گرم باشد بدرجه نخستین و اگر تن را سخت گرم کردانند یا سخت سرد
لیکن بیمار نکند طبعش در گرمی و سردی بدرجه دوم باشد و اگر تن را چنان گرم کند
یا چنان سرد که مرد بیمار گردد طبعش در گرمی و سردی بدرجه سوم باشد و اگر
مزاج را افساد آورد و مردم را بکشد یا بحال مرگ برد قوت طبعش در گرمی و سردی
بدرجه چهارم باشد و بدین قیاس شاید دانستن قوت و طبع در چهار حد داروها
که یاد کردیم بقیاس عقل قوت درجه چهارم چهار چندان باشد که قوت درجه اول و قوت
درجه سیم سه چندان باشد که قوت درجه نخستین و قوت درجه دوم دو چندان باشد که قوت
درجه نخستین و این قیاس بر خداوندان دانش نیکو شد **و اما** ترکیب ایشان را
یعنی بهم آمیختن آن را نیز مختصر یاد کنیم تا این حال نیز بر آموزنده نیکو شد بدانک داروها
جمله بر چهار نوع باشد **یک** نوع آنک منفعتشان بسیار بود لیکن قوتشان کم بود
باشد بس داروکه این نوع بود و خواهد که با شربتی که سازد بیامیزد باید که از وی

بمقدار میانه ستانند یعنی که بسیار نستانند و نه کم زیرا که اگرچه منفعت وی بسیار بود
از سبب قوتش مضرتش نیز هم بسیار باشد و دوم انک منفعتشان و قوتشان
کم بود و چون ازین نوع نیز داروی خواهد که با شربت بیامیزد مقدارشان همچون
نوع نخستین باید ستدن زیرا که منفعت و قوتشان بسیار نباشد سیوم نوع
انک منفعتشان کم بود و قوتشان سخت قوی بود پس ازین نوع داروی با شربت
بخواهد آمیختن باید که مقدارش اندک مایه ستانند زیرا که اگر بسیار ستانند مضرتش بیش
از منفعت باشد چهارم انک منفعتشان بسیار بود و قوتشان کم بود پس چون
ازین نوع دارو خواهد که با شربت بیامیزد مقدارش بسیار باید که ستانند زیرا که
منفعتش بسیار بود و مضرتش اندک پس باید که پزشک این همه را نیک داند و داروها
شناس بود و بداروها بسیار تجربت کند تا خطایی روی نیفتد این قدر از نشان
خنی داروها و ترکیبشان و از چیزهایی که پزشک را از معرفت آن ناچار بود اینجا
مختصر یاد کردیم و ازین پس سخن در بیماریهای تن و چگونگی آن یاد کنیم و بیان کنیم
و سبب علامات و علاج هریکی از فرق سر تا بقدم بدین ترتیب یاد کرده آمد و در اول
هر بابی قسمت علتهای تن را جملگی باز نماییم چنانک آموزنده بزودی فهم کند و مارا باید
یاد دارد باب ۱۹ دوم در تبهای گرم و سپره بدانک تب گرمی باشد از طبیعت بیرون
آن آثار که با جهد دفع کند و از ان پس این گرمی در اندامهای تن پراکنده شود و از و
در اندامها ضرر خیزد و جالینوس گوید اصل مایه علت تبها از سه نوع باشد اول

انک اندر ارواح بدید آید و او را بتازی حمی یوم خوانند از ان سبب که هر روزی تب همی
لرزاند و هرچند که آن تب دراز کشد بیش از سه شبانه روز نباشد زیرا که مایه علتش لطیف
باشد زود از تن تحلیل کند و از ناگاه شفا و تن درستی حاصل آید دوم انک از اخلاط
بود و بدید آید و او را حمی العفن خوانند از جهت انک یکی از خلطهای تن گندیده بود و بعضا
آورده باشد خون یعنی یا بلغم و یا صفرا و یا سودا و مایه این تب از دو چیز خالی نباشد یا درون
رگها بود اما آنچه مایه اش درون رگها بود مدام همی راهی لرزاند لیکن بشبانه روزی
دوازده ساعت صعبتر بود و آنچه بیرون رگها بود بنوبت باشد یعنی شبانه روزی پس
از دوازده ساعت بلرزاند و علامت این تب آن بود که هرچند روز آید علت صعبتر و
قوی تر و تب ربع دو شبانه روز رها کند و بیست و چهار ساعت بلرزاند و تب مواظبه
شبانه روزی شش ساعت رها کند و هجده ساعت بلرزاند سیوم انک در اندام اصلی
بدید آید و آن را حمی الدق خوانند زیرا که اندامها همی گدازد و چون مایه علتش قوی باشد بزودی
مرد را هلاک کند و تا انگاه که تریهای اصلی تنش از مایه علت باشد او را دق خوانند و چون
تریهای تن کمتر از مایه علت شود او را ذبول خوانند و بعضی از پزشکان گویند که ذبول هم نوعی
از دق باشد لیکن مایه علتش قوی تر از مایه علت دق باشد و بدانک مثال آن تب که در
ارواح بدید آید چنانست که کسی مشک پرآب بهوای گرم بنهد تا آن مشک گرم گردد
و مثال آن تب که در اخلاط بدید آید چنانست که کسی آب سخت سرد یا در چیزی کند تا آن چیز
از گرمی وی گرم گردد و مثال آن تب که در اندامهای اصلی بدید آید که کسی آب سخت سرد را

اندر چیزی گرم دارد تا آن آب از گرمی آن چیز گرم گردد ۱۰ تبهای ارواح از فساد سه بود
و مایه این علت هر کسی را در خورد مزاجش بود یعنی بعضی مردم را قوی تر بود و بعضی را ضعیفتر
از ان سبب که مزاجهای مردم مختلف باشد و زین پس سبب علامت مرتبی را مختصر اندرین
باب ترتیب بیان کنیم چنانک بر آموزنده و خواننده آسان بود انشاالله تعالی و حس
یکم دوم تبها که اندر ارواح بدید آید تب هر روزه که از گرما سخت باشد سبب این
۱۰
تب از گرم شدن ارواح باشد از جهت انک در آفتاب گرم نشسته باشد یا در گور گرما
گرم بسیار نشسته باشد علامتش آن بود که سر و همه اندامهاش گرم بود و نبض
زود جهد علاجش آنست که روغن گلاب و بعری سرکه را باهم بیامیزد و رگوی
کتان را بدان تر کند و باری چند بر سر نهد و اگر گلاب نبود تخم سرکه با آب یخ بیامیزد
و دوکو را بدان تر کند و باری چند بر سر ضماد کند که سود دارد غذا مزوره کند و خو
و گرنه نان را با آب یخ ترید کند و بکار دارد و آب سرد کرده خورد و اگر بگرمابه با آب
نیم گرم بشوید منفعت دارد و بجایگاه خنک نشیند و از گرمیها پرهیز کند تب هر روزه
۱۱
که از رنجهای سخت باشد از تحقق شدن فضلهای دخانی بود از جهت انک کثیف شدن اندامها
و منع بودن تحلیل از گشتن سرها سرد یا شستن در آب سرد علامتش آنست که پوست
تن را کشیده بود و چون دست بر اندامش نهند گرمی کم باشد و مجشش زود جهد
علاجش آنست که جامه گرم بپوشد و بجایگاه گرم آرام گیرد و اندامهای تن را
مالیدن دهد و زان پس در گرمابه آب گرم نیک بشوید و چون از گرمابه بدر آید تن را

بپوشد و غذا مرغ بچه خانگی خورد که بزیربا پخته شود یا بریان کرده پس اگر بدین تدبیر
علت زایل نکردد و قوتش قوی باشد رگ اکحل بگشاید تا از تب عفن ایمن شود و زان پس
گلاب و سکنگبین بکار دارد تا شفا یابد تب هر روزه که از خوردن گرمیها باشد
۱۲
سببش آن بود که غذا یا داروئی که بطبع گرم باشد خورده بود علامتش آنست که گونه
روی و چشمها سرخ باشد و دهان خشک و تلخ باشد و معده و جگر بود و تشنگی کند علاجش
آنست که اگر تابستان بود بجایگاه خنک آرام گیرد و آب تخم برهنه و آب انار سرد کرده بخورد
و اگر لعاب بذر قطونا باشد با شکر بخورد هم سود دارد غذا اسفناج بخورد یا پست
جو را با لختی شکر و آب سرد بیامیزد و بکار دارد و گر زمستان بود گلاب و سکنگبین
خورد و بگرمابه شود و آب نیم گرم بشوید و چون بیرون آید مرغ بچه خانگی بغوره یا
بنار دانگ پخته باشد بکار دارد و بسیار بخسبد تا شفا یابد تب هر روزه که از رنج
۱۳
و ماندگی باشد سببش از دویدن و گشتن بسیار بود یا از ان باشد که کاری برنج
کرده باشد بیرون از اعتدال علامتش آنست که بندهای اندام گرم باشد و اثر ماندگی
و خستگی در اندامش پدیدار باشد و مجشش ضعیف و باریک بود و آب تاختن زرد و تنک
علاجش آنست که هیچ رنج بر تن ننهد و بسیار بخسبد و چون تب رها کند بگرمابه رود
و در زن نشیند و زان پس آهسته بروغن دنبه مالیدن دهد و آب نیم گرم بر اندامها بسیار
بریزد و گوشت مرغ خانگی خورد یا پاچه بزغاله و تره ها کاسنی و کاهو و پرپهن و یرا
سود دارد و طعامهای لطیف اندک اندک بسیار بخورد تا قوتش قوی گردد و شفا یابد

تب ۱۴ هر روزه که از خشم کرفتن باشد سببش آن زیادتی حرکت روح بود که هنکام خشم قوت
طبیعت و یا با خون مسوی بیرون تن نوع کند علامتش آنست که چشمهایش بیرون آید
و از کونه بکردد و رویش سرخ شود و باشد که رویش آماس کیرد و آب تاختن سرخ کردد
علاجش آنست که جلاب با آب سرد بکار دارد و در آب نیم کرم نشیند و آب انار
ترش و شیرین خورد و البته سیکی نخورد و خویشتن بمزاج و لهو و شادی مشغول کند
و بخفتن و تن آسانی کراید و اکر تابستان بود آب کرم نشوید و غذا مزورها
خورد که چون لحمی سکه کرده باشد و از غذاهای غلیظ پرهیز کند و بچیزهای لطیف کراید
تب ۱۶ هر روزه که از غم و اندوه باشد سببش آنست که حرارت غریزی و روح اندرون
دل مختنق کردد علامتش آنست که چشمهایش تیره کردد و نبض باریک و خرد بود
و آب تاختن سرخ باشد و کونه روی زرد کردد علاجش آنست که چون تب باخر
رسد در کرمابه شود و در آب زن نیم کرم نشیند غذا کوشت بزغاله یا ماهی تازه
خورد و اکر تابستان بود بجایکاه خنک آرام کیرد و بسیار بخسبد و اکر زمستان بود در
بجایکاه کرم نشیند و بنفشه یا نیلوفر ببوید و لعاب اسپغول و آب انکور روباه بریشتن
مالد و شراب اندک اندک خورد و اکر معده اش ضعیف بود شراب سیب بکار دارد و خود
را بشادی و طرب و سماع مشغول کند و تخم خیار و خیار بادرنک دیر اسود دارد و سیب
هم نیک باشد تا شفا یابد تب ۱۷ هر روزه که از هضم و بی خوابی باشد سببش انکی طعام
بود و نیز از جهت آنکه اندامها و روح نفسانی را رنج رسد از ناخفتن علامتش

آنست که رویش آماس کرفته بود و پلکهای چشمش کرانی کند و چشمهاش چون بمغاکی در شده باشد
و آب تاختن سفید بود علاجش آنست که تن آسانی جوید و جهد کند که شب بسیار بخسبد
و روز در کرمابه شود و آب نیم کرم نشوید و اندامها را بروغن مالیدن دهد و غذا مرغ
خانکی خورد که بریان کرده باشند و از طعامهای کران و جماع کردن پرهیز کند و تا تواند بروز
نخسبد از جهت آنکه خواب شب راحت افزاید و طعام را هضم کند و در اندامها سبزی و تری پدید
آرد و کر علت قوی بود در روغن بنفشه یا روغن نیلوفر بر سر مالد و نیز در بینی چکاند
تا شفا یابد تب ۱۸ هر روزه که از سبب آماسها کرم باشد سببش کرم شدن آن روح
باشد که بنزد آماس پیوسته باشد و آن کرمی تا بدل برسد و این تب پدید آرد ۵
علامتش آنست که کونه روی سرخ بود و نبض بزرک باشد و درد جهد و آب تاختن
سفید بود علاجش آنست که از سوی مخالف رک بزنند و بر قدر قوت بیمار خون
بردارد به دو سه بار خون بیرون آرد و آن کس که کشکاب و سکنکبین و آب انار با
تخم برپهن با سکنکبین بکار دارد و اکر طبیعت سخت بود آب میوه ها بخورد تا نرم شود و صندل
و کلاب بر جایکاه علت مالد تا خنک کردد و غذاهایی که خون افزاید البته نخورد و از ترها
کاهو و کاسنی و پرپهن خورد یا سرکه انکوری و غذا مزورها غوره یا و انار دانک بکار
دارد و البته بکرمابه نشود و تن آسانی جوید تا شفا یابد ان شاء الله تعالی و حکم
یاد کردن تبها که در اخلاط پدید آید تب ۱۹ غب بدانکه تب غب بجز از صفرا
نباشد و آن از دو کونه بود یکی را غب لازمه خوانند و دوم را غب نایبه خوانند اما

غب لازمه آن بود که صفرا در درون رکهای تن پوسیده باشد و چیره کشته علامتش
آنست که یک روز صعب بیاید و سخت برزاند و چون تیز بمیرد و تشنکی بسیار کند
و روز دوم که آید سست بود و این تب بیشتر مر جوانان را او شد و کسانی را که طعامهای کرم
و سیکی بسیار خورند و بجماع کردن حریص باشند و زین سبب بر مزاجشان چیره کردد و
و فساد آید علاجش آنست که بآغاز علت بآب میوه ها شکم نرم کند و آب کدوی
تازه و آب انار ترش و شیرین با سکنجبین و شیرخشت و ترنکبین بکار دارد و از ترها
کاهو و کاسنی و تخم خیار و سیب و انار خورد و اکر مایه علت در معده بود قی کند
بسکنکبین و آب کرم و اکر بامداد آب آلو خورد و زان پس کشکاب و نیم روز آب خیار
یا آب کدوی تازه و بوقت خفتن لعاب بزرقطونا سخت نیک منفعت دارد و آب سرد
کرده خورد که این تب را سخت نیک بود و اما سبب غب نایبه آن بود که صفرا
بیرون رکها در تن پوسیده باشد علامتش آنست که هنکام نوبت تب سخت کیرد
و کرمی بسیار در اندام پدید آید و عرق بسیار کند لیکن سلیم بود و پیش از چهار ده
روز نکشد و فرق میان غب لازمه و نایبه آنست که غب لازمه هر روز پیوسته
بپاید و اما یک روز صعبتر بپاید و یک روز سبکتر و زین سبب بتازی وی را غب
لازمه خوانند که دایم مردم را لازم کرفته باشد و غب نایبه یک روز سخت برزاند
و یک روز رها کند زیرا که بنوبت آید و زین سبب وی را بتازی غب نایبه خوانند
علاجش آنست که پیوسته انار ترش شیرین خورد و کر قوتش قوی باشد

دو دانک سقمونیا انطاکی با جلاب بخورد تا صفرا از تن فرود آرد و کشکاب و سکنکبین
بکار دارد و غذا مزوره انار دان با اسفاناج خورد و تابستان شاخ بید بکرد
خویشتن اندر بنهد و بجایکاه خنک آرام کیرد و کر طبع سخت بود سقمونیا خوردن
نتواند بآب میوه ها و ترنکبین شکم نرم کند و کر شکم سخت نرم بود رب به خورد و اکر
تشنه بسیار شود آب تخم پرپهن یا سکنکبین ساده بخورد تا شفا یابد تب ۲۰
شطر الغب سبب آنست که صفرا با بلغم آمیخته شود و بپوسد و کنده شود و بدین
جهت این تب پدید آید علامتش آنست که کر صفرا تیزتر بود تب صفراوی
کند و تب او تیزتر بود و آب تاختن زرد بود و کر بلغم تیزتر باشد نشانهایش
بخلاف این باشد که یاد کردیم علاجش آنست که اکر صفرا چیره تر و قوی تر باشد
قی کند بآب نیم کرم و سکنکبین که با آب سرد آمیخته باشد بکار دارد تا صفرا بنشاند
و اکر طبیعت سخت بود آب آلو و زرد آلو خورد تا نرم شود و آخر روز آب تخم پرپهن
با سکنکبین بکار دارد و چون علت بآخر آید مزوره غوره یا نار دان خورد و کر قوت
بیمار ضعیف باشد مرغ بچه خانکی خورد که بنار دان پخته باشد و کر قوتش قوی بود
بکشکاب بسنده کند و کر بلغم چیره تر از صفرا بود علاجش آنست که نخست
سکنکبین خورد و از انپس مصطکی و رازیانه را بآب بجوشانند و بکار دارد و کر علت
قوی بود حب صبر شکم را نرم کند تا تن از مایه علت پاک کردد و اکر صفرا و بلغم سرد
بقیاس برابر هم باشند علاجش آن بود که یکبار داروهای صفرائی خورد و یکبار

دارو ها و بلغمی تا آن هنگام که علت با آخر آید و وقت مزورهٔ تره با خورند و زان پس مرغ
بچه بزیره با پس بکرما به شود تا شفا یابد **تب ۲۱** چهارم سببش از سودای تیز بود که در تن
کرد آید و کندیده شود یا از خون یا از صفرا یا از بلغم سوخته بود که سودا کشته بود
علامتش آنست که دو روز بگیرد و یک روز نگیرد و آب تاختن تنگ و صافی و کندیده
بود و گونهٔ روی تیره باشد و بجه مختلف **علاجش** آنکه قی کند و روز نوبت تب
هیچ نخورد و گر قوتش ضعیف بود گوشت بره که قلیه کرده باشند بکار دارد و گر بیمار
پیر یا مرطوب باشد گل انگبین و مصطکی و تخم بادیان کوفته هر سه را بهم بیامیزد و در نوبتها
بکار دارد و اگر یک مثقال افتیمون کوفته با آب انگبین بخورد سخت نیک بود و اگر علت از خون
سوخته بود **علاجش** آنست که رگ باسلیق بگشاید و بر قوت بیمار خون بردارد و
و زان پس کشکاب با سکنگبین خورد و اگر سبب علت از صفراء سوخته بود **علاجش**
آنست که چیزها خورد که تن را خنک دارد چون کشکاب و آب آلو و سکنگبین و ترب
و البته نمک نزند لیکن هنگام نوبت قی کند بسکنگبین و تخم ترب و آب کلم تا معده از مایهٔ علت
پاک شود و بروزها که نوبت نباشد مزورهٔ انار دان خورد و گر سببش از بلغم سوخته
باشد که سودا گشته بود **علاجش** آنست که ناشتا گلنگبین خورد و آب بادیان
و سکنگبین بکار دارد و شکم نرم کند با آب عناب و هلیلهٔ کابلی و پس اگر با این نوبت
معده ضعیف بود قرص زرشک با سکنگبین خورد و بدانکه بیمار را درین تب پرهیز
سخت نباید کرد و بکرانه از چیزها که سودا انگیزد از جهت آنکه قوتش ضعیف شود و ناچار علت

کشیدن را قوت باید و بعضی از بزرگان گویند اگر لحیة التیس در گردن خداوند این تب
بیاویزند منفعت دارد و گر عنکبوت را بروغن زیت بسایند و اندامش بمالند
نیک بود و اگر پیراهنش از زنی که نو زاده بود بپوشند یا دیگر باره پیراهن خویش نا شسته
باز ستانند و بپوشند نیک باشد **تب ۲۴** مطبق سببش از زیادتی خون باشد که اندر تن
بپوسد یا گندیده شود و از جهت آنکه هنگام رگ گشادن نباشد **علامتش** آنست که
هر روز پیوسته تب باشد و تب گرانی کند و چشمها و اندامهاش سرخ باشد و نفس
متواتر بر آورد و آب تاختن سرخ و گندیده بود **علاجش** آنست که پیش از آنکه
ضعیف شود رگ زنند و خون بسیار بر دارد و گر ضعیف بود و رگ نتوانند زدن آب
انار ترش و شیرین ترکند و آب غوره و اندک اندک از وی همی خورد و گر قوتش قوی
بود از خون برداشتن بیا رنترسد و گر در رگ زدن تاخیر افتد آب سرد خورد چندانکه
لرزه بر اندامش پدید آید و گونه اش سبز گردد و تب سرد شود و بعد باز آید و گر تب
دیگر باره باز آید همین علاج کند تا تب نرم شود و بیمار آمد و این تدبیری است که بسلامت
و آزموده و بباید که از آب سرد دادن بنترسد که اندر تبهای گرم از آب سرد دادن منفعت
بود و اگر لعاب بزر قطونا و آب آلو یا آب خرما سندی بکار دارد هم سود دارد
و گر طبیعت بیمار سخت بود تا آب آلو و ترنجبین نرمش کند یا پاره کی چند بار چند
بجوشیدن بر گیرد تا شکم نرم شود و زغذا مزوره انار دان یا غوره خورد
تا شفا یابد **تب ۲۲** پنجم و ششم سببش از آمیزشهای سطر و سودا بود که اندر تن پدید آید

و خلط این تبها سطر نشان تب چهارم بود **علامت** تب پنجم آن بود که چهار روز تب
بگیرد و روز پنجم بگیرد **علامت** تب ششم آن بود که پنج روز تب نگیرد و روز ششم
بگیرد و علاج این تبها همچون علاج تب چهارم بود از جهت آنکه تب چهارم زود تر بکند
و این تبها بدیر تر کشد از سطری خلطهای سودایی که مایهٔ بیماری باشد و تدبیرش
آنست که نخست تن را از مایهٔ علت پاک کند بر اندازهٔ سردی و گرمی و پیشتر اعتماد
بر سکنجبین ساده کند و هر بامداد از گلنگبین تازه و مصطکی و آب رازیانه بکار دارد و اگر
بدینچه کشیم زایل نشود قرص غافت خورد و ز چیزهایی که بلغم و سودا انگیزد پرهیز کند
تا تب بدراز نکشد و مایهٔ علت باب تاختن فرود آید و غذا گوشت مرغ بچه خورد
که با فزارهای لطیف پخته باشد و گر قوت بیمار ضعیف باشد گوشت بره یا گوشت
بزغاله خورد که بریان یا قلیه کرده باشد که شفا یابد **تب ۲۲** یازدهم هم از خلطی
سطبر بود سودایی و از همه تبها خلط این تب سطبر تر باشد و زین جهت بود که دراز
بکشد **علامتش** آنست که ده روز تب نگیرد و روز یازدهم بگیرد و اگر تب
سخت باشد مایهٔ علت در تن قوی بود و اگر سست باشد مایه علت کم باشد **علاجش**
آنست که با آب بنیره و افتیمون باری چند شکم براند تا مایهٔ علت از تن فرود آید و ز
چیزها که سودا انگیزد پرهیز کند تا شفا یابد **تب ۱۵** هر روزه که از بیم و ترس
باشد سببش از آن بود که روح در تن بگریزد از جهت ترس یا بیمی سخت که بدلش
رسیده باشد و این حال بخلاف تب خشم گرفتن بود **علامتش** آنست که گونهٔ

رویش سخت زرد باشد و چشمها چون بمغاک در شده باشد و مجسه اش ضعیف باشد
و متواتر چند **علاجش** آنست که در گرمابه بسیار شود و در آب زن نیم گرم اندر نشیند
و البته بخانهٔ گرم اندر نشود و تن را بروغن بنفشه بالد و عود و گلاب و بنفشه بوید
و لعاب بزر قطونا و آب کشنیز تر بر سینه مالد غذا گوشت مرغ بچه خانگی خورد که قلیه
کرده باشند با فزارهای لطیف و خویشتن مشغول کند بچیزها که غم از دل ببرد چون آواز
رودها و سمر گویان خوش و افسانها شنیدن و با نرد باختن و سبب درین علاج
یاد کردیم آنست که تا آن روح که در درون تن پنهان شده باشد اندک اندک بیرون
همی آید و قوت نفسانی قوی گردد زود شفا یابد **تب ۲۵** مواظبه سببش از بسیاری
بلغم لزج بود که اندر اندامها بفساد آید و گندیده شود **علامتش** آنست که
دست و پایها سرد بود و تشنگی نکند و هر روز تب آید و سرما و لرزه صعب بود
و تن دیر گرم شود و بدانکه این تب بدراز کشد زیرا که عسر و خطرناک بود اما
علاجش آنست که بسیری با آب شبت و سکنجبین نیم گرم قی کند تا مایهٔ
علت از معده پاک کرده و زان پس زنجبیل و تربد کوفته با گلنگبین بیامیزد و هر
بامدادی از وی پنج درم سنگ بخورد تا بتدریج طبع نرم شود و بلغم از تن فرود
آید و تا تواند آب گرم خورد و مزورهٔ ماش یا نخود آب که به بکار دارد و گر
تب بدراز کشد قرص غافت خورد و گر تخم بادیان و نانخواه و تخم کرفس از هر یکی
بهری بستانند و جمله را بکوبند و با انگبین بسرشند و هر روزی بامداد از وی سه درم سنگ

بخورد که نیک سود دارد و بکرمابه بسیار نشیند و عرق بکند و چیزهایی خورد که معده را قوی
کند چون مصطکی و کندر و سعتر و آنچه بدین ماند و غذا اسباناج بخورد که پاچه پخته غالب
بخته باشد پس اگر علت دراز کشد و بدین که گفتیم زایل نشود و قوتش ضعیف شود
یک درم سنگ قرص گل یا نیم درم سنگ مصطکی و نه درم سنگ گلنگبین پا بیزد و بکار
دارد که نیک بود تب ٢٦ مرکب سببش آن بود که دو خلط یا بیشتر از اخلاط بفساد آمده
باشد و گندیده شوند علامت هر خلطی را مفرد پیش از این یاد کردیم علاج این تب
اگر از فساد خون بود آنست که رگ زنند و اگر از تباهی اخلاط بود نگاه کند که کدام خلط
بفساد آمده و غالب شده اگر صفرا بود علاجهای تب غب بکار دارد و اگر خون بود
علاجهای تب مواظبه هم بدان صفت که یاد کردیم بکار دارد و اگر چه گی سرد و خلط که
بفساد آمده است بقیاس یکسان بود دارد و نیز هر روزه و بار بیاید ش خورد
یکبار از بهر فساد این خلط و یکبار از بهر آن خلط و غذا خوردن هم برین قیاس که یاد
کردیم تا تن درستی بحاصل آید و شفا یابد انشاالله تعالی وحده یاد کرد ق
تبها که در اندام اصلی بدید آید تب ٢٧ دق سبب تب دق آنست که تبهای دیگر
تبهای تیز بوده باشد یا از غم و اندوه بسیار باشد یا از کم غذایی و بد داشتن بود
علامتش آنست که تب مدام بهنگام خوردن و خفتن رنجه دارد و پوست بر تن
خشک می شود و گونه روی زرد بود علاجش تابستان آن بود که بجایگاه خنک
آرام گیرد که پیوسته در انجا باد شمال می جهد و باید که پیرامنش کوزها و آب بنهند

پیوسته
و شاخهای بید و گلگلاب پیوسته بکار دارد و چون تب کمتر شود ماهی خورد تازه
بریان کرده می خورد و از ترها کاسنی و پرپهن و خرفه و کشنیز تر و یا سود دارد
و سر روزی بگرمابه شود و بجایگاه خنک نشیند و اندامها را بروغن بنفشه بمالد و گوی
کتان هر روزی بصندل و گلاب تر کند و بر سینه نهد و غذا مزوره اسباناج خورد
و از همه بهتر آن بود که خرچنگ جوی را بگلگلاب بجوشانند و بکار دارد و گر تب قوی
نباشد زرده خایه نیم برشت خورد و اگر زمستان بود بجایگاه معتدل آرام گیرد
و گلگلاب با شکر سپید بکار دارد و غذا اما حسو خورد که از آرد کرده بروغن
بادام پخته باشند و ز میوها سیب رسیده و انار ملیسی و یرا سود دارد و الله اعلم
تب ذبول سببش یکی از سببهای تب دق بود و هم از آماسی گرم باشد
که در درون سینه بدید آید و گرمی وی تریها و دل را خشک می کند علامتش
آنست که چشمها چون مغاک در شده باشد و بینی باریک شود و جسد و اندامها
تن می گدازد و گوشها زرد گردد و پوست شکم خشک شود و جبهه سخت کشیده
باشد علاجش آنست که گلگلاب که اندر وی خشخاش پخته باشند بکار
دارد و هر دو روز یک بار بگرمابه شود و آب زن نیم گرم اندر نشیند و غذا
ماهی تازه خرد خورد بریان کرده و خایه نیم برشت پس اگر طبع او نرم شود سفوف
گلنار منی با شراب مورد بکار دارد و غذا مزوره ماش مقشر خورد که در وی
پخته باشند و بلوط کوفته بر وی پراگند پس اگر خشکی بر مزاجش غالب شود شیر زنان

خورد و نیز اندامها را بشیر زنان بمالیدن و به غذا مرغ بچه خانگی خورد و سپید با جخت
باشند و سیب و لختی عود و دوری کرده و پیوسته صندل و گلاب هم بساید و بر دل
و جگر می مالد و البته گرسنگی و تشنگی ببرد و غم و اندوه نخورد که این جمله و یا زیان دارد
تب ٢٨ وبای سبب این تب از فساد هوا بود که اندیشهها تن را از اعتدال بگرداند
و مزاج تن را بفساد آورد و ضعیف کند علامتش آنست که بیمار مدام بیهش گردد
و جبهه نوی گردد و پیوسته می جهد و تشنگی بسیار کند و نفس متواتر بود و دق کند
بر آورد علاجش آنست که اگر خون چیره تر بود رگ بگشاید و اگر صفرا بیشتر
بود هلیله زرد کوفته با آب میوها بکار دارد و اگر بلغم چیره تر بود حب یاره خورد و شحم
الحنظل و آنچه بدین ماند و از انپس آب سیب و رب انار بکار دارد تا معده
قوی شود و ز میوها امرود و سیب و انار و به خورد و اگر با این تب تشنگی
گرمی بود آب خرما هندی و سکنگبین بکار دارد و اگر آب تخم پرپهن یا آب انار
ترش و شیرین خورد هم سود دارد و صندل و گلاب را با هم بساید و بر سینه
می مالد و بخانه خنک نشیند و برگها پیدا کرده خویش بنهد و غذا مزوره انار دانه
با سماق خورد و ز غذاهای گرم و گرمابه دور باشد و بویهای خوش بوید تا شفا
یابد انشاالله تعالی وحده باب ١٢ بیستوم در آماسها که پیدا شود در تن باشد
بدانک آماسها از دو جنس بود یکی از گرمی دوم از سردی اما آنچه از گرمی بود
از دو نوع بود از خون و از صفرا و آنچه از سردی بود هم از دو نوع باشد از بلغم و سودا

و چون ازین خلطها دو یا سه بفساد آید و تباه شود بهم آمیخته گردد و بر حسب آمیختش
در آن اندام که باشد آماسی بدید آید و اگر ازین اخلاط که بهم آمیخته شد یکی خلط غالب
تر شود آماس را بعلامتهاش شاید شناختن و پزشکان بهری ازین آماسها را نام
نهاده اند چنانک نام ایشان معروفست و بهری نام نهاده اند بلکه بر یک نام مفرد
اختصار کرده اند اما آنچه نام نهاده اند چنانست که آماسی که مایه علتش از خون بود
او را فلغمونی خوانند و آنچه از صفرا تنک بود او را نمله خوانند و آنچه از بلغم معتدل بود
یعنی نه سطبر و نه تنک باشد آن را اوزم خوانند یعنی آماس سخت و آنچه از صفرا بود
آن را جمره خوانند و آنچه از صفرا و تیز گزاینده بود او را طاعون خوانند و آنچه از سودا
بود درون رگها و پرورش او را سرطان خوانند و آنچه از بلغم ستبر لزج بود او را
سلع خوانند و خنازیر خوانند و خنازیر خوکها بود و آنچه از بلغم سطبر بود و نیز
خونی سطبر سودایی بادی آمیخته باشد او را دبیله خوانند و گر مایه علتش قوی بود
او را دنبل خوانند و آنچه از خون گرم و صفرا تیز بود او را دکا و رسه خوانند و زین پس
سبب علامت و علاج هر یک بترتیب اندرین باب یاد کنیم آماس پس که از خون باشد
سببش از دو گونه باشد یا از کوفتگی و زخم که بر جایگاه علت باشد یا از خون بسیار
که طبیعت در انجا دفع کرده بود علامتش آنست که درد سخت کند و بکوبه
سخ باشد و چون انگشت بر وی نهند سخت گرم باشد و بزیر انگشت زنش
کند علاجش آنست که آغاز علت از سوی مخالف رگ زنند و اگر درد سخت

کند موم روغن که موم سفید بود و روغن کل کرده باشند بر روی مالد و غذا از زیر باشش
با اسفاناج خورد و زیره با خیار و خیار زبا فرنک و سیب و بیرا نیک بود جس دو هر روز
دو صعب کند و اگر کلال هنی و سپید آب و جوز آبه با آب کاشنی بساید و بر روی ضماد
کند منفعت نیک ارد پس اگر با این علت بجار را تب بود **علاجش** آنست که غذا
کم خورد و کشکاب و سکنجبین بکار دارد و از انپس تخم پرپهن با آب خرما هندی
بخورد و کوزه قطونا یا خرفه با آب کاشنی بسرشد و بر روی مالد نیک بود و غذا
مزوره ماش خورد و چون علت بهتر کردد مرغ بچه خانکی که بغوره یا نار دانه بخته باشند
بکار دارد **آماس** ۲۰ که از صفرا بود و سببش از زیادتی صفرا تنک بود که قوت
طبیعت و یرا دران اندام دفع کند **علامتش** آنست که آماسی سخت کرم بود و درد
چون تیر همی زند و کونه اش بزردی نماید آماسش بزرک نبود و خارش کند
علاجش آنست که شکم نرم کند بخته میوها و سقمونیا و زان پس علس بخته را
بکلاب بسرشد و بر روی ضماد کند و کرنه ساق پرپهن را با جو سوخته نیک بساید و ضماد
کند و اکر باری چند آب خرما هندی و آب آلو را بهم بیامیزد و ناشتا بخورد سخت
نیک بود و غذا مزوره غوره با و عدس پوست کنده که بسرکه بخته باشند بکار دارد
و اکر سبب آماس از صفرا تیز بود و علت کوشت همی خورد این مرهم باری چند بر روی ضماد
کند که منفعت دارد **صفتش** مازوی سبز و مرداسنک و زرد چوبه از هر یکی نیم بهر
جمله را بهم بساید و مرهم سازد و بکار دارد و آب تخم پرپهن با شراب غوره پیوسته

همی خورد و غذا مزوره انار دان خورد **آماس** ۲۱ که از بلغم بود و سببش از بلغمی منفذ بسیار
بود که قوت طبیعت و یرا از انجا دفع کرده باشد و چون چیره کردد آماس کند **علامتش**
آنست که کونه سپید بود و درد کند و آماس سست باشد و چون با انکشت و یرا
بیفشارند جایکاه انکشت چون مغاکی بماند **علاجش** آنست که سرکه و نمک کوفته
و روغن کل را بهم بیامیزد و بر روی مالد و اما آماس سخت بلغمی از دو کونه بود یکی بی
درد بود و این را البته علاج نبود و دیکر با اندک مایه درد بود و آن نیز علاج بدشواری
بپذیرد و دیر درست شود **علاجش** آن بود که مغز اشتر و مغز کوساله و پیه
و چربی ازین همه هر کدام که بدست آید بهم بیامیزد و باری چند بر روی مالد و اکر پاره
سنک آسیا را با آتش تیز کرم کند و سرکه بر روی ریزد و آماس را بر بخار او بدارد
منفعت نیک دارد و از ان پس روغن بر روی مالد و کرنه صبر و نمک را با آب
سوده و لختی سرکه بسرشد و بر روی ضماد کند و اکر بتواند زیر آماس را بر کوی سخت
بربندد که نیک بود و از غذاها که بلغم انکیزد بپرهیزد تا شفا یابد **آماس** ۲۲
که از سودا بود سببش از آمیزش سوداوی باشد که بر تن چیره کردد پس قوت طبیعت
و یرا بیرون از اندام دفع کند **علامتش** آنست که بسیاهی زند و درد کند و چون
دست بر روی نهد کرم باشد و نیز سخت بود **علاجش** آنست که آب پنیر و
افیتمون اشکم نرم کند و زان پس مغز ساق کاو و موم سپید را چون مرهم کند و بر وی
مالد و از چیزهایی که سودا انکیزد بپرهیز کند و کر موم سپید را با روغن زیت کهن بکداند

و بر روی مالد منفعت دارد و اکر افیتمون خوردن نتواند با آب پنیر تازه باری چند شکم نرم
کند و غذا مزوره ماش خورد یا مرغ بچه که قلیه کرده باشند با ابزارهای کرم و کرده شه
را بکوبد با لختی انکبین با آب کرم بسرشد و باری چند بر روی ضماد کند هم منفعت دارد و کر
آماس سخت بود سر و تن و یرا بروغن زیت کهن بمالد خاصه که کرمابه بیرون آمده
باشد تا شفا یابد **آماس** ۲۳ که از خون و صفرا باشد سببش از صفرا و خون تنک بود که بهم
بیامیزد و چیره شوند پس قوت طبیعت ایشان را دران اندام از بیرون دفع کند
علامتش آن بود که آماس سخت کرم بود و بسرخی زند و درد صعب کند و بجسته
تیز بود **علاجش** آنست که اندکی خون بردارد و زان پس آب آلو و آب خرما
هندی خورد و اکر آب تخم پرپهن با سکنجبین بخورد هم سود دارد و تراشش کدو
و لسان الحمل را بهم بکوبد و بر آماس ضماد کند و کرنه پرپهن کوفته را با آب کاسنی بسرشد
و بضماد کند و غذا مزوره غوره یا نار دان خورد و کرمندل و کلاب و حی العالم بر وی
مالد هم منفعت دارد **آماس** ۲۴ طاعون بدانک آماسی را که زیر بغل یا زیر کوش را
پدید آید و سببش از صفرا تیز کزاینده بود بزشکان و یرا طاعون خوانند **علامتش**
آنست که جایکاه علت سخت سرخ بود یا بسیاهی زند و کرم بود و پیرامنش سیاه
یا کبود بود و کوبه دل و بیهوشی افزاید **علاجش** آنست که رک زند بهیچ حال
و دل را بدارو ها قوی کرداند و آب انار ترش خورد و بنفشه و نیلوفر را ببوید و غذا
انشره و عدس بی پوست که بسرکه بخته باشند بکار دارند و برف و یخ پیرامن آماس

بنهد که سود دارد **علامت** این علت که ریش شده باشد آنست که خون را از وی باب
کرم بشوید و آهسته و یرا بمکد تا خون بیرون آید و البته هیچ ضماد سرد بر روی ننهد که از ان
کوبه دل خیزد و تدبیرش آنست که با آب کرم بشوید تا کرم شود و در ریش او را پوشیده دارد
تا از سرما برف و یخ که پیرامنش نهاده باشد بدو نرسد و همه بیمار آن دارد که دل را خنک
دارد و به قوی کرداند بضمادها و داروهای سرد که علاج ریش وی چون دل قوی کشت بس از ان
بود و علاجش تا تواند همدارا کند از ان سبب که علتی سخت صعب و خطرناکست پس
تدبیرش بعلم باید کرد **آماس** ۲۵ سرطان سبب این علت از سودا تیز بود که بر اندام
چیره کشته باشد یا از بلغم سوخته یا از صفرا نیز که سوخته کردد و بسودا کشته بود **علامتش**
آنست که آماسش همی فزاید و هر روز سخت و کران تر و تیره تر بود و اندک مایه کرمی
دارد و مانند خرچنک بود **علاج** آنکه از صفرا سوخته بود آنست که کونه اش بسرخی
یا سیاهی یا سبزی زند و ریش شود و چون علت قوی کردد کوشت اندام را همی خورد
بدانک علاج این علت دشوارست از جهت آنک از داروها ضعیف نپذیرد و ز
داروها قوی بدتر خیزد و علاجش باغاز علت چندان بود که نیفزاید و چون علت محکم
و قوی شد نیز او را علاج نبود اما تدبیرش باغاز علت آنست که چند بار بخته افیتمون
خورد تا مایه علت کمتر کردد و کر قوتش قوی کردد رک بزند نیک باشد و زانپس توتیا
و مرداسنک و سپیداب از هر یکی بهری قسمت بساند و موم سفید نیم بهر جمله را بروغن کل
چون مرهم سازد و بر روی مالد و اکر نه موم و کل ارمنی را با روغن نیز چون مرهم کند

و بروی مالند و علاجش که ریش شده باشد آنست که بآغاز علت رگ بگشایند و چند بار بحتهٔ افتیمون خورد و زانپس گلاب و آب تخم پربهن و تخم سرو خیار این جملها بکار دارد و غذا مرغ بچه خاکی یا گوشت بزغاله خورد که تقلیه کرده باشند و گرسوم و صبر و روغن را چون مرهم کنند و بروی مالند نیک بود و گل ارمنی را با آب گشنیز بیامیزد و پیرامن آن سے مالد والبته داروی تیز بروی نهند زیرا که علت تیز شود و زانپس علاج بدشواری پذیرد ۳ آماس سلع سببش از بلغم سطبر لزج بود که طبیعت ویرا در اندامها غدد ناک دفع کند و چون چره کرده با آماس شود علامتش آنست که چون غددی سخت بر اندام پدید آید و چون بفشاری پهن باز شود و چون علت محکم کرده و چند خربزه بزرگ شود علاجش چون علت ضعیف باشد داروها نرم کشاینده پسنده باشد و چون قوی گشت بهترین دارو مرو راوشه بود که بسرکه بسایند و بروی نهند و خاکستر درخت انگور را با زفت و روغن زیت چون مرهم کنند و بروی نهند نیک بود و چون بزرگ شود این داروها بود و کار نکند تدبیرش آنست که ویرا بشکافند و اورا با غلافش تمام بدر آورند و گر غلافش بیرون نیارد دیگر باره علت پدید آورد پس اگر شکافتن نداند مرهم داخلیون بروی نهد تا بشگافد و گر چاره طبع نرم بود رب به و گل ارمنی بوی دهند و غذا مزوره سماق یا انار خورد تا طبعش سخت شود و گر قوتش ضعیف شود مرغ بچه که بعوره پخته باشند بکار دارد تا شفا یابد ۲۷ آماس خوکی سببش هم از بلغم سطبر بود یا از سودا

سوخته بود که این علت پدید آید علامت آنکه از بلغم بود آنست که بگونه سپید باشد و چون انگشت بروی نهند سخت باشد علامت آنکه از سودا بود آنست که بگونه بسیاهی زند و سخت تر از بلغمی بود علاجش آنست که بآغاز علت طعام کم خورد و خویشتن را گرسنه دارد و از شام خوردن پرهیز کند و بتربد و افتیمون شکم براند و زان پس آرد جو و مویش کوفته را با آب تا خشک کوزک سرشند و بروی ضماد کنند و اگر از بیز تنک کرده بروی بندند سخت نیک بود و اگر آرد و ترمس را بسکنجبین سرشته و بروی بندد هم نیک باشد و گر بزرگ گردد و ریش شود مایهٔ علت را تمام از وی بیرون آرد و زانپس علاجش مرهم کند و غذا مزورهٔ ماش خورد پس اگر بدنبج گشتیم زایل نشود مرهم داخلیون باری چند بروی نهد شفا یابد ۲ آماس دبیله سببش از بلغم لزج و خون سطبر بود سودایی که بهم آمیخته باشد یا از ناگوارش طعام افتد علامتش آنست که آماس برنگ تیره و سخت بود و نیز تب کند و فرق میان دبیله و دنبل آنست که مایهٔ دبیله بسیار بود و مایهٔ دنبل کمتر باشد علاجش آنست که بآغاز علت رگ بگشاید و زانپس انجیر پخته و آرد جو و نمک سوده و پیه را بهم بیامیزد و چون مرهم کند و باری چند بروی مالد و گر دانهٔ انار بروغن زیت نیک بمالد و بروی نهد سود دارد و اگر آرد جو را بروغن زیت سرشند و ضماد کند منفعت دارد پس اگر بدنبج گشتیم نگشاید و پخته نگردد علاجش آنست که حنبه در راخ دیگو به و بروغن کنجد بپزد و گرم بروی نهد باری چند تا ویرا بپزاند و بشگافد و گرنه پیاز

با آب بپزد و خرد بکوبد و لختی زیت بروی بجوشاند و گرم بروی نهد که ناچار بپزد و پس اگر بگشاید پوسته روغن شبت بروی همی مالد و زانپس آب خن وی را بشگافد و مایهٔ علت از وی جدا کند و بمرهم علاجش کند و گر دبیله باندامهای زیرین بود حقنه کند و غذا برنج کوفته و نشاسته خورد که سرد و هم پخته باشند و کشک جو کوفته که آب سپوس بیامیزد و لختی صمغ کوفته بروی افکند و بیاشامد هم منفعت باشد و بغذاهای لطیف گراید تا شفا یابد آماس دنبل بدانکه دنبل جنسی از آماسهای گرم بود و بیشتر سببش از خوردن غذاها بود که خون بسیار انگیزد یا از آن باشد که خون بوقت بر داشته نبود علامتش آنست که آماسی بر اندام پدید آید و بزرگ شود و بگونه سرخ باشد و درد سخت کند و گرم بود علاجش آنست که رگ زند یا حجامت کند و آب آلو و آب خرمای هندی و عناب بکار دارد و کشک آنکه و تخم مرو و سرگین کبوتر و خمیر ترش را بهم سرشته و بروی نهد که نیک بود و اگر انجیر پخته را با لحشی زیره بروغن کنجد بساید تا چون مرهم شود و بروی ضماد کند سود دارد و اگر بیخ سوسن را با نمک بکوبد و بروی ضماد کند زود ویرا بپزاند و اگر خواهد که پی آهن ویرا بشکافند آهک آب نارسیده را با پیه بکوبد و در انجا بندد که در ساعت بگشاید و غذا ترشیها خورد و بعلاج کردن وی تغافل نکند که اگر مایهٔ علت قوی شود مخاطره بود ۴۰ علت کاورس سببش از خونی گرم بود که با وی آمیخته گردد و پس قوت طبیعت ویرا به بیرون اندام دفع کند علامتش آنست که جایگاه علت آماس کند و بروی چون کاورس سپید پدید آید و بیم اندهی همی آید و سخت درد کند علاجش

آنست که رگ زند و آب میوها شکم نرم کند و جایگاه علت را بدین دارو بمالد که سخت نیک بود ضمادش مازو و گزمازو و پوست انار و صندل و گل ارمنی از هر یکی بهری بستانند و جمله را کوفته بیزند و بگلاب بسرشند و بروی بندد از دیگی باید که سرکه اندکی در کنند تا سوزانی ندهد و گر خرفه و سداب بکوبد و بسرکه بسرشند و بروی مالد هم سود دارد و غذا مزورهٔ غوره یا با انار دان خورد تا شفا یابد ۴۱ علت آبله باد آبله آن بود که بر تن نقطهای سرخ پدید آید و اندر وی یکی بزرگ باشد مانند آبله که از سوختگی آتش خیزد و سبب این علت از خون تیز و صفرا بود علامتش آنست که اگر جثه پر خون بود رگ زند و پیوسته آب آلو و آب انار ترش و طفشیله خورد و هر چه تیزی خون را بنشاند ویرا سود دارد و آن آبله را بشگافد و پاک کند و سپیداب بروی بپراکند یا مرداسنگ پرورده بگلاب و آب مورد بروی مالد و از غذاهای گرم پرهیز کند و مزوره غوره با و انار دان بکار دارد تا شفا یابد والله اعلم

باب ۴۱ چهارم در علتهایی که بیرون پوست تن پدید آید جمله بر سه نوعست نوعی آنکه مختص اند بسر و روی چنانک داء الثعلب و داء الحیه و سعفه و سبوسهٔ سر و اصلعی و موی ریختن این جمله مختص اند بسر و کلف و منش و دیدکیها خرد که بتازی ویرا بثور خوانند و تبیاهی و تیرگی روی این جمله مختص آمد بروی نوعی آنند که مختص اند بدست و پای چنانک رشته که از پای بیرون آید یا از دست یا ناخن خوار و شکافتگی دست و پای و خار انگشتان و کژ شدن و تباه شدن ناخنان و پیسی که بر ناخنان پدید آید و کوفتگی ناخنان

و سر باز وکی دست و پایها و نوعی آنست که یک اندام نیست بلکه باشد که بر جلد اندامها

پیشد چنانک آبله و سرخجه و جذام و پیسی و بهق سپید و بهق سیاه و قوبا و گر و خارش

تن و شپش و شیرینه و توثه و ویدکی و خصف و کنده و سماره و آتش پارسی و جمره

و نمله و الم للدم و عرق بسیار آمدن از تن و ناآمدن وی ما هر نوعی را اندرین باب

بترتیب پیان کنیم و سبب و علامت و علاج هر علتی را مختصر یاد نمایم چنانک بر خواننده

و آموزنده آسان بود ان شاء الله تعالی وحده **یاد کردن** علتها که از بیرون سر

و روی باشد **داء الثعلب** ٤٢ بدانک داء الثعلب را بپارسی یعنی علت روباه

گویند و این علت را بزشکان مانند ثعلب از سبب آن کنند که بران سال که وی را

این علت پدید آید مویش بجمله فرو ریزد اما سبب این علت از چیزی که خون بود یا از

صفرا یا از بلغم یا از سودا **علامتش** آنست که موی سر فرو ریزد پس اگر مایه

علت از خون بود پوست بسرخی زند و اگر از صفرا بود بزردی زند و خارش و شورش

بسیار کند و اگر از بلغم بود بسپیدی زند و سوزانی کند و اگر از سودا بود جایگاه علت

بسیاهی زند **علاج** این حال که از خون بود رگ قیفال بگشاید و بر دو سوی

گردن حجامت کند و پوست کند رو را بسوزاند و با سیکی بیامیزد و بر جایگاه علت

مالد و گر پیه گرگ را با سرکه بساید تا چون مرهم شود و بر وی مالد سود دارد و گر نیخ

کشیم زایل نشود تدبیر آنست که جایگاه علت را بپازند و پاره دشتی نیک بروی مالد

تا خون فاسد از وی فرود آید پس از ان شونیز چند یان کرده را بکوبد و بروغن بادام

بر شد و بر آنجا پند آید و غذا فروند انار دان یا غوره خورد و **علاج** آنچه از صفرا

بود آنست که دانگی سقمونیا باندکی ماست بخورد تا صفرا از تن فرو آید و غذا اسپا

ناج با خورد و کشکاب خورد و سر را دایم بپیه بط چرب کند و گر پوست فندق

و بادام تلخ را باز کند و بروغن کنجد بسرشد و بروی مالد منفعت دارد و غذا که

گرم و شوربود پرهیز کند **علاج** آنچه از بلغم بود آنست که بر سیری

سکنگبین و آب شبت قی کند و گوگرد را بکوبد و بروغن زیت و سرکه بسرشد

و بروی انداید و غذا فروتر ماش و نخود خورد با فزارهای گرم و لطیف

علاج آنچه از سودا بود آنست که بحب افیثمون یا حب افیثمون بکار دارد

و تا تن از مایه علت پاک کند و ز انپس تخم انجیر و سداب دشتی را بها ون

کند و نیک بساید و بروغن زیت کهن بسرشد و بروی مالد تا موی بزودی بر آید

و از ترشیها پرهیز کند و بکری و شیرینی گراید **علت** ٤٢ **داء الحیه** بدانک داء الحیه

بپارسی علت مار بود و این علت را مانند علت مار از بهر آن کنند که هر سال که وی را

این علت بود پوست از تن وی جدا شود و فرق میان این علت و داء الثعلب

آنست که درین علت با موی ریختن پوست تنک از سر برافتد و در داء الثعلب

با موی ریختن پوست سر بر نیفتد و بدانک علامت و علاج این علت همچنان

بود که پیش ازین علت داء الثعلب را یاد کردیم و علامت نیک و امیدوار

اندرین علتها آن بود که چون جایگاه علت بالی سرخ شود و اگر سرخ نشود

هرگز علاج نپذیرد و دست بکرد و از ان سبب که مایه علتش زیر پوست فرو شده

باشد و قوی شده و بهمه حال علاجش آنست که شکم نرم کند پاره روغن و جایگاه علت را بسنگ

امک یا بلک انجه نیک بمالد تا از وی خون بدر آید و ز انپس مرهم علاجش کند و ز غذاهای

غلیظ بدگوار پرهیز کند و بطعامهای لطیف گراید **علت** ٤٣ **سعفه** بدانک این علت

سعفه بتازی ریشهاء سر را خوانند و سببش از زیادتی صفرا بود یا بلغم یا سودا که ازین سه

یکی بزیر پوست سر گرد آمده باشد و نیز بلغم شور بادی آمیخته باشد و این علت از دو

نوع باشد یک نوع تر بود و دوم نوع خشک **علامت** آنچه تر باشد آنست که ریم

و نزی از وی بیرون آید **علامت** آنچه خشک بود آنست که چون بخارند شش پوست

درشت از وی برخیزد و نزی نیاید و گر مایه علت صفرا بود جایگاهش بزردی نماید

و گر از بلغم بود بسپاسی نماید و گر خشک بود و بسیاسی زند از سودا بود **علاج**

این علت اگر تر باشد و اگر خشک چون از گرمی بود آنست که به نقره گاه حجامت

کند و رگهاء سر و بناگوش را هر کدام بزرگتر بود بگشاید و ترشیها و شیرینیها

و تیزیها پرهیز کند و گر بتواند بحب ایارج و هلیله و سقمونیا بخورد و روغن بنفشه پیوسته

در بینی چکاند و گر زالو بروی افکند خون فاسد را از وی بمکد و نیز خون بسیار از وی

بیرون آید سخت نیک بود و هیچ چیز این علت را بهتر ازین نبود و گر شکم نرم کند باب آلو

و شکر هم سود دارد و گر پس انک زلو برافکنده بود بر سر دو سوی گردن حجامت کند

علت بزودی زایل گردد و گر شکم نرم بود آب غوره با شراب انار بکار دارد تا شکم ببندد

و علاج آن حالی که از گرمی بود آنست که سر را بروغن کنجد چرب کند و برگ سوسن

کوفته بروی پراکند **و علاج** تر آنست که پنج درم مازو را اندر سه وقیه زیت بجوشاند

تا چون مرهم شود و ز انپس بر جایگاه علت بزند آید و گر دانه زردآلو و گل خشک

و حنا را بروغن گل و سرکه بجوشانند و بروی مالد نیک شود **علاج** سعفه کودکان

خرد آنست که چون هنگام خفتن او بود جایگاه علت را بنشتر بپازند و آن خون که

از وی بیاید بسر شل اندر مالد و ز انپس مازو سوخته را بسرکه بساید و بروی مالد

و گر روغن کنجد بروی بمالد و برگ سوسن کوفته بر زبرش بپراکند سخت نیک

بود و غذاهای لطیف خورد تا شفا یابد **علت** ٤٤ **بلکوسه** سببش از بخارهای بلغم

شور بود و از خون سودائی که بهم آمیخته شود **علامتش** آنست که سرگاه

که دست بر سر مالد همچون سبوس از وی فرود آید **علاجش** آنست که بحب

ایاره یا بحب صبر شکم نرم کند تا تن را از مایه علت پاک شود و ز انپس حلبه و بورق

و آبگینه سفید کوفته و خطمی از هر یک درم سنگی بستانند و آرد نخود ده درم سنگ همه را

با لختی آب بسرشد و بروی نهد و مادام موی را ستردن دهد و ز انپس سر را

بروغن نیم گرم بمالد و بعد آن آب نیم گرم سرش را بشوید و گر خطمی سپید و انگبین

را باب چغندر نیک بساید و بروی مالد نیک بود و گرنه بلک باقلی بکوبد و بر

ضماد کند و گر علت با ثر گرمی بود باب نخود و باقلی و خطمی بشوید و آب گشنیز

تر بر سر مالد و گر بروغن گل و سرکه سر را چرب کند هم سود دارد و غذا فروج

عور با یا ما روان خورد تا شفا یابد علت صلع و موی ریختن بدانک این علت از
چهار چیز افتد یکی از خوردن غذاهای بد دوم از بیماریهای صعب و تیز سیم از درستی پوست
سر و تن چهارم از سستی پوست سر و تن یا از فراخی مسامهای سر و تن علامت
آنچه از بد داشتن غذاها بد بود آنست که مردم لاغر باشند و سر و تن اندک اندک
موی از سر فرو ریزد علامت آنچه از بیماریها بود آنست که موی یک بار فرو
آید علامت آنچه از درشتی پوست تن بود آنست که موی سخت سیاه بود و بن
موی سخت بود علامت آنچه از سستی پوست بود آنست که موی سخت باریک بود
علاج آنچه از کم غذایی بود آنست که اندر خوردنیها نیک و اندر خواب و گرمابه
بیفزاید و سیکی با آب آمیخته بکار دارد و روغن و لادن بسر اندر مالد علاج
آنچه از بیماری بود آنست که خوردنیهای لطیف خورد و بر تن رنج ننهد و بگرمابه
بسیار شود و سر را بکوی درشت بمالد و زان پس آب مورد تازه بر وی مالد
و بعد از آن بگرمابه شود و گر آمله را سه شبانروز در آب فرغار کند و همچندان که
آبش بود روغن کنجد با وی بپزد و بجوشاند تا آب برود و روغن بماند و زان
پس بر جایگاه علت باری چند بنهد اید نیک بود علاج آنچه از درشتی موی بود آنست
که سر را پیوسته بروغن بابونه بمالد و زان پس بگرمابه شود و گر بادام تلخ و شبیح ارمنی
و کف دریا را بسوزانند و بروغن گل بسرشند و بر سر مالد نیک بود و گر برگ آزاددرخت
و کندر و روغن گل از هر یک بهر بستانند و جمله را با هاون بسایند و بگرمابه اندر مالد

سود دارد علاج آنچه از سستی پوست سر بود آنست که روغن مورد بر سر مالد
و گر یک وقیه لادن در سه وقیه روغن مورد بساید و سر و قفا بر سر می‌مالد منفعت بزرگ
دارد و گر بآب بوره ارمنی سر را بشوید هم سود دارد شکافتن موی سببش آنست که
خشکی بر مزاجش غالب بود علامتش آن بود که سرهای موی شکافته باشد علاجش
آنست که از خشکیها پرهیز کند و پیوسته موی را بروغن بنفشه چرب کند و زان
پس بآب نیم گرم سر را بشوید و اگر آب و روغن و لعاب کشته انگ را بهم بزند و موی
را بدو بمالد و زان پس بگرمابه سر را بشوید نیک باشد و گر بآب برگ کنجد و خطمی
سر را بشوید هم سود دارد و گر لعاب بزرقطونا و خطمی را بهم بزند و بگرمابه پیر
بند و بشوید نیک بود و اگر بآب چغندر سر را باری چند بشوید منفعت دارد
موی رویانیدن چون موی سر و ریش و ابرو تنک باشد علاجش آنست
که کف دریا و خاکستر قیسوم را با روغن زیت کهن بسرشند و بدو بر مالد و گر حب
الغار را با سرکه بساید و بر اندازه مزاج تن بر مالد سخت زود موی برآرد و گر
کلاغ سیاه را در کوزه نو نهند و کوزه را سر بپوشند و در میان آتش نهند و چندان رها
کنند که جمله سوخته گردد پس از کوزه بیرون آورد و خرد بساید و پیه ادم بلید
سنگ خشک کوفته با وی بیامیزد و سر و بقطران بسرشد و زان پس سه روز
هر روزی یکبار از وی در مالد و بعد از سه روز بگرمابه نیک بشویدش و چون از
گرمابه بر آید روغن مورد بر وی مالد که سخت زود موی برآرد و روغن بید انجیر

یا روغن ترب هم نیک بود و پیه خرس یا پیه گرگ یا با سرکه بیامیزد و پیوسته بدو سر را
می‌مالد و چند باید موی دراز کند و زود برآرد و هم چنین بعقد شونیز سوخته بود که با روغن
مورد و بیرا بیامیزد و پیوسته بدو سر را می‌مالد و روغن لادن هم سود دارد
موی بردن چون خواهد که موی بر نیاید تدبیرش آنست که موی را بکنند و آن جایگاه
را به بزرقطونا چند بار بمالد و گر انگبین و بیان خرد را بهم بیامیزد و بر وی مالند
اصل موی را ببرد و نیز برنیاید و گر کف دریا و زرنیخ را در آب نهد و بجوشانند بس بانگبین
و آرد و در مالد موی را ببرد و آرد باقلی و گرسنه و بوره ارمنی چون بر وی مالد موی
بر نیاید و تخم انجره را که با روغن کهن بسایند و بن موی اندر مالند موی را ببرد و بوی
از اصل بردن مخاطره است و نیک نبود که عظیم زیان دارد سپید شدن موی بی هنگام
بدانکه سبب رستن موی و سیاهیش از بخارهای گرم و نرم بود که طبیعت وی را
بسوی پوست افکند و چون آن بخارها ضعیف شود و سرد گردد موی سپید و
باریک شود علاج سپیدی موی بآغاز علت آن بود که از همه غذاهای سرد
پرهیز کند چون شیر و ماست و ماهی و گوشت گاو و آنچه بدین ماند و قلیه و [illegible]
و بریان بکار دارد و نخود آب خورد و بر سیری قی کند و سیکی نخورد و بآب
سرد نشوید و آب انگبین خورد و از همه بهتر آن بود که بناشتا پنج درم اطریفل
خورد و از گرمابه و جماع بسیار پرهیز کند و بزمستان گوارش بلادر خورد و نباید که
گلاب و کافور و عطرهای سرد بکار دارد که این جمله موی را زود سپید کند

یاد کردن علتها که از بیرون دست و پای باشد رشته که از پای بیرون آید سببش از خونی
سوخته سوداوی بود که در آنجا گرد آید و چیره شود یا از راه دراز یا از هوای خشک بود
علامتش آنست که از زیر پوست پای بچون رگی بیرون آید و دراز همی شود
و آنچه از وی از درون پوست بود بچون کرم بنماید و گویی همی جنبد و نیز نادر باشد که از دست
بیرون آید چون علت قوی بود علاجش آنست که بگرمابه شود و روغن بر وی
مالد و چیزهایی که تری کند بکار دارد و چون تب آید رگ باسلیق زند و شکم نرم کند
بآب میوها و زان پس کشکاب و لعاب بزرقطونا با شکر بکار دارد و گر زالو بر
جایگاه علت بر افکند نیک سود دارد و موم روغن بر وی مالد و آن رشته را که
بیرون آید همه را بیرون کشد و چون دراز شود بر پاره سرب پیچد و نگاه دارد که بگسلد
و بیا در روغن و آب نهد و دایم چرب و تر دارد تا آن وقت که تمام برآرد و پیش
از آنک بیرون آید پیوسته بر وی صبر همی مالد از آن سبب که صبر رها نکند که بیرون
آید و از غذاها گر خشک کند پرهیز کند و طعامهای سرد و تر گرد آید علت ناخن
خوارد جنبش از چرک و خونی گرم و تیز بود که طبیعت وی را بسوی انگشتان دست
و پای دفع کند و باشد که با خون صفرا نیز آمیخته شود علامتش آنست که
آماسی کوچک بنزدیک ناخن برآید و درد و سخت کند و زان پس ناخن بپیچد علاجش
آنست که بآغاز علت زنگار و ریم آهن و سرکه را بهم بساید و بدو مالد یا ویراین
و بیخ اندر نهد تا خیره شود و گر بروغن نیم گرم اندر زند چنانک بسوزد منفعت دارد

وگر تا غاز علت بخلاف آن دست رگ زنند سود دارد و زانپس رگو باب نمک تر کند
و بدو در مالد وگر بر رقطونا را ابر که تر کند و بدو نهند سود دارد پس اگر درد سخت کند
تخم تنگ را ابر که بساید و بر روی مالد و چون اماس بگشاید مسکه بروی نهند و زانپس
بمرهم علاج کند پس اگر ریم در وی گرد آمده باشد و خویشتن بگشاید تدبیر آنست که بر مبضع
وی را بشکافد و بفشارد تا ریمش بدر آید و زان پس عدس و مورد را بپزد و بروی
نهند و غذا ترشیها خورد تا شفا یابد. علت شکافتگی دست و پای سببش از ابری
سوداوی بود یا از خشکی سخت که در انجا دفع کند علامت آنچه از خلط سوداوی بود
آنست که با شکافتگی جایگاه علت بسیاهی زند علامت آنچه از خشکی بود آنست
که خارش بسیار کند علاجش آنست که موم سپید و روغن و پیه بط و کثیرا
و نشاسته و لعاب به دانه از هر یکی بهری بستانند و جمله بهاون بزنند تا چون مرهم شود
و بر شکافتگی مالد وگر پاشنه بسیار شکافد علاجش آنست که حب افیتمون بخورد
تا مایهٔ علت از تن زایل شود و زانپس سپند را بکوبد و بر حنا بیامیزد و بر روی نهد
وگر پیه بز را بگدازد و مازوی کوفته با وی بیامیزد و پیوسته بر وی می مالد سود دارد
وگر زفت گرم کند و بر وی نهد سود دارد علت آماس و خارش انگشتان علاج این
حال آنست که نمک را آب گرم بدو بر ریزد یا برگ چغندر را در آب پزد و دست و
پا بها در آب نیم گرم نهد و چون خارش از حد بشود انچه خشک را با زیت بهاون کند
و بساید و بر وی نهد یا پیاز را اندر سیکی بکوبد و زانپس بر روی مالد منفعت دارد

وگر سپوس را آب نمک بپزد و نیم گرمش بر وی نهد هم نیک بود وگر شلغم را
آب بپزد و دست و پای در آب نیم گرمش نهند سود دارد و از همه بهتر آنست
که نمک را آب بپزد و زانپس نیم گرمش دست و پا بها باری چند بشوید و زگرد
خاک و سرما دست و پا نگه دارد تا شفا یابد علت کژ شدن ناخنان سببش از زیادی
خشکی بود که بر ناخنان چنین شود علاجش آنست که غذاهای سپید بیع خورد چون
گوشت بره و پیه غاله و مرغ خانگی و ماهی تازه و انچه بدین ماند و زانپس روغن
کنجد با مصطکی و مویز بی دانه نیک بساید تا چون مرهم شود و بر ناخنان کند
و اگر موم سپید و روغن بادام و بنفشه موم روغن کند و پیوسته ناخنانرا
بدو می مالد منفعت بزرگ بود وگر نه روغن کنجد و پیه بز غاله را بهم بساید و بدو
پیوسته می مالد پس اگر بدین که گفتیم بهتر نشود مرهم داخلیون با لختی روغن بادام و بنفشه
بیامیزد و بضماد کند علت تباه شدن ناخنان بدانک چون ناخن تباه شده باشد
و خواهد که بیفکند تدبیر آنست که مرهم داخلیون بر وی نهد و زانپس این دارو
بر وی مالد صفتش زرنیخ سرخ و زرد و کاوشیر از هر یکی بهری بستانند
و روغن بادام تلخ و روغن زیت از هر یکی بقدر حاجت بروغنها بجوشانند
و این دارو کوفته و بیخته با وی بیامیزد و بر ناخن تباه شده مالد که بزودی وی را
بیفکند و نو برآورد وگر نه مرد و کاوشیر را با دانه مویز کوفته بروغن زیت
بساید تا چون مرهم شود و بر وی نهد که سود دارد علت پیسی که بناخنان پدید آید

سببش آنست که بلغم بر فراخ ناخنان چیره گردد علاجش آنست که حب صبر شکم نرم کند
تا مایهٔ علت کم شود و زانپس حلبه و کشنا نمک کوفته را با سکنگبین بسرشد و بر وی ضماد کند
وگر نه کوگرد زرد و زرنیخ سرخ با سرکه بساید و بر وی مالد پس اگر بدین که گفتیم زایل نشود
تدبیرش آنست که آرد و زرنیخ از هر یکی بهری بستانند و در آب چهار یک بر همه
را خرد بکوبد و بسرکه بسرشد و بر ناخنان طلا کند که نیکو بود علت کوژی ناخنان سببش
آنست که چیزی بر وی افتد یا زخمی بر وی رسد علاجش آنست که برگ مورد
و برگ انار را از هر یکی بهری سرد را بهاون نیک بساید و با آب بسرشد و بر جایگاه علت
ضماد کند وگر نه آرد گندم را بروغن کنجد بسرشد و ضماد کند علت سرما زدگی
دست و پای سببش آن بود که بهنگامی که سرما سخت بود و یا با دی سرد بود دست
و پای را پوشیده ندارد سرما در درون پوست شود علامتش آنست که گونه
بسبزی زند یا بسیاهی اگر بسبزی زند علت کمتر بود وگر بسیاهی زند علت صعب و بسیار
بود علاجش آنست که از نخست دست و پا بها را بروغن زیت کهن علاج
و نیک پوشیده دارد تا سرمایش نزند و زین بهتر آنست که قطران بر وی مالد تا بنا
نشود جالینوس گوید که اگر دست و پای از سرما سبز یا سیاه شود تدبیر آنست
که وی را پا خند تا خون بسیار از وی پدید آید انگاه آب گرم اندر نهد تا بفسرد
و چون خون باز نیستد گل ارمنی بسرکه تر کند و بدو نهد و یک شبانروز همچنان ترمی کند
و روز دیگر همچنان آب گرم بشوید و اگر دو سه روز همچنین کند بهتر نشود و اگر پس از آنکه

پیاز نهد که گوشت وی تباه شده و پوسیده باشد آنرا هیچ سود ندارد و آنرا بدو
ضماد نباید بردن که سخت زیان دارد و تدبیرش آن بود که برگ چغندر و کلم با روغن
گاو بهم بیامیزد تا چون مرهم گردد و نیم گرمش براند و در بندد و بر وی دو سه بار بر بندد
تا انچه پوسیده باشد از وی بپوسد و انگاه مرهمی که گوشت برویاند علاجش کند وگر
وقت دست و پای از سرما تیره شود و تدبیرش آنست که نفط بر وی مالد و برابر آتش وی را با ایستادن
بدارد و باری چند همچنین کند شفا یابد علت ریشی پای که از کفش یا موزه باشد
بدانک چون پای از تنگی کفش یا موزه ریش شود علاجش آنست که ششش
بر وی نهد وگر نه ششش را بسوزد و خرد بساید و بر وی پراکند که منفعت دارد و اگر پاره
پوست موزهٔ کهن را بسوزانند و خاکسترش را بر وی آن ریش پراکند و اگر اقاقیا
را با سرکه نیک بساید و بر وی مالد منفعت نیک دارد یادکردن علتها که از بیرون
ابتدا آن تن باشد آبله سببش از بقیت خونی بود که کودک در شکم مادر خورده باشد
و آن خون حیض بود علامتش آنست که سه شب و سه روز پیوسته تب سخت
بود چنانک هیچ کم نشود و پشت درد کند و چشمهاش سرخ شود علاجش آنست که
رگ زند و بر قدر قوت بیمار خون بردارد و زانپس گلاب که عناب و عدس بی
پوست بجوشانده باشند بکار دارد و سکنگبین که تخم خیار و تخم کاشنی و تخم شبت کرده
باشند بکار دارد وگر بر رگ زدن نرسد و آبله برآمدن گیرد رگ نزند که زیان دارد
تدبیر آنست که از سرد باد دور باشد و چیزی که آبله را بیرون آرد بکار دارد

بدین صفت عدس بی پوست ده درم سنگ کشیراج پنج درم سنگ تخم رازیانه سه درم سنگ همه را
بیک رطل و نیم آب بپزد تا بیکی از و بماند و بپالاید و اندک مایه زعفران اندرو کند
و بخورد و گرنه آب انگور روباه و رازیانه و شکوفهٔ آب کرفس را بهم بپزد و بخورد
که نیک باشد و آب کشنیز تر بچشم اندر کند و گر توتیا سوده را با آب کشنیز تر بجوشاند
و در چشم کند وی را نگاه دارد تا آبله اندر دیده نیفتد و گر آبله را بچشم برآید سرمه را با آب
کشنیز تر بساید و در چشم چکاند یا کشنیز خشک را با آب تر کند و بچشم اندر چکاند و غذا
ماست با یا عدس با خورد که بروغن زیت پخته باشند و ز میوه‌ها سیب و امرود خورد
و گر زمستان بود آتش چوب گز و چوب رز مر او را نیک بود و چون آبله خشک شدن
گیرد نمک سوده و روغن کنجد در وی مالد و روغن بنفشه در بینی چکاند و ز انپس
بآبی که در وی مورد پخته باشند اندامها بشوید و روز دوم دیگر باره تن را با آب
نیم گرم و سبوس بشوید تا شفا یابد **علت سرخچه** سببش از بقیت خون حیض
باشد اما این خون لطیف‌تر و کمتر از آبله بود **علامتش** آنست که بیمار بی آرام گردد
و دهنش خشک باشد و نیز منش گشتن گیرد و چشمهاش سرخ بود و ز انپس
دیدگیهاء سرخ گرد اندامش پدید آید **علاجش** آنست که در وقت رگ
اکحل بگشاید و خون بسیار برگیرد و گر بیمار کودک بود رگ گشادن نتواند حجامت کند
و خون تمام گیرد که این علت را بآغاز بخون برگرفتن بتوان شکستن و خیارها
خوردن ... کند چون کشکاب و آب کدوی تازه و آنچه بدین ماند و نباید که خرما

خورد که شکم نرم کند که زیانی بزرگ دارد پس اگر شکم نرم شود رب به و طباشیر و گل
ارمنی و صمغ عربی و آب زرشک را بهم بپزد و بکار دارد و چون علت زایل شود
مزوره سماق خورد یا انار دان که بروغن بادام پخته بود و چون دیدگیها خشک شود مرغ
بچه خورد بسماق **علت جذام** سببش از خلط سوداوی باشد که چیره شده باشد و با آن
خون که غذاء اندامها ست آمیخته گردد و او را بفساد آورد و در همهٔ تن پراکنده شود
علامتش آنست که بآغاز علت پوست تن سیاه گردد و شوره گیرد و تیره گردد
و زرد آب و ریم از وی بیرون آید و گلوش بگیرد و دم کوتاه شود و گونهٔ روی
و سپیدی چشم تیره گردد و خوابهاء آشفته بیند و بدخلق شود **علاجش** آنست که
از هر دو دست رگ زند و رگهاء پای و پیشانی نیز بگشاید و به حب افتیمون شکم
نرم کند و روغن بنفشه با شیر بپزد و بر خویشتن مالد و غذا گوشت بره شیر
خواره سپید خورد که بریان کرده باشند و چون علت محکم گشته باشد علاج کم پذیرد
و بهترین دارو مر این علت را آن بود که قرص افعی خورد و چون گلو سخت بگیرد رگ
اوداج بگشاید و بهمه حال بآغاز علت از علاج نومید نباشد که منفعتش ناگاه پدید آید
و غذا گوشت بره و بزغاله خورد که سکی نیک که با وی آمیخته باشند خورد و آب
پنیر تازه با شکر خورد و گرمابه بکار دارد یوحنا گفت جوانی را علاج کردم از این
علت بدین تدبیرها و اندر مقدار پنج ماه چهل بار اسهال کردمش بحب افتیمون
تا روی بهتری نهاد و زپس شش ماه بدیدمش بهتر شده بود و اندران غایب دارو

خورده بود بکر آب پنیر و شکر سپید و خدای عز و جل وی را ازین علت فرج داد
و گر علت قوی شده باشد و ریش گردد و زرد آب رفتن گیرد **علاجش**
آن بود که پیوندهاء تن را داغ کند تا سخت شود و اندام فرو نیفتد و رگ باسلیق
و اوداج بزند تا خفه نشود و در آب زن نیم گرم اندر نشیند تا سینه نرم شود و پیوسته
شیر گوسپند خورد و هر روز اندامها را با نمک و خاکستر چوب انجیر بمالد و زمان تا زمان
به آب خوش اندر نشیند تا اندامهاش تری بخویشتن کشد و بسیار کس ازین علاجها
خلاص یافته اند بی تریاق و قرص افعی و مویشان برآمد و جمال درستی باز آمدند
و بسلامت شدند **علت پیسی سپید** بدانک پیسی هم سپید بود و هم سیاه
و هر چه سوزن در وی زنی خون برآید بهتر شود و هر چه خون برنیاید علاج نپذیرد
و سبب پیسی سپید از بلغم لزج بود که برخون چیره گردد و گرمی او را بشکند و آن
اندام از ضعیفی تحلیل کردن نتواند وی را **علامتش** آنست که سپیدی بر اندام
پدید آید و مویها که بر اندام رسته باشد هم سپید بود و چون سوزن بوی اندر
زنند خون برنیاید **علاجش** آنست که بر سیر خوردن سستی کند و حب ایارج
و حب صبر شکم براند و ز انپس شیطرهٔ کوفته را با سرکه بساید و بر وی ضماد
کند نیک بود و گر زفت و نفط سپید را بهم بساید و باری چند بر وی مالد منفعت
دارد و گر ده درم نیل و یک درم روناس خرد بساید و بسرکه در سرشند و سه روز
پیوسته بر وی مالد سود دارد و شفا یابد **علت پیسی سیاه** سببش از سودای

سوخته بود **علاجش** آنست که بحب افتیمون خورد تا تن از مایهٔ علت پاک کند
و ز انپس آرد گرسنه و پوست بیخ کبر و صمغ بود اخرد بکوبد و بسرکه بسرشد
و بر وی مالد که نیک بود و گر برگ نبود انجایگاه را داغ کند و گر جای منت کاه بود
آنجایگاه را حجامت کند و چون فارغ شود مرداسنگ سپید وی را بمالد یا آب مرزنگوش
را بگیرد اندر کند و بر جایها که تا نهد و یک زمان نیک بدارد که نیک بود **علت بهق**
سیاه و سپید مقدمهٔ پیسی بود و بهق سیاه مقدمهٔ جذام و سبب بهق سپید از چربی بلغم
بود و سبب بهق سیاه از چربی سودا بود و فرق میان بهق سپید و پیسی آن بود
که مایهٔ علت پیسی اندر گوشت بود و آن بهق سپید در زیر پوست تن باشد
و علاج بهق سپید آنست که نخست قی کند و طعامها سرد و تر پرهیز کند
و گرمابه و عرق بسیار از تن فرو آرد و بناشتا گلنگبین و مصطکی و کندر و بی
کوفته بکار دارد و یک مثقال تربد باد انکی سنگ شحم حنظل کوفته بخورد تا مایهٔ علت از
تن فرود آید و بهق را نیک بمالد تا سرخ شود و ز انپس این دارو بر وی مالد که آزموده
و نیکست تربد و روغناس و کندر و خردل از هر یک بهری بستانند و بوره نیم بهر همه را
خرد بکوبد و بسرکه تیز بسرشد و بمالد و بآفتاب نشیند تا خشک شود و ز انپس
بآب سبوس تن را بگرمابه بشوید و باری چند همچنین کند و اگر نه شونیز و بوره را بسرکه
نیک بساید و بینداید پس اگر بدین جمله زایل نشود زراوند و زنگار از هر یکی بهری
بستانند و بوره دو بهر جمله را کوفته بسرکه بسرشد و باری چند بیندایند **و علاج بهق سیاه**

آنست که رک زند و شکم براند بحب ایارج افتیمون و ز انپس لین طلی بمعی مالد علاجش
تخم ترب و کندس و قسط از هر یک بهر بستانند و همه را بکوبند و بسرکه بسرشند و در
کرمابه باری چند بروی مالد و اکر پیاز کوفته باری چند بروی مالد نیک بود و ز چیزها که سودا
انکیزد پرهیز کند و اکر زایل نشود معجون نجاح یا حب سکبینج بکار دارد تا شفا یابد
علت قوبا سببش از خون لطیف بود که سودا یا بلغمی شور باوی آمیخته شود علامتش
آنست که جایکاه علت درست بود و بسیاهی زند و خارش کند و باشد که اندکی از
پوست از وی برافتد علاجش آنست که رک زند و شکم نرم کند تا آب آلو و ترنجبین
کوفته و ز انپس روغن کندم بروی مالد پس اکر علت کهن باشد و چون خشک ریش شود
علاجش آنست که وی را بخارد و ناآلو بروی افکند و ز انپس هلیله زرد و صمغ
آلو را خرد بکوبد و بسرکه بسرشد و بروی مالد یا خربق کوفته یا آرد نخود را بسرکه بسرشد
و بمالد نیک بود و کر بدین کفتیم زایل نشود بوینه دشتی را بکوبد و باری چند بروی
مالد تا مایه علت را بجمله بکدازد و کر علت تر بود روغن کندم و برا کفایت باشد خاصه
که سرکه نیز با وی بود و کر نباشد پوسته خیو بروی همی مالد و کر بدین کفتیم علت زایل نشود
و علت قوی و کهن باشد تن را پاک کند بداروهایی که بلغم و سودا را از تن فرود آرند و پیوسته
جایکاه علت با آب نیم کرم همی شوید تا شفا یابد علت کرنش از بلغمی شور بود که خون
کرم یا صفرا تیز با وی آمیخته باشد علامتش آنست که دمیدکیها در میان انکشتان
پدید آید و خارش کند و بکونه سرخ بود و چون ترک شود بهمه تن پیرا کند و بوقت

خارش تری از وی پدید آید علاجش آنست که آهک و روغن کل را بهم بسایند
و بروی مالد و کر کوکرد سپید با روغن کشد انک کهن بیامیزد و بساید و ز انپس در مالد
و با قتاب یا پیش آتش نیک بنشیند منفعتی بزرک دارد و کر کوکرد سپید و کندس
و نهر تنج و سنج از هر یکی بهری بستانند و خاکستر درخت انکور چند همه داروها جمله را کوفته
بروغن کل بسرشند و چون کرمابه بدر آمده باشد بتن اندر مالد کر را خشک کند و منفعت
دارد و کر آهک شسته بسی که بساید و در مالد هم نیک باشد و شفا یابد علت کر خشک
سببش از خون کرم بود و سطبر که صفرا با وی بیامیزد علامتش آنست که بآغاز
علت میان انکشتان خارش کند و چون چیره کردد بوقت خارش کر تر کند
و تری از وی نیاید و علاج کر خشک دشوارتر بود از جهت انک علاج دیر پذیرد
اما در علاج کردنش از اول نباید کردن تا علت صعب نشود و تدبیرش آنست
که نخست رک باسلیق بکشاید و شکم نرم کند و پنجاه درم سنک شیرخشت و شکاعی
صبر کوفته و ده درم سنک شکر را بهم بیامیزد و بناشتا بخورد و ز انپس آب بنر
تا نخورد و کر دو سه بار مسهل یا حب صبر بخورد تا تن از مایه علت پاک کردد و پیوسته
با آب نیم کرم بشوید و هیچ شوری و شیرینی نخورد و این دارو بروی مالد که
سخت نیک بود صفتش زرد چوبه و نمک و زاک و کندس از هر یک یک درم سنک
میعه از چند همه داروها جمله را خرد بکوبد و بروغن کل بسرشد و بروی مالد و ز انپس
با آب کرم بشوید و کر نه این دارو و دیکر بروی مالد که منفعت بزرک دهد زاک و دو درم

و سنا مکی از هر یک ده درم سنک کنجد و بادام از هر یک سه درم سنک زرد چوبه چهار درم
سنک جمله را کوفته و بیخته بسرکه بسرشد و بر تن مالد و دیکر روز بکرمابه رود تا شفا یابد
علت خارش اندامها انچه کی خلطی تیز بود که در زیر پوست تن کرد آید یا از بلغمی شور
که در زیر پوست برود و کار بکند و علامتش که از کری بود آنست که تن را از بیرون
کرم باشد و کر بلغم باشد بضد این بود علاج این حال که کری بود آنست که نیم رطل آب
شاهتره با ده درم سنک شکر سپید بخورد و به آب نیم کرم اندر نشیند و آب آلو و آب انار
ترش و شیرین خورد و کر علت قوی بود رک زند و اندامها را بروغن کل بمالد و با آب
نیم کرم و اکر بزر قطونا و شکر خورد سود دارد و آب پنیر هم نیک بود و اکر علت بلغم
شور بود علاجش آنست که بحب صبر شکم براند و ز انپس تن را با آب و پس
و سرکه و روغن کل مالد و کر آب کشنیز تر و بوره و روغن کل و درد سرکه را بهم بیامیزد
و بر تن مالد سخت نیک بود و بکرمابه بسیار شود و کر با آب تاختن کودک خرد اندامها
را بمالد منفعت دارد و ز غذاها کرم و شور پرهیز کند تا شفا یابد علت بر کندن پوست تن
سببش از بلغمی شور سوخته بود که خونی تنک با وی بیامیزد علامتش آنست که چون
تن را بخارند پوست تنک از وی برافتد علاجش آنست که رک اکحل را بکشاید
و ز انپس مرداسنک کوفته و روغن کل و سرکه را بهم بیامیزد و اندامها بدو بمالد
و اکر نه پشکل بز را بسرکه بساید و در مالد و ز انپس بکرمابه شود و کر کوکرد و آرد
نخود را بسرکه بسرشد و تن را بدو بمالد و ز انپس بکرمابه بشوید سخت نیک بود و ز غذا که

بلغم انکیزد پرهیز کند چون شیر و ماست و پنیر و شوربا و انچه بدین ماند تا شفا یابد علت
شپش و تقام سببش تدبیر ناقص و سطبر بود که قوت طبیعت وی را بزیر پوست تن دفع کند
و نیز چرک تن با وی بیامیزد و پس از وی شپش خیزد و بپوست بر آید علامتش آنست
که اکر شپش بر سر بود سر را پاک بسترد و بدان بسنده کند و اکر بتن بود این دارو بتن اندر
مالد صبر و بوره و قنبیل از هر یکی بهری بستانند و جمله را کوفته بهم بیامیزد و در کرمابه بتن بمالد
و ساعتی بکذارد پس با آب سبوس تن را بشوید و کر نه زیبق کشته را با مویزه بساید
و بروغن کل بیامیزد و بر تن مالد و کر با آب شوره اندامها را بشوید و ز انپس با آب خوش
بشوید و کر شپش با تقام بسر و ریش در بود علاجش آنست که بقرص بنفشه
شکم نرم کند و ز انپس خربق سپید و بوره و تخم مویزه را بهم بکوبد و بروغن کل بیامیزد
و دیکر باره بسر و ریش در مالد و ساعتی درنک کند و پس بشوید و کر زیبق کشته و کندس
کشته بکرمابه بخویشتن در مالد منفعتی عظیم دارد و اکر بدین کفتیم زایل نشود بحب یاره شکم
نرم کند تا تن را از مایه علت پاک کند و جامه کتان بوشد و از خوردن انجیر خشک و پیاز
و کندنا و قدید پرهیز کند که این جمله بخاصیت شپش افزاید پس اکر شپش در مژکان چشم
بود تدبیر آنست که نمک و زاک سپید با آب بکدازد و مژکان را پیوسته بدو همی شوید
و چشمها را بر بخار آب کرم بدارد تا شفا یابد علت شیرینه سببش از خونی تنک بود
که صفرایی تیز یا بلغم شور با وی آمیخته شود علامتش آنست که دمیدکیها خرد بر اندام
پدید آید پس اکر سرخی نماید و خارش بروز کند از صفرا بود و اکر سپیدی نماید

وخارش بشب کند از بلغم بود **علاجش** آنست که رگ زند و بآب آلو و هلیله
زرد شکم نرم کند و ز انپس انار ترش و شیرین خورد و بآب کشنیز تر و آرد جو بهم برشد
و بر وی طلا کند و گر برگ زیتون را بآب بجوشانند و پوسته بآب نیم گرمش و یرا بشوید
نیک بود و گر سبب علت از خلطی شور بود **علاجش** آنست که یک وقیه آب کوز بر
تر با یک درم سنگ صبر کوفته بیامیزد و بخورد و گر نه یک مثقال یا دو درم سنگ کبابه کوفته
را بهم بیامیزد و بخورد که مایهٔ علت کم شود و گر نه آب پنیر یک هفته با شکر بکار دارد
و غذا مصوص و مزورهٔ انار یا غوره خورد تا شفا یابد **علت توثه** سببش از
خلطی سودائی سطبر بود که بران اندام چیره گشته باشد **علامتش** آنست که آماسکی
خورد پدید آید و چون دست بر وی نهد سخت بود **علاجش** آنست که مرهم زنگاری
بر وی نهد و گر نه بسر ناخن کرم تیز و یرا ببرد تا خون بسیار از وی بیرون آید و زانپس
روغن کهن بر وی نهد تا پاک شود و روز چهارم مرهمی که گوشت رویاند و یرا علاج کند
و گر مایهٔ علت سخت قوی بود تدبیرش آنست که بحبّ افتیمون خورد تا تن از مایهٔ علت
پاک کرده و زانپس ثبکر سخ و یرا نیک بساید و بر مرهم علاجش کند **علت دیده**
کیها کو و یرا شوارخو انند و سببشان از تریها خونی بود سطبر یا از تریها
صفرائی تیز یا از تریها بلغم شور که بر اندام چیره شود نشان آنچه از تری خون بود
آنست که جایگاه علت بگونه سرخ باشد و نشان آنچه از تریها صفرائی بود
آنست که زردی نماید و سرهاء ایشان تیز بود و نشان آنچه از تریها بلغمی بود

آنست که بگونه سپید باشد **علاج** آنچه از تریها خون بود آنست که رگ زند و حجامت
کند و سرد یها خورد چون آب تخم بر پهن بسکنگبین و کشکاب و ز غذا مزورهٔ انار
و غوره خورد تا علت کم گردد **علاج** آنچه از تریها صفرا بود آنست که آب میوه
شکم نرم کند و تبرشیها گراید و آب انار و سکنگبین خورد و از گرمیها و شیرینی پرهیز
کند و باب کشنیز تر و سرکه و روغن گل پوسته جایگاه علت را همی مالد و غذا آلو
انار با خورد **علاج** آنچه از تریها بلغمی بود آنست که شکم نرم کند بیارهٔ فیقرا یا بحب
یان و زانپس روغنها گرم بر وی مالد چون روغن شبت و بابونه و روغن قسط
و آنچه بدین ماند و از شیر و ماست و ماهی تازه و آنچه بدین ماند پرهیز کند و بگرمیها
گراید و خرزهره و سداب را خرد بکوبد و بسرکه بسرشد و بر جایگاه علت ضماد کند
و گر نه مر و سداب تر را بسرکه بساید و بر وی همی مالد و بگرمابه بسیار بشوید مگر بهنگام
مالیدن داروها و از تریها خوردن و سیکی پرهیز کند تا شفا یابد **علت کندمه** سببش
از بلغمی سطبر لزج بود یا از خلطی سودائی که قوت طبیعت و یرا بیرون پوست تن دفع
کند **علامتش** آنست که اماسکی گرد کوچک بر اندام پدید آید پس اگر از بلغم بود
بگونه سپید باشد و بسودن نرم شود و اگر از سودا بود سخت باشد و سیاهی زند
علاج آنچه از بلغم بود آنست که بدین دارو شکم نرم کند تا تن از مایهٔ علت
پاک شود **صفتش** تربد کوفته یک درم سنگ غاریقون سپید چهار دانگ حب النیل
نیم درم سنگ شحم الحنظل دانگی و نیم همه خرد بکوبد و بیزد و بانگبین بسرشد و بهنگام سحرگاه دارد

و زانپس اندکی آب نیم گرم باز خورد و ز غذاها که بلغم افزاید پرهیز کند و زانپس بروغنها
و یرا بسوزانند که سود دارد و گر بشگل نر با سرکه بسرشد و بر وی طلا کند نیک بود و اگر
سرکه و نمک روزی چند بر وی مالد نیک بود **علاج** آنچه از سودا بود آنست که
بحبّ افتیمون شکم براند و اگر محتاج بود رگ بگشاید و زانپس شراب انجیر و شیر بازرون
بر وی مالد که سود دارد و گر تخم سپندان را بکوبد و بزهرهٔ گاو بسرشد و ز و باری
چند بنهد اید نیک بود پس اگر بدینچه گفتیم زایل نشود تدبیرش آنست که بسر ناخن کره
تیز و یرا ببرد و هم در زمان بچوب بوره داغش کند تا زایل شود و ز غذاهایی سودائی
پرهیز کند تا شفا یابد **علت سمان** سببش از بلغم لزج و سودا بود که بهم آمیخته گردند
و قوت طبیعت ایشانرا بدان اندام دفع کند **علامتش** آنست که در اندام همه چون
سماروغی پدید آید سخت **علاجش** آنست که بحبّ افتیمون خورد تا تن از مایهٔ
علت پاک شود و زانپس بسرکه تیز و نمک و یرا بشوید و بیرگ نی تر نیکش بمالد و گر
انجیر سبز خام را با سرکه بساید و بر وی نهد منفعت دارد و داروها که در فصل کندمه
یاد کردیم و یرا سود دارد و از غذاها که سودا انگیزد پرهیز کند و بگرمیها گراید تا شفا یابد
علت آتش پارسی سببش از خونی گرم بود و از بلغمی سوخته که بهم آمیخته شوند پس
طبیعت ایشانرا بسوی پوست تن دفع کند **علامتش** آنست که جایگاه علت آماس
گیرد و خارش همی کند و همی سوزد و آبله پدید آورد و همچنان شود که اندامی که باتش
سوخته باشد **علاجش** آنست که رگ بگشاید پس اگر شواند حجامت کند و غذاها بسبب

خورد و زانپس این دارو بر وی مالد **صفتش** سپیداب و مرداسنگ و صندل
سپید و اندکی کافور بهم بساید و بروغن بادام شیرین جمله را بهم بسرشد و بر وی طلا کند
و گر نه مرهم کافوری بر وی مالد و گر بدینچه گفتیم زایل نشود زالو بر وی نهد تا خون
فاسد را از وی بیرون کشد و گر قی کند نیک بود و اگر این داروها که گفتیم عدس پوست
بوست انار را خرد بکوبد و بآب حصرم بسرشد و بر وی مالد نیک بود و اگر گل ارمنی را
بآب و سرکه بساید و بر وی مالد هم نیک بود پس اگر در بهری از آن آبلها ریم بود آن
ریم را بسوزن در کند و زانپس مرهم سپید علاجش کند و از غذاها گرم و شیرینها
پرهیز کند و بسردیها گراید تا شفا یابد **علت خمره** بدانک تازی علت را جمره خوانند
از بهر آنک او نوعی از آتش پارسی بود و سببش از خونی گرم باشد که صفرائی تیز
با وی بیامیزد و چون چیره شود قوت طبیعت و یرا بسوی پوست تن دفع کند
علامتش آنست که آن جایگاه که مایهٔ علت بود آماس گیرد و بگونه سرخ باشد
و زانپس آبله پدید آید و چنان شود که اندامی که آتش بسوزد **علاجش** آنست که
اگر خون چیره تر بود رگ زند و کشکاب و سکنگبین و آب تخم بر پهن بکار دارد
و پوسته شیاف مامیثا را بآب عنب الثعلب همی ساید و بر جایگاه علت همی
انداید و گر صفرا قوی باشد **علاجش** آنست که شکم براند بحبّ میوها و کشکاب
و سکنگبین و آب خرماء هندی و زانپس آب انار خورد و این طلی بر جایگاه علت
نهد که سود دارد **صفتش** گل ارمنی بآب کشنیز تر و گلاب بساید و بر رگوی

کتان چند اید و بروی نهد و اگر بدین کیشم زایل نشود تدبیرش انست که زالو بروی
نهد و اگر نه جایگاه علت را پا زند تا آن خون فاسد از و بدر اید و ز انپس مرهم سبز
کوفته که شبا زروزی و یا ابر که اغشته باشد بروی ضماد کند و از غذا ها
گرم و شور پرهیز کند و تبر شیها کراید تا شفا یابد **علت خون** بدانک خوره ریشی
باشد که اندام را پیوسته می خورد و بتازی وی را آکله خوانند و سببش از خونی فاسد
گندیده بود که از سودا کرده و چون چیره شود اندام را ریش کند **علامتش** آنست که
نخست آماس پدید آید و ز انپس سبز یا سیاه شود و شکافته شود و ریش گردد
و تری از وی بیرون آید و چون قوی گردد آن اندام را می خورد **علاجش**
آنست که بخته افیتمون دو سه بار شکم براند تا مایه علت از تن فرود آید و ز انپس
سوسن را آب بجوشانند و آبش را بر جایگاه علت می مالد و اگر شونیز را بسرکه تیز
بیاغارند و بروی مالند هم سود دارد و پیوسته نیکو کر واب بشوید پس اگر علت بدل
کشد و صعب شود و علاج کم پذیرد تدبیرش آنست که اگر شاید بریدن جایگاه علت
را ببرد و گرنه داغ کند که اندامها دیگر را زیان نیارد و گر داغ کردن نشاید نگار
و انگبین و زاک سپید از بر یکی بهری بستانند و جمله را بهاون بسایند و بر جایگاه
علت مالد و گر پیراهن و برا بگل ارمنی سبز که بپند اید هم نیک بود پس اگر از جایگاه علت
تری می آید فراوان گرد و مازو و لختی و زاک سپید را بهم بیامیزد و سرکه تا خرد بکوبد
و بر جایگاه علت پراکند و غذا مرغ بچه ای خانگی خورد که بسماق و غوره پخته باشند

ک

کند نیک بود و شفا یابد **علت ام الدم** بدانک ام الدم آن بود که از جهت جراحتی
رگ شریان بشکافد و ز انپس پوست بالایش رسته شود و سبب وی خون باشد
بود که در زیر آن پوست جمع شوند **علامتش** آنست که جایگاه علت آماسی گیرد
و برنگ بادنجان بود و چون انگشت بروی نهد خون از زیر انگشت پراکند و دیگر
باره جمع شود **علاجش** آنست که اگر این علت بر گردن یا زیر بغل یا بکش ران بود
نباید که البته آهن بدو رساند باید که صندل بروی مالد و بخشش ببندد یا گل مورد
را بهم بسرشد و بروی نهد از جهت آنکه بآهن شکافتن این جایگاه که گفتیم مخاطره بود
و اگر بجز ازین جایها بود روا باشد اگر بدر رازی سر مصبع بشکافد و خون از وی بیرون
کند و رگ شریان را بصناره بر وارد و آن جایگاه شکافته را بر رشته ابریشم نیک ببندد
از هر دو جانب و آن زیادتی رشته را ببرد و ز انپس زرور زند و بروی بنهد
و مرهمی که گوشت رویاند علاج کند و این از عمل دستکاری بود نه از صنعت
بزشکی **علت عرق آمدن بسیار از تن** سببش از گشادگی مسام تن بود و یا از بسیاری
تریها که در تن باشد یا از تنکی خلطها در تن یا از آن باشد که قوت دافعه سخت قوی
گشته بود **علامت** انچه از گشادگی مسام بود آنست که بهنگام گرما عرق از تن
بیشتر آید **علامت** انچه از بسیاری تریها بود آنست که تن فربه باشد **علامت**
انچه از قوی شدن قوت دافعه بود آنست که پیوسته عرق همی کند **علاج** انچه از
گشادگی مسام بود آنست که دایم به آب سرد شوید و بانک را باب سرد بیزد و آبش

بر تن همی مالد و گر برگ گز را بکوبد و تاب سوره بسرشد و تن را بدو بمالد سخت نیک بود
و بجایگاه خنک نشیند و خسبد **علاج** انچه از بسیاری تریها بود آنست که پیوسته عدس
و نمکسود خورد و چیزها که خشکی کننده بود و به آبهای تلخ و شور همی شورد **علاج** انچه از تنکی
خلطها بود آنست که غذا ها خورد که خلطها را سطبر کند و ز انپس این طلی بر تن مالد که
منفعت بزرگ دارد **صفتش** گل ارمنی و مرداسنگ از یکی بهری بستانند و مرد را
کوفته بگلاب و آب سوره بسرشد و بر تن مالد و گرنه مازو و سپیداب را خرد بکوبد
و بروغن گل بسرشد و بر تن مالد نیک بود و شفا یابد **علت عرق نا آمدن از تن** سببش
از ضعف قوت دافعه باشد یا از سطبری خلطها تن باشد یا از کمی تریها که اندر تن
باشد یا از بستگی مسام تن بود **علامت** انچه از ضعف قوت دافعه باشد آنست
که عرق از تن دیر بیرون آید **علامت** آنچه از کمی تریها بود آنست که تن لاغر
بود **علامت** آنچه از بستگی مسام بود آنست که بوقت گرما عرق کمتر آید **علاج**
بستگی مسام آنست که شبت و بابونه و اکلیل الملک را آب بجوشانند و ز انپس
بآب نیم گرمش تن را می شوید و نیز همیز درشت تن را نیک بمالد و روغن شبت
یا روغن پیوسته بر تن همی مالد و بجایگاهی که سرد بود البته آرام نگیرد **علاج** آنچه از
کمی تریها بود آنست که کشکاب بروغن بادام خورد و حسو که بشکر پخته باشند و گرنه
گوشت بره و جوجه و سیکی که با وی آب آمیخته باشد این جمله وی را نیک بود و بآب نیم گرم
نشیند و گر سببش سطبری خلطها بود **علاجش** آنست که شکم نرم کند بچیزها که مایه

آن

آن خلط را اندکی فرود آرد و غذا کم خورد و بوره ارمنی را خرد بکوبد و با روغن زیت بیامیزد
و اندامها را بدو نیک بمالد و گرنه بروغن ترب بمالد و جهد کند که عرق از تن بسیار بیرون
آرد پس اگر عرق سخت بسیار از تن بیرون آید چنانک تن را ضعیف کرده اند **علاجش**
آنست که روغن سوره و سپیداب و مازو و گل ارمنی را خرد بکوبد و بگلاب بسرشد
و تن را بدو نیک بمالد که شفا یابد **باب ششم**
در ریشها و تن و خستگی اندامها و شکستگی استخوانها بدانک ریشهای تن از دو گونه
باشد نوعی از آنست که با مایه بود یعنی که سبب وی از فساد خلطی بود و نوعی بی مایه یعنی
سببش نه از فساد خلطی بود بلک از سببهای دیگر باشد که از بیرون تن برسد و در این
دو نوع بهری کهن بود و بهری چرکن و بهری با درد و صعب و بهری خبیث بود و بهری نا صور
و نیز ریشی که از سوختگی آتش یا روغن جوشیده یا آب سخت گرم یا از زخم چوب و سنگ
و کوفتگی و انچه بدین ماند و همچنین خستگیها تن مختلف بود و بهری در گوشت باشد و بهری
در رگها و بهری در پیها و شکستگی استخوان نیز هم بدین نوع قریب باشد و ما سبب
و علامت و علاج هر یک مختصر اندرین باب یاد کنیم چنانک بر آموزنده آسان بود
ان شاء الله تعالی **علت ریش بلخی** سببش از خونی سوخته یا از صفرائی تیز بود که
قوت طبیعت وی را در اندام دفع کند و پس آن اندام ریش گردد **علامتش**
آنست که جایگاه علت خارش کند و بزردی زند و چون ریش خشک گردد
علامت آنچه از خون سوخته بود آنست که بگونه تیره بود **علامت** آنچه از صفرا

بود آنست که بآغاز علت رگ زند و هلیلهٔ زرد با آب آلو خورد تا مایهٔ علت از تن فرود
آید و ز انپس برف مایخ کوفته بروی نهد تا تیزی علت بشکند و خارش و سوزش
کمتر شود پس اگر بدین که گفتیم زایل نشود تدبیرش آنست که بنشتر ویرا باز کند و بر
درشت ویرانک بمالد تا خون از وی بیرون آید و گرنه زالو بروی نهد تا خونهای
فاسد را بیرون کند و ز انپس سرکه و انجیر خشک را بهم بساید و بروی نهد و گر ریشی
بگونه تیره بود از سودا بود علاجش آنست که حبّهٔ افیتمون شکم براند و ز انپس
مرداسنگ با پیه مرغ نیک بساید و پیوسته بروی مالد و گرنه بیخ سوسن را با آب بپزد
و موم سپید را بگدازد و پیوسته بروی مالد و ز غذاها که صفرا و سودا انگیزد پرهیز
کند تا شفا یابد علت ریشی کهن سببش از خونی سوخته بود که در اندام غددناک گرد
آید و بیشتر این علت بزیر بغل بود علاجش آنست که سوزانی دهد و بگونه تیره
بود یا اندک مایه بسرخی زند علاجش آنست که اگر ریش بزیر بغل بود از دیگر
دست رگ زند باسلیق و همواره ریم از وی پاک کند و مرهم سپید بروی نهد و گر
ریش بر اندام دیگر باشد و پیرامنش آماس بود باید که یک هفته طعام کمتر خورد
تا از آماس وی ایمن باشد و ز انپس اندک اندک طعام لطیف گراید و گر ریشش سخت
درد کند مرهم سپید آب بروی نهد و گر ریش سخت کهن باشد و گوشت وی گندیده
بود علاجش کند تا درست شود و گر ریش بگونه سرخ بود و درد سخت کند
علاجش آنست که رگ بگشاید و کشکاب و سکنگبین بکار دارد و غذا از

غوره یا فروشهٔ سماق و پیرامن ریش را بصندل مقاصری و گلاب بمالد تا درد کمتر کند
و مرهم خنک بروی نهد تا شفا یابد علت ریشی چرکن سببش از ضعیفی جایگاه علت
بود که تحلیل فرو نهاد و غذا اشواند کردن علاجش آنست که پوسته جوک و
ترهها را کندیده در و باشد علاجش آنست که قرص بنفشه خورد تا تن از مایهٔ علت
پاک گردد و ز انپس چهار درم سنگ و شه را ببرکه حل کند و دو درم سنگ زنگار
سوده و یک درم سنگ زراوند با وی بیامیزد و حلبه را نیک بساید و با وی چند بر
جایگاه علت مالد که سود دارد و گر انگبین بروی مالد هم نیک بود و گر مرداسنگ
و زرده جوبه و لختی گلنار را ببرکه بمالد تا چون مرهم شود و بروی نهد نیک بود
و غذا مرغ بریان کرده خورد تا شفا یابد علت ریشی که با اثر گرمی بود سببش از خون
بسیار بود یا از خوردن غذاهای گرم یا خستگی متقدم علاجش آنست که جایگاه
علت گرم بود و بسرخی زند و درد سخت کند علاجش آنست که رگ مخالف ریش
بگشاید و سردیها خورد چون کشکاب و آب انار و آب خرمای هندی و مرهم سپید بروی
نهد و گرنه مرداسنگ و زرده جوبه و سرکه را بهم بساید و بروی نهد و پیرامنش
صندل مقاصری با آب کاشنی بساید و بمالد پس اگر با این علت تب بود
غذا افروشهٔ انار یا غوره خورد و گر تب نباشد مرغ بچه خورد علت ریشی که با اثر
سردی بود سببش از خوردن غذاهای سرد بود یا جراحت متقدم علاجش آنست
که آب سرد نخورد و هر روز چند بار آب نیم گرم بروی ریزد و این مرهم بروی نهد که

عصاره رطوبات و شیر [illegible]

منفعت بزرگ دارد مرداسنگ کوفته پنج درم سنگ روغن زیت ده درم سنگ سرکه و را
بهم بجوشاند تا بگونه سیاه شود پس یک درم سنگ خون سیاوشان و یک درم سنگ عنزروت
کوفته با وی بیامیزد و ز انپس بکار دارد و غذا نخود آب و قلیه بگوشت بره
خورد و اگر سویز و انجیر خشک خورد هم سود دارد ریشی که با اثر تری بود سببش از
منع تحلیل بود از بسیار خوردن غذاها علاجش آنست که تری و ریم از وی
آید و گوشتش نرم باشد علاجش آنست که مرداسنگ کوفته و گلنار و روغن
گل و سرکه را بهاون بساید و ز انپس بروی مالد و گرنه کندر و آرد جو و توتیا
از سرکه بهری بستاند و حلبه را با انگبین بساید و بروی مالد و گرنه لختی مرهم زنگار بروی
نهد و اگر ریش گندیده بود بروغن گل بروی مالد و پنبهٔ کهن بر بالایش نهد پس
اگر بدین زایل نشود شکم نرم کند و هلیلهٔ کابلی و تربد و ز انپس جایگاه علت را
داغ کند تا شفا یابد ریشی که با اثر خشکی بود سببش از رنج و تعب بسیار بود
علاجش آنست که جایگاه علت خشک و در کشیده بود علاجش آنست که
حسو و خوردنیهای چرب خورد و پیوسته آب نیم گرم بروی ریزد و روغن بنفشه
بروی مالد و ز انپس آرد جو و کرسته را بروغن بادام بسرشد و بروی نهد و
چیزها خورد که تری کند چون شیر تازه و خایهٔ نیم برشت و طعامهای چرب خورد
تا شفا یابد ریشی که با درد سخت بود سببش از زیادتی حس آن اندام بود علاجش
آنست که انار شیرین با سپخته یا باسکی نیک بپزد و بروی ضماد کند پس اگر دردش

ساکن نشود لختی افیون بروی مالد و گرنه تخم بنگ یا صندل را بگلاب بساید و بروی
مالد پس چون دردش زایل شود نباید که بیش از آن البته افیون یا تخم بنگ یا صندل بروی
نهد از جهت آنکه جایگاه علت را سست کند و زیان دارد ریشی که خبیث شود
سببش از منع تحلیل باشد و از بسیاری مقدار خلط علاجش آنست که جایگاه
علت بگونه سیاه بود علاجش آنست که رگ زند و طبیخ میوه شکم براند
و گرنه فلوس خیار چنبر و ترنجبین را با آب گرم حل کند و سحرگاه بکار دارد و برگ
خطمی و کاشنی را بروغن گاو و روغن گل بساید و بروی ضماد کند پس اگر بدین
زایل نشود مرهم زنگار و عنزروت کوفته بروی نهد چنانک گوشت سرخ بدید آید
و ز انپس مرهمی که گوشت را رویاند بروی نهد تا درست شود پس اگر چند که ریش
زیادت می شود تدبیرش آنست که بروغن گل و سپیداب علاجش کند علت ریشی
که ناصور شود بدانک ریشی یا خستگی اندام تن چون بیشتر از چهل روز بود آنرا ناصور
خوانند علاجش آنست که سرش تنگ باشد و بنش فراخ و نیز بیشتر از چهل
روز برو گذشته شود علاجش آنست که اگر مجسّته بر خون باشد رگ بگشاید
و ز انپس پلیته را بسکی تر کند و صبر و مر و عنزروت از سرکه بهری بستاند کندر و
دو بهر حلبه را بکوبد و بیزد و زین داروها که گفتیم بر آن پلیته پراکند و در جایگاه علت
نهد و گرنه خاکستر درخت انگور و گلاب در وی ریزد چنانک بن ناصور برسد که
سخت منفعت دارد پس اگر بدین بهتر نشود تدبیر آنست که ویرا بشکافد و هم

سپیداب علاجش کند و بدانک این علت اگر در سر بود یا در سینه یا در پهلو راست و نیک
درون شده باشد علاج نپذیرد و بزودی هلاک شود **علت ریشی که از سوختگی آتش بود**
بدانک از سوختگی آتش آن بتر بود که آتش وی تیزتر و برافروخته‌تر بود **علامتش**
از دو گونه باشد یکی آنک در پوست اندام سوخته یکونهٔ سرخ باشد و این نوع بتر
از آن باشد **علاج** آن سوختگی که اندرو آبلها برآمده بود آنست که صندل مقاصری
و گلاب بروی مالد و گرنه سفال نو را با لختی گلاب و آب بساید و بروی مالد و گر
عدس بخته و روغن گل را بهم بسرشد و بروی ضماد کند منفعت دارد و گر سوختگی
بگونه سرخ بود و آبلها در وی نباشد مرهم آهک بروی نهد یا مرهم سپیداب و اگر سوختگی
بسیار بود رگ زند از آن جانب که درست باشد و باز بمرهم سپید علاجش کند تا درست
شود و از همه بهتر آن بود که سپیدهٔ خایه بروغن گل بسرشد و از آن پس وی را بساید تا چون
مرهم شود و بپر مرغ بر سوختگی پنداند تا در ساعت گرمی وی را بنشاند و ریشی وی را نیز
خشک کند و گر گل ارمنی را بسرکه و آب بساید بر سوختگی پنداید هم سود دارد
و غذاها لطیف بکار دارد **سوختگی که از روغن جوشیده باشد** بدانک سوختگی روغن
بتر از سوختگی آب بود **علامتش** آنست که درد و سوزانی بود و صعب نیز **علاجش**
آنست که رگوی کتان بگلاب و سپیدهٔ خایه تر کند و بروی نهد و از جانب دیگر رگ
زند و اگر نه زردهٔ خایه و روغن گل را بهم بزند و بروی نهد و اگر آبله کند مرهم سپید
بروی نهد و اگر سخت ریش باشد مرهم آهک نهد که شفا یابد **ریشی که از سوختگی**

آب جوشیده باشد آنست که پیش از آنک آبله برآرد آب خاکستر بروی
زند یا آب انار و چون آبله برآید مرهم سپیداب بروی نهد و از همه بهتر آن بود که
بآغاز علت سوختگی صندل و گلاب و لختی سرکه بهم بساید و بروی مالد و نگذارد که خشک
شود تا آبلها برنیاید و از خوردن غذاها گرم پرهیز کند و اگر دهان از خوردن چیزی
گرم بسوزد و آبله شود تدبیر آنست که باری چند مسکه بر جایگاه سوخته مالد که زود
شفا یابد **ریشی که از زخم چوب و غیر آن بود** بدانک سبب این زخم که بر اندام رسد
از چند گونه است لیکن زخمی که از وی خون بسیار آید دلیل آن کند که رگی بزرگ از آنجا
بریده بود یا شکافته **علاجش** آن بود که جایگاه زخمش بشکافد و سر رگ بریده
باز یابد و برشتهٔ کتان باریک نیک وی را ببندد و از آن پس صبر اسقوطری و خون
سیاوشان را خرد بکوبد و بسپیدهٔ خایه بسرشد و بروی نهد و سه روز نگشاید و گر آن خون
از شریان آید او را دشوار توان بستن **علامتش** آن باشد که خون تیز بیرون آید
و نیک بجهد و البته باز نه ایستد **علاجش** آن بود که او را سخت ببندد یا داغ کند و عفص
و صبر و خون سیاوشان کوفته بهم بپالیزد و بروی نهد و اگر نه ماز و را بسرکه برشته
کند و از آن پس او را بسوزاند و خرد کند و بروی براکند تا خون باز ایستد و شفا
یابد **علت کوفتگی اندام** علاجش آن بود که خایهٔ مرغ را با پوست نیک بساید
و بکوفتگی بر نهد و اگر نه پیخ انار دشتی و خطمی را بکوبد و بزردهٔ خایه بسرشد و بدو
برانداید و اگر زخمی بسینه یا بشکم رسد **علاجش** آنست که رگ باسلیق بزند

روت

و قرص کهربا و گل ارمنی خورد و از گرمیها دور باشد و غذا گوشت مرغ بچهٔ خانگی خورد که نیز یا
بخته باشد **علت زخم تازیانه** چون اندام از زخم چوب ریش باشد **علاجش** آنست که
پوست گوسپند ماده که در ساعت کنده باشند همچنان گرم بر جایگاه زخم نهد و چهار ساعت
یا بیشتر رها کند که هم در آن روز بهتر شود و گرنه رگوی کتان را بگلاب تر کند و باز بجای
نهد و همچنین همی کند تا درست شود و گر مرهم سپیداب بروی نهد سود دارد پس اگر
از زخم در زیر پوست خون در مرده بود تدبیر آنست که ترب با دلغان بکوبد و بروی
نهد که شفا یابد **خستگی که در گوشت بود** بیش از زخم کارد و شمشیر و نیزه بود و آنچه بدین
ماند و علاجش آسان‌تر از علاج خستگی رگ و پیها بود اما خستگی که تازه بود و بزرگ نباشد
علاجش آنست که بروی انگبین مالد پس اگر بهتر نشود هم علاجش کند و اگر کهن باشد
بمرهم سپیداب و دارو‌ها که پیش از این اندر فصل ریش کهن ذکر رفت علاج کند تا درست
شود **خستگی که در رگها بود** بدان که فرق میان خستگی رگ شریان و رگهای دیگر آنست
که خون از رگ شریان آید سرخ و روشن و تنک بود و تیز همی جهد و خستگی رگهای دیگر
بضد این بود **علاجش** آنست که اگر خستگی از رگهای دست و پای باشد بالایش را
چیزی ببندد چنانک نه سخت بندد و نه سست و از آن پس کندر و صبر کوفته را بسپیدهٔ
خایه بسرشد و موی خرگوش را بدو بیالاید و بر جایگاه خستگی نهد و گرنه گرد آسیا را بر وی
براکند و به رگوها وی را محکم ببندد و سه روز نگشاید بعد از آن بدارا بگشاید و گرماز و
سوخته و سرکه و گرد آسیا بسپیدهٔ خایه بسرشد و بجوی خرگوش را بدو بیالاید و بروی نهد

و بیند و خون آمدن از شریان باز دارد **خستگی که در پیها بود** بدانک خستگی پیها دشوار
صعب‌تر از جمله خستگیها بود **علاجش** آنست که نباید که هیچ گونه آب بدو رساند
یا داروها سرد بروی نهد بلکه سه چهار روز پشم را بروغن زیت نیم گرم بیالاید و بر وی
نهد یا آهک شسته را بروغن زیت بساید و بروی نهد تا دردش آرام گیرد و اماس
نکند و از آن پس مرهم سیاه علاجش کند پس اگر با این حال تشنج دید آید صواب
آنست که آن پی را که خسته گشته است ببرد و گرنه تشنج بمغز سر رسد بیمار را هلاک
کرده و چون وی را ریم باشد روغن بنفشه و پیه مرغ بر مرهای دشت بمالد و این هم
باری چند بروی نهد تا درست شود **صفتش** روغن زیت پنج درم موم سرخ
یک مثقال برافیون چهار دانگ موم را بروغن بگدازد و برافیون را کوفته با وی
بپالیزد و بکار دارد **شکستگی استخوان** بیش افتادن از بلندی یا از زخم چوب
بود و زخم سنگ و آنچه بدین ماند **علامتش** آنست که چون جایگاه علت
انگشت بنهد شکستگی استخوان بزیر انگشت پدیدار بود **علاجش** آنست که
اگر جایگاه علت آماسی دارد زود از مخالف رگ بگشاید و از آن پس انار شیرین
بسیکی تلخ بپزد و چون بخته شود در هاون خوش بساید و بر آماس نهد که نیک شود
و جهد کند که آن استخوان شکسته را از وی بیرون آرد و پس پنج آنار دشتی
و گل ارمنی و ماش را خرد بساید و با آب مورد بسرشد و بروی پنداید
و بعد از آن محکمش ببندد و غذا از نخست مزورهٔ ناردان با غوره خورد پس از آن

مرغ بچه بکار دارد و اگر شکستگی استخوان سر بود تدبیرش آن بود که زراوند گرد کوفته
را باب بسرشد و باری چند بروی نهد تا آن شکستگی بهم پیوندد و زانپس هم علا
جش کند شفا یابد **بیرون آوردن پیکان یا خار از تن** چون پیکان تیر یا خار در جائی تن بماند
تدبیرش آنست که رگ بگشاید و زانپس زراوند گرد و وشه را بکوبد بیکدیگر
و باب بسرشد و بروی نهد و اگر راتیانه و زفت باتش گرم کند و نیم گرمش بروی
نهد پیکان یا خار بیرون آرد پس اگر بداروها بیرون نیاید تدبیرش آنست که به
کلبتین ویرا بیرون کشد و گر پدیدار نبود جایگاهش فراخ بگشاید چنانک کلبتین
بدو رسد و بیرونش آورد و اگر پیکان در استخوان بود سخت ویرا دو سه
بار بجنباند و زانپس بیرون کشد پس اگر پیکان درون بود و دیدار نباشد سنگ
مقناطیس بر جایگاه خستگی نهد تا بیرونش آرد و چون بیرون آمد باشد هم علاجش
کند تا درست شود والله اعلم **باب ششم اندر زهرها و کشتن این هر گونه**
بدانک زهرها کشنده از دو نوع بود نوعی از گزیدن حیوانات که خداوندان
زهراند و دوم نوع از خوردن داروها کشنده که طبعشان گرم و خشک یا سرد و
خشک بنهایت اما زهرهای نوع اول که از حیوانات چنان بود که زهر سگ
دیوانه که طبعش سرد و خشک لیکن خشکی او بنهایت تمام بود و غنده که زهرش
هم سرد و خشک است لیکن سردی او بنهایت بود و کژدم که زهر او هم سرد و خشک
لیکن نه بدان غایت که آن غنده و عنکبوت زهرش سرد و خشک است لیکن نه بدان غایت

که زهر کژدم و افعی و مار و کژدم جراره که زهرشان گرم و خشک و سوزنده و تیز بود
بنهایت تمام و زنبور که زهرش هم گرم است لیکن نه بدان غایت که زهرهای ایشان
و زهرهای نوع دوم که آن داروهای کشنده بود چنانک افیون و شوکران و جوز
ماثل که طبعشان سرد و خشک بنهایت و بنگ و سعد و ابروصنم که طبعشان سرد و
خشک است لیکن نه بدان غایت که طبع افیون و غیره و بیش و شک و بلادر و افتیمون
و زنگار و آهک که طبعشان گرم و خشک بنهایت و زرنیخ و خرزهره و خرنق
و مازریون که طبعشان گرم و خشک است لیکن نه بدان غایت که طبع بیشموشک و بیان
خرد و غیر آن و بعضی داروها کشنده نه بقوت طبع بود بلک بخاصیت علتهاء
صعب اندر تن پدید آرد چنانک مرداسنگ و سپیداب و ارزیز و بزر قطونا
کوفته و آنچه بدین ماند و بدانک مقصود ما از یاد کردن داروها کشتن اندرین باب
آن بود که تا اگر کسی بنادانی ازین داروها خورده باشد یا دشمنی بوی داده علامت
و علت هر دارو را نیک بداند تا معالجت کردن این علت بروی آسان باشد و از
دانستن این چیزها که یاد کردیم آموزنده این علم را ناچار است و ازین پس سبب و علامت
و علاج هر یک اندرین باب بترتیب بیان کنیم چنانک آموزنده را فایده باشد
یاد کردن زهرها گزندگان گزیدگی سگ دیوانه و اما چون کسی را سگ بگزد و فرق
نداند میان گزیدگی سگ دیوانه و غیره تدبیر آنست که لختی گوز کوفته بر جایگاه گزیدگی
بنهد و شبانروزی رها کند پس از آن بردارد و بمرغ دهد اگر آن مرغ آنرا نخورد زیرا که سگ

دیوانه گزیده بود و اگر بخورد سگ دیوانه نگزیده بود و نیز علامتش آنست که روزی چند همه
تنش سرخ شود و از اندامهاش عرق بسیار آید و از آتش و آب بترسد و خواهد که
مردم را همی گزد و زانپس بیمار چهل روز یا پس چهار ماه از آب بترسد **علاجش** از نخست
آن بود که جایگاه گزیدگی را پا زند و کپه حجامان را بروی نهد و نیکش بمکد تا خون از
وی بسیار بیاید لیکن باید که آنکس که همی مکد ناشتا نباشد و اگر نه زیان دارد پس ...
کنکیر را باب بپزد و بروغن گل بسرشد و برو نهد و اگر نه سیر و پیاز و نمک را خرد بکوبد
و بروی نهد تا قوت زهر را بشکند و جوشانده افیتمون کوفته باب انیسون بپزد و بکار دارد
و اگر چهل روز هر روز یک درم سنگ حضض هندی ناشتا بخورد از آب نترسد و غذا
نان میده خورد که باب تر کرده باشند تا شکمش را تری کند و طبع نرم دارد و اگر سیر و پیاز
و گندنا خورد قوت زهر را اندر تن بشکند و رها نکند تا در همه تن پراگند و این علاج پیش
از آن باید کرد که از آب بترسد که چون بترسد نیز نرهد و اندر آن هلاک شود و اما سبب
ترسیدن این کس از آب از جهت آن بود که صورت آن سگ گزیده را در آب بیند و گردد جمعی
از بزرگان گفته‌اند که آب اندر چشم وی همچون بیم و خون نماید و اما علاج گزیدگی سگ که
دیوانه نباشد آنست که پشم را بسرکه و روغن زیت تر کند و بروی نهد پس اگر گزیدگی
سخت بود بر هم علاجش کند و گر پیاز و نمک را بهم بکوبد و با انگبین بسرشد و بروی نهد
سود دارد و گر سرکه در آن زمان بروی ریزد منفعت دارد **گزیدگی غنده**
بدانک غنده را بتازی رتیلا خوانند و او مانند عنکبوت بود لیکن بزرگتر از وی باشد

و بر تنش موی باشد و سببش از سردی زهرشن بود که در اندامها پراگند **علامتش**
آنست که جایگاه گزیدگی تیره شود و درد صعب کند و لرزه بر اندامها پدید آید و
عرق سرد کند و آب تاختن ببندد **علاجش** آنست که کپه حجامان بروی نهد و
که طعام سیر خورده بود بمکد و آب گرم بروی ریزد و زانپس مرو نمک کوفته را بهم
بساید و باب گرم بسرشد و بروی نهد و گرنه خاکستر چوب انجیر و آهک و خشار که
ویرا بتازی قاقلی خوانند از هر یکی بهری بستانند و جو را کوفته باب گرم بسرشد و ضماد
کند پس اگر بدین زایل نشود تدبیر آنست که این دارو بخورد **صفتش** شونیز یک
مثقال تخم گزر دشتی و زیره از هر یک یک درم ابهل و جوز السرو از هر یک نیم مثقال
سنبل و حب الغار و زراوند گرد و دانه بلسان و دارچینی و حنطایا و تخم کرفس از هر
یکی نیم درم سنگ همه را بکوبد و با انگبین بسرشد و دو درم سنگ از وی با سکنگبین
یا با سپخته بکار دارد تا شفا یابد **گزیدگی کژدم** سببش از سردی زهرشن بود که قوت
طبیعت ویرا اندامها پراگند و چون قوت بدل رسد درد صعب کند **علامتش**
آنست که جایگاه گزیدگی اماس گیرد و درد چون تیر همی زند و بگونه سرخ بود و
زمانی گرم شود و زمانی سرد و باشد که بیهوش گردد **علاجش** آنست که انگژد
و سیر گرم کرده بروی نهد و گرنه فرفیون را بروغن زیت کهن بجاید و بروی بمالد
و اگر کاورس گرم کرده را بر کوی اندر کند و بروی نهد سود دارد و اگر سه درم
نفط سپید با سپخته بخورد منفعت دارد و اگر سبوس گندم را با سرکین کبوتر باب

یزد و سپندان کرش بیفزو نهند در وی بش بخشانذ و اگر آب بوسی را سخت کرم بر گزیدگی
بند و نیک بود و اثر سیر بر وی نهند در ساعت دردش را بنشاند و اگر در ان کزدم
گزیده بود روغن گاو بخورد و لیم سود دارد و اگر کزدم کشته بر جایگاه گزیدگی بنهند زود
شفا یابد گزیدگی عنکبوت جنسش از سردی زهرش بود که در اندام پراکنده شود
علامتش آنست که جایگاه علت سخت درد کند لیکن آماس نکیرد و تری از وی
بیرون همی آید که مانند لعاب عنکبوت باشد علاجش آنست که یک مثقال یا دو درم
سنگ شونیز با سکنجبین بکار دارد و آب کرم بر جایگاه علت بارها چند بریزد و گرتیان
فایده ندهد یک درم سنگ سعد و یک درم سنگ سذاب خشک بکوبد و یا با سرکه یا با سکنجبین
یا نبیذ و نباخته بکار دارد و در کرمابه شود و آب کرم بر وی ریزد تا دردش آرام
گیرد گزیدگی افعی و مار سببش از گرمی و تیزی و سوزندگی زهرشان بود در تن
علامتش آنست که جایگاه گزیدگی آماس گیرد و بگونه سرخ بود و تری از وی بیرون
همی آید و درد وی آرام بود و باشد که سوختگی آتش ماند علاجش آنست که روغن گاو
کهن بخورد و سیر و پیاز و کندنا چندانک تواند خوردن بخورد و جایگاه گزیدگی را
سخت ببندد تا زهر در اندامهاش تر اکند و زانپس کیپه حجامان بر وی نهد و نیک
بمکد و پیاز کوفته بند و اندر بندد و گرنه آب برک شبت با سکنجبین بخورد و نیز نمک
را خرد بکوبد و بر وی نهد که سود دارد و اگر سیر و پیاز و سرکه صرف هم بخورد نیز او را
بعلاج حاجت نباشد اگر افعا گشته کلم را با انجیر خشک و سرکه بپزد و جلاجون مرهم

بر جایگاه گزیدگی نهد سود دارد و اگر بوده بیخ جوبی بسرکه نیک بپزد و کرم بر گزیدگی
نهد قوت زهر را بشکند و اگر بدین علت زایل نشود تدبیر آنست که نیم درم سنگ
کزدم کوفته با آب مرزنگوش و آب سذاب بخورد پس اگر زهر در اندامها پراکنده بود
علاجش آنست که کلاب که در وی خرچنگ جوبی پخته باشد بخورد و نیز شیر تازه
پیوسته بکار دارد تا شفا یابد گزیدگی کزدم و جرار عجب انک این کزدم را تبار
عقرب الجراره از ان خوانند که پیوسته دنب خویش را بزمین همی کشد و او چند یک
انگشت بود و در ولایت خوزستان و اهواز بود بدان زمین که عسکر مکرم بود باشد
و سبب گزایدگی زهرش از بس گرمی و سوزندگی او بود علامتش آنست که
بعد از سه روز زبان آماس گیرد و بجای آب تاختن از وی خون همی آید و کوبه
دل و بیهشی و تباهه بدید آید علاجش آنست که بنیه کهن را در کیپه حجامان
نهد و زانپس وی را بر گزیدگی نهد و کسی که طعام سیر خورده باشد وی را نیک بمکد و گره
بنیه در وی نهد و انکس طعام سیر نخورده باشد مخاطره بود که زود هلاک شود بعد
از ان میان خرد و تریاق افیون کوفته بر وی نهد و پیرامن گزیدگی را بگل ارمنی و سرکه
بمالد و گر یک مثقال تخم سپند یا سکنجبین بخورد نیک بود پس اگر بدین نیک نشود پوست
بیخ کبر و بیخ حنظل و خطایا ناد افسنتین و زراوند کرد و کرسنه خشک از هر یک
بهری جمله را خرد بکوبد و درو درم سنگ با سکنجبین سحرگاه بکار دارد و چنین شنیدم
از قاضی یوسف اهوازی رحمه الله که در شهر بغداد بود گفت که در اهواز مردی بود

که او را ابو جهان خواندندی و عمرش شصت و چهار سال بوده و بتن نحیف و نحیم ضعیف
قضا را این کزدم جراره وی را بگزید و گرمی زهرش در اندام او پراکنده شد بعد از ان
مزاجش گرم گشت و از آن سستی و ضعیفی چشم او زایل گشت و تا وقت مرگ آن گرمی
با وی بود گزیدگی زنبور سببش از گرمی زهرش بود علامتش آنست که
جایگاه گزیدگی آماس گیرد و بگونه سرخ بود و درد کند علاجش آنست که گل ارمنی
را بسرکه بسایند و بر وی مالد و گرنه شوره دیوار حمام بسرکه بسایند و بر وی طلا کنند و گر
خبزابه بر وی نهد سود دارد و گر آب سرد بر وی ریزد و برگ کنجد کوفته بر وی نهد
سود دارد و گر مگس را بجایگاه گزیدگی در مالد دردش را بنشاند و گر رکوی سرد
کرده به برف یا یخ بر وی افکند نیک بود زهرها کشنده که خورده باشند فرق میان
زهر و داروی کشنده آنست که هرچه کشنده باشد و لیکن از جانوران بود وی را زهر
خوانند و آنچه از جانوران نبود وی را داروی کشنده خوانند و نیز و یک بعضی استادان
این صناعت هرچه کشنده بود و آنچه از حیوانات بود و آنچه از دارو بود او را زهر خوانند
و خوردن داروهای کشنده از دو وجه بود یا خویشتن بنادانی خورده باشد یا دشمن
بد نشان داده باشد خوردن افیون سببش از زیادتی سردی بود که گرمیها تن را
فرو کشد علامتش آنست که اندامها پر درد کند و سستی و گرانی بر تن بدید آید
و بوی افیون از دهانش همی آید علاجش آنست که با آب شبت نیم گرم قی
کند و تا بی کرم که در وی سذاب و بذو نذجه باشند بپیا بنشیند و سیر و پیاز و انگبین

و جوز بسیار خورد و اندامها را بروغن زیت بمالد پس اگر بدین زایل نشود تدبیر آنست
که این حقنه بکار دارد صفتش خرخیار و شبت و تخم کرفس و رازیانه و بوره و انگبین
از هر یکی بهری بستانند و همه را با روغن کنجد بجوشانند و حقنه کنند نیک بود خوردن
شوکران سببش آنست که از بسیاری سردی گرمی اندامها را فرو کشد علامتش آنست
که لرزه بر اندامها افتد و سستی و پای سرد شود و تاریکی چشم و بیهشی و سبات بدید آید
علاجش آنست که آب ترب و نمک و انگبین قی کند و هرچند که تواند سیر و پیاز
و گندنا همی خورد و سذاب را بروغن زیت بپزد و اندامها را بدو همی مالد و تخم کرفس
و رازیانه و انگبین خورد و گر بدین زایل نشود تریاک چهار دارو بکار دارد
خوردن جوز بوا سببش از غایت سردی او باشد که گرمیهاء اندام تن فرو کشد
علامتش آنست که چشمها سرخ شود و سر گشتن و سبات بدید آید علاجش
آنست که با آب انگبین نیم گرم یا آب شبت قی کند و زانپس حقنه بکار دارد و بجای سستیه
شیر تازه خورد و گرنه سعتر و انگدان و بودنه را بسرکه نیز بپزد و بکار دارد و چون
سرخی چشم زایل شود شوربای مرغ بچه خورد خوردن بنگ سببش از سردی طبع او
باشد که گرمی اندام را بشکند علامتش آنست که اندامها سستی کند و بهذیان بسیار
گوید و عقلش بفساد آید علاجش آنست که با آب گرم و روغن و انگبین قی کند
و زانپس انجیر خشک و پیه مرغ را با آب بپزد و بیاشامد و گرنه شیر تازه بازی چند
بخورد و گر تخم اجزه را بکوبد و با سکنجبین بکار دارد نیک بود و غذا شوربای دراج خورد

خوردن مغد و مغد را بتازی لُفّاح البرّی خوانند و سببش هم از سردی باشد
که گرمیهاء تن را بشکند علامتش آنست که اندامهاء تن گران شود و چشمها سرخ
و بیخودی کوید علاجش آنست که قی کند باب شبت و آب انگبین نیم گرم
و از انپس شیر تازه خورد و شوربای چرب بیاشامد و گرمیها خورد چون سرد
سذاب و انگژد و آنچه بدین ماند و بگرمابه و آب زن گرم اندر نشیند خوردن
ابرو منم سببش همچون سبب بنگ بود علامتش آنست که سرش سخت گران
شود و چشمها سرخ شود و بیخویش گردد چنانک کسی که در سبات باشد علاجش
آنست که قی کند باب گرم و روغن زیت و آب سرد بر سرش میریزد تا بهش
بازآید و زان لختی سرکه بیاشامد و شیر تازه خورد هم نیک باشد و غذا شوربای
چرب خورد خوردن چشموشک سببش از غایت گرمی طبع و سوزندگی او باشد
که مزاج تن را بفساد آرد علامتش آنست که بر کشتن و بیهشی بدید آید و زبان
آماس گیرد و چشمها مغاک در شده باشد علاجش آنست که باب گرم و تخم
شلغم و روغن کنجد و روغن زیت قی کند و زان پس پوست بیخ کبر و آب اندا
را بهم بیامیزد و دو باری چند بخورد و گرنه سنگ پازهر را باب بساید و چند بار آبش
بخورد پس اگر بدین زایل نشود تدبیر آنست که نیم درمسنگ تریاک فاروق بخورد آما
خوردن قیان خود بدانک سببش از زیادتی گرمی او باشد که بر اندامها چیره شود
علامتش آنست که تب گرم بگیرد و چشمها سرخ شود و تشنگی سخت باشد علاجش

آرند

آنست که بسکه و آب گرم و روغن کنجد قی کند و گر تب نباشد پسته شیر تازه خورد و گر
تب باشد لعاب بهدانه یا بزر قطونا با روغن گل و یا بادام بکار دارد خوردن
بلادر سببش از قوت گرمی او باشد که طبیعت را بجال فساد برد علامتش آنست که
دهن و معده و گلو سوزانی دهد و دمیدگیهاء سرخ بر تن بدید آید و تب تیز و سرسام
باشد علاجش آنست که بسکه و روغن گل و آب گرم قی کند و زانپس کشکاب
و روغن بادام بکار دارد و گر شیر تازه یا دوغ ترش بخورد و گر لعاب بزر قطونا
یا شکر خورد هم سود دارد و غذا از ورده اسباج خورد که بسکه پخته باشد خوردن
افیتمون سببش از زیادتی گرمی او باشد که بر اندام تن غالب شود علامتش
آنست که معده و احشا همی سوزد و تشنگی کند و اندامها سخت گرم شود علاجش
آنست که بسکه و آب گرم قی کند و چون معده پاک شده باشد کشکاب با شراب
عناب بکار دارد و گر دوغ تازه که بیخ سرد کرده بود بخورد سخت نیک بود و از میوها
سیب و شفتالو و امرود خورد و گر اندامها سخت گرمی کند آب تخم بر پهن با سکنگبین
بکار دارد خوردن زنگار سببش از قوت و تیزی او باشد که مزاج را تباه کند
علامتش آنست که معده همی سوزد و مغص بدید آید و معده با ریش گردد
و خون و ریم از زیر همی آید علاجش آنست که باب گرم و روغن کنجد قی کند
و زانپس کشکاب بروغن بادام خورد پس اگر بدین زایل نشود تدبیر آنست
که بکشکاب و روغن بنفشه و سپیده خایه حقنه کند خوردن آهک سببش

همچون سبب زنگار بود علامتش آنست که معده و احشا همی سوزد و مغص
و درد ناف سخت بگیرد علاجش آنست که نخست باب گرم و روغن کنجد
قی کند و زانپس کشکاب با روغن مرغ بیامیزد و بکار دارد و لعاب بزر قطونا
با روغن بادام بکار دارد پس اگر سرفه بدید آید شراب خشخاش و عناب خورد
و گر شیر تازه و مسکه بخورد سود دارد خوردن خرزهره سببش از گرمی و تیزی
او باشد که قوت طبیعت را ضعیف گرداند علامتش آنست که تب و سرسام
بدید آید و دهان سخت تلخ بود علاجش آنست که قی کند تا معده پاک شود
و چیزی چرب بخورد و لعاب بزر قطونا با روغن گل بکار دارد و مسکه و براهم
منفعت دارد و گر بدین زایل نشود پخته انجیر و خرما خورد خوردن زرنیخ سببش
از گرمی و تیزی وی باشد که مزاج تن را ضعیف کند علامتش آنست که معده
گرمی کند و اندامها گران شود و روده ریش گردد و باشد که آب تاختن بندد
علاجش آنست که باب گرم و روغن کنجد قی کند و لعاب بزر قطونا
با روغن بادام پوسته بکار دارد و غذا شوربای چرب خورد که بگوشت فربه
پخته باشد خوردن خربق سببش همچون خرزهره بود علامتش آنست که اندام
همچون چیزی خشک شود و قی و اسهال سخت بدید آید و معده و احشا سست
و ضعیف گردد علاجش آنست که روغن تازه بیخ سرد کرده بکار دارد
و مُقل ازرق و صمغ عربی با شراب به بکار دارد پس اگر روده ریش شده باشد

دخون

و خون از زیر همی آید سفوف گلارمنی بکار دارد و گرنه گلارمنی با شراب به بخورد
خوردن مازریون سببش از قوت گرمی و تیزی وی باشد که بر قوت طبیعت
چیره گردد علامتش آنست که اندامها سست و ضعیف گردد و تاسه و بیهشی
و شکم رفتن سخت بدید آید علاجش آنست که آب تخم بر پهن با طباشیر
و سکنگبین بکار دارد و شراب به خورد و گر اسهال قوی باشد سفوف انار دان
بکار دارد و از غذا سماق و انار با خورد خوردن مرداسنگ سبب وی
آنست که بخاصیت بستگی در اندام بدید آید علامتش آن بود که دهان خشک
شود و آب تاختن بندد و زبان در سخن گفتن گرانی کند و قولنج ایلاوس پدید
آرد علاجش آنست که باب نیم گرم و انگبین قی کند و زانپس زنجبیل پرورده
با میخته بخورد و اگر نه انجیر و شبت و لختی بوره را باب بپزد و آبش صافی کند و بکار
دارد و گوارش مسهل پیراینک بود و گرنه تخم رازیانه و تخم کرفس را باب بپزد
و بیالاید نیک بود خوردن سپیداب ارزیز سببش آنک بستگیها در تن بدید آید
علامتش آنست که اندامها سست و ضعیف باشد و زبان سخت شود
و فواق و سرفه بدید آید علاجش آنست که باب شبت نیم گرم قی کند
و نیم مثقال حب النیل ناشتا بخورد و گر آب تاختن بسته شود تخم کرفس
و تخم رازیانه باب بپزد و آبش را صافی کند و بکار دارد و گر علت قوی بود
آب افسنتین و انیسون خورد خوردن بزر قطونا اگر چه سببش از سردی

او بود از انک بستکی در رکهای تن بدید آید علامتش آنست که قوت ضعیف کردد و تنکی نفس و تاسه و کرانی بر و سینه بدید آید علاجش آنست که آب جو نیم کرم شبت و نمک قی کند و از انپس سکنجبین و شوربا با جرب بکار دارد و پس اکر بدین زایل نشود تدبیر آنست که با شوربا با جرب لختی پلپل و انکرد کوفته بیامیزد و بکار دارد خوردن جوز با بادام کند بده علاجش آنست که شراب سیب یا به خورد تا معده قوی کرد و قطعا مهای کیرنده بکار دارد چون غوره با و انار باو سماق یا بو ماشبهها تا شفا یابد انشا الله باب هفتم در علتهای سر و مغز و پیها بدانک علتها را که درین باب یاد کردیم جمله بر سه نوع آید نوع اول آنست که وجود علتها در سر بود دوم نوع انک وجود علتهایش در مغز بود و سیوم نوع انک وجود علتها در پیها بود اما نوع اول که وجود علتهایش در سر بود چنانست که درد سر که از سردی بود یا از کرمی یا از تری یا از خشکی یا از خون یا از صفرا یا از سودا یا از بلغم یا از بادی کرم و سرد یا از آماس پردهای مغز یا از استفراغ بسیار یا از خمار مستی یا از بحران بیماری یا از کرمی ضعف معده یا شقیقه که بدرد خیزد یا از سر که بجلکی بدرد خیزد اما نوع دوم که وجود علتها در مغز بود چنانست که سرکشتن و سدر و سرسام و سبات مفرد و سبات سهری و شخوص و جمود و دیوانکی و قطرب و مانیا و بیخوابی و وسوسه بسیار و عشق و فراموشی و نایاد داشتن و کابوس و صرع و سکته اما نوع سیم که وجود علتهایش در پیها بود چنانک فالج و سستی اندام

الصداع الحار

و خشکی اندام و کژ شدن روی و تشنج و کزاز و امتداد و لرزه اندامها و ما اکنون سبب و علامت و علاج هر علتی را بترتیب اندرین باب بیان کنیم مختصر چنانک آسان بود یاد کردن علتهای سر و درد سر که از کرمی بود یا از سردی بدانک این علت را سبب دو چیز بود یکی از بیرون و یکی از اندرون اما انچه سببش از بیرون بود نشستن در آفتاب یا در تبش آتش بود و انچه از درون بود از خوردن سیر و پیاز و کندنا و مانند آن علامتش آنست که کونه سرخ شود و خوابش نیاید و سر سوزان کرم بود و چون سر و پیها بر روی نهد آرام کیرد علاجش آنست که کشکاب و سکنجبین آب تخم بر بین بکار دارد و میوهای ترش خورد و لختی برک و روغن کل و کلاب را بهم بیامیزد و رکوی کتان از بدان ترکند و بر سر نهد و صندل سپید و کلاب بر روی مالد پس اکر خوابش نیاید شیر دختران بر میان سر دوشیدن و بینی و غذا غوره با یا سماق با خورد و اکر علت از کرمی آفتاب بود تراشه کدو را بکلاب و روغن بنفشه بسر شد و بر روی ضماد کند و کرنه برهن و برک بید را بکلاب بباید و یخ سرد کند و بر روی نهد و آب سرد خورد و ترشیها بکار دارد و اکر از سردی بود سببش آن باشد که پرده مغز سرد کشته بود از انک آب سرد نشسته یا در هوای سرد سر کشاده باشد یا آب سخت سرد خورده باشد علامتش آنست که کونه رویش سپید بود و هنکام کرما دردش کمتر بود و سرما دردش بیشتر علاجش آنست که روغن زیت را کرم کند و بر سر مالد و اکلیل الملک و بابونه و بودینه را

تا آب نیک بپزد و بر سر ضماد کند و پیوسته آب کرم بر سر ریزد و کر بوده و شاهسپرم و مرزنکوش را بروغن کنجد بجوشاند و سر و رویش بر بخارش بدارد و زاپس با نیم کرمش را ضماد کند سخت منفعت دارد و کر سذاب را بروغن زیت بپزد و زان روغن پیوسته بر سر می مالد و غذا مرغ بچه خانکی خورد که بنخود و افزارهای لطیف پخته باشند اکر از تری بود سببش از دو کونه بود یکی از بسیاری نشستن در کرمابه و دوم از خوردن میوهای تر و غذاهای تر که تری فزاید علامتش آنست که بسیار خسبد و تنش کران باشد و فراموشی بر وی چیره شود علاجش آنست که کلنکبین با زنجبیل کوفته ناشتا بکار دارد و بودینه و اکلیل الملک و بابونه با آب بپزد و روی را بر بخارش نهد و پس بر سر ضماد کند و مشک یا زباد ببوید و هر وقت مصطکی با کندر و همی خاید و به که غرغره کند و در کرمابه بسیار بنشیند تا عرق کند و شونیز کوفته و روغن زیت بسر در مالد و غذا قلیه و شوربا که پلپل و دارصینی در و کرده باشند خورد تا شفا یابد اکر از خشکی بود آنست که سببش از کشتن و بادهای کرم باشد یا از غذاها که بطبع خشکی کند علامت آنچه از باد کرم بود آنست که هنکام کرما درد بیشتر کند علامت انچه از خشکی غذا بود آنست که خوابش نیاید و در کرسنکی بیشتر باشد علاجش آنست که کشکاب و حسو که بروغن بادام کرده باشند بکار دارد و از غذاها خایه نیم برشت و ماهی تازه خورد و از ترها کاسنی و پرپهن نیک بود و کر علت کهن کشته باشد مسکه و مغز بره بهم بیامیزد و در بینی چکانند تا مغز سر بفزاید و تری کند و سستی

آب نیم کرم نزنند پس اکر بدین زایل نشود تدبیرش آنست که آرد کندم و آرد جو را نیک بپزد و نیمه آن شکر سپید کوفته با وی بیامیزد و مسکه چندانک باعتدال باشد در وکند و جای را بانتش نرم بپزد و اندکی تخم کدو پوست کنده در وی کند و نیم کرم بران جایکاه که در وکند فرو نهد و چهار ساعت صبر کند و باری چند بهمچنین کند تا هر خلطی را که در سر بود بیرون کشد درد سر که از خون بود سببش از شیرینیها و کوشت و می بسیار بود علامتش آنست که سر و روی و چشمها سرخ باشد و خوابش بسیار آید و درد صعب کند و رکها برخاسته بود علاجش آنست که رک قیفال بزند یا بر کردن حجامت کند و عناب چندانک تواند بخورد و کر طبع سخت باشد پخته میوها شکم براند و اکر انار شیرین را بجهان با پوست بکوبد و بیفشارد و صد درم سنک از وی با پست درم سنک ترنجبین ناشتا بخورد و کر طبع سخت باشد پخته میوها خورد و کر صندل و کلاب بر سر مالد نیک بود و کرنه لختی سرکه با جزا بیامیزد و بر سر نهد درد در ساعت آرام کیرد و غذا طفشیله و اشره غوره با ناردان خورد شفا یابد درد سر که از صفرا بود سببش از غذاها کرم و خشک بود و از روزه داشتن و ناخفتن بشب و رنج رسانیدن بسیار تن را علامتش آنست که مردم لاغر و باریک بود و بکونه زرد باشد و تشنکی بسیار کند و خواب کم آید و تیز بود علاجش آنست که آب میوها شکم نرم کند و آب سرد و سرکه و کلاب را بهم بیامیزد و بر سر ریزد و روغن بنفشه در بینی چکانند و کر شیر دختران با روغن

و لختی سرکه پا بیزد و بر سر مالد سود دارد و از میوها سیب و امرود و انار خورد و غذا
فروزه غوره یا سماق و انار دان بکار برد و گر بدین علت زایل نگردد تدبیر آنست
که این مطبوخ ناشتا بخورد صفتش هلیله زرد هشت درم بنفشه پنج درم آلو سیاه
سی دانه خرما هندی پنجاه درم همه را با یک من آب بپزد تا سه یکی از او بماند و سحرگاه
از او بکار دارد شفا یابد درد سر که از بلغم بود سببش از غذاهای سرد و تر بود
چون شیر و ماست و ماهی تازه و نیز که بر سیری بگرمابه بسیار شود علامتش
آنست که درد نرم کند و سر از بسودن سرد بود و چون شب طعام بسیار خورده
باشد بخسبد سر گرانی کند علاجش آنست که بحب قوقایا شکم نرم کند و تره
و مرزنگوش و بابونه را با آب بپزد و سر و روی را بر بخارش بدارد و الکاه
برابر سر ضماد کند و به کندس و پیل عطسه آرد و بسکنجبین و سپندان باری چند
غرغره کند پس اگر بدین زایل نشود یارهٔ روفس بکار دارد شفا یابد درد سر که
از سودا بود سببش از غذاهای سودایی بود که خورده باشد چون عدس و بادنجان
و کلم و گوشت گاو و آنچه بدین ماند و نیز از مجامعت بسیار و غم و مصیبت باشد
علامتش آنست که مجبه کشیده بود چون زه کمان و سر گرانی کند و لب و
دهان و سوراخ بینی خشک بود و گونهٔ روی بسیاهی زند علاجش آنست که
بحقنه شکم براند و بکندس و پیل عطسه آرد و روغن زیت نیم گرم بر سر مالد
پیوسته و مویز و انگبین بکار دارد و سعتر و رازیانه و سپند را خرد بکوبد و بروغن

زیت بسرشد و بر سر نهد که سود دارد و گر تخم رازیانه رومی و نانخواه را بهم بپزد
و زو ناری چند بخورد منفعت دهد و سر و روی را بر بخار آب پخته مرزنگوش و بابونه
و گشنیز بدارد و غذا قلیه و گوشت آب خورد نخود و از غذاها پرهیز کند تا شفا یابد
درد سر که از بادهای گرم و سرد بود اما سببش که از بادهای گرم بود آنست که وجود علت
از بخار خون تیز یا از صفرای تیز باشد که بر تن چیره گردد و آنچه سببش از بادهای سرد
بود آنست که از خوردن غذاهای غلیظ یا از سستی معده باشد علامت آنچه از بادهای
گرم بود آنست که گونه سرخ یا زرد بود و درد همی کند و همچون تیر همی زند علامت
آنچه از بادهای سرد بود آنست که گونه تیره بود و درد از سر سویی همی کند علامت
آنچه از ضعف معده بود آنست که بهنگام گرسنگی درد صعبتر کند علاج آنچه از بادهای
گرم بود آنست که قی کند و آب انار از ترش و شیرین و سکنجبین بکار دارد
و روغن گل پیوسته بر سر مالد و گلاب سرد کرده با روغن گل و سرکه بر سر بزند
و اگر نشان چیرگی خون پیدا بود رگ قیفال بگشاید و غذا از فروجهٔ غوره یا
انار دان خورد و از میوها امرود و انار و سیب خورد که سود دارد علاج آنچه از
بادهای سرد بود آنست که بایارج فیقرا شکم براند و ناشتا بگرمابه شود و آب
اکلیل الملک و بابونه و حلبه که بهم پخته باشد بر سر ریزد علاج آنچه از سستی معده
بود آنست که قی کند و روغن بید انجیر با نقیع صبر بکار دارد تا معده پاک
شود و از آن پس سحرگاه گلشکر و مصطکی خورد درد سر که از آماس پردهای مغز سر بود

سببش چون از گرمی بود از چیرگی خون یا از تیزی صفرا بود که اندر زیر پردهای مغز گرد آید
علامت آنچه از خون بود آنست که رگهای بناگوش و پیشانی برخاسته بود علامت
آنچه از صفرا بود آنست که گونه زرد باشد و خوابش نیاید و تشنه بسیار شود علاج
آنچه از خون بود آنست که رگ قیفال بگشاید و کشکاب و آب تخم ریحان و سکنجبین
بکار دارد و غذا از فروجهٔ پوست کنده خورد علاج آنچه از صفرای تیز بود آنست
که آب خرمای هندی و خیارچنبر و آلو شکم نرم کند و از آن پس کشکاب و سکنجبین بکار
دارد و آب انار ترش و شیرین خورد و صندل مقاصری و گلاب بر سر مالد و اگر آب
کدو تازه و آب لسان الحمل در هم کند و از وی پیوسته بر سر همی مالد نیک بود و چون روی
بهتری نهد ماهی تازه خورد و گوشت مرغ بچهٔ خانگی و اگر سبب این علت از سردی بود
از زیادتی بلغم از چیرگی سودا بود که بزیر پردهای مغز گرد آید علامت آنچه از بلغم
بود آنست که بسیار خسبد و دست بر سرش نهند سرد باشد علامت آنچه از سودا
بود آنست که گونه بسیاهی زند و چشم بر هم نهادن نتواند علاج آنچه از بلغم بود
آنست که یارهٔ فیقرا خورد تا معده پاک شود و از آن پس بابونه و اکلیل الملک و حلبه
و شبت و کشد انک از سر یک بهری بستانند و حلبه را با آب بپزد و آن آب نیم گرم
پیوسته بر سر همی ریزد علاج آنچه از سودا بود آنست که بپخته افتیمون شکم نرم
کند و آب بابونه و اکلیل الملک و پودینه که پخته باشد نیم گرم بر سر ریزد و روغن
خیری در بینی چکاند و غذا قلیه و نخود آب و مطجنه خورد و اگر علت قوی باشد

بیابان خرد و فرفیون بروغن زیت بگدازد و بر سر مالد تا شفا یابد درد سر که
از بسیاری استفراغ بود سببش از خون آمدن بسیار بود از بینی یا از زیر یا از
رفتن شکم یا از جماع کردن بسیار علامتش آنست که خشکی بر تن چیره گردد
و گونه بزردی نماید و باشد که سخنهای بیهوده گوید و سر و تن گرانی نکند علاجش
آنست که غذاهایی خورد که قوت افزاید چون گوشت گوسفند یکساله و مرغ خانگی
و خایهٔ نیم برشت و ماء الشعیر و شیر دختران و روغن بنفشه در بینی چکاند و با بود
که بر روغن بادام کرده باشند و بر پا سود دارد و اگر با این حال تب باشد غذا از
اسباناج و کدو خورد تا آن هنگام که تب زایل گردد پس از آن گوشت خورد
درد سر که از بسیاری جماع بود تدبیرش آنست که از جماع دست بدارد و اگر
کند بهتر آن باشد که غذا خورده بود لیکن نه بسیار و روغن بنفشه در بینی چکاند
و حقنهایی که گرده را گرم کند بکار دارد تا شفا یابد درد سر که از خمار بود
سببش افزونی باشد ناپخته و ناگوارشته که اندر معده و روده اندر رگهای تن
بماند و نیز رنجی است که مغز را نیز برسد از بخاری که از نبیذ بسر بر شود
علامتش آنست که درد سخت کند و سر و تن گران باشد علاجش آنست
که بسیار بخسبد و دست و پای را مالیدن دهد و در گرمابه به آب گرم بشوید و غذا
عدس پا خورد یا مرغ بچه که با آب غوره پخته باشند و نیز سیکی اندکی را که با و
آب بسیار بیامیزد و بخورد و میوهای ترش خورد و بر روغن گل و گلاب سرد

کرده بر سر ریزد و کرد در معده باقی بیکی مانده بود و منش بکرد و قی کند با آب نیم کرم و
سکنگبین و اگر آب انار ترش و شیرین با آب سرد کرده بیامیزد و بخورد سود دارد
و از میوه‌ها سیب و امرود خورده و ترشیها خورد تا شفا یابد درد سر که از بحران بیماری
بیش آنست که طبیعت بیمار جهد کند که این خلط که مایهٔ علت است از خون و صفرا و سودا
و بلغم از تن بیرون کند علامتش آنست که اگر سبب علت از خون یا از صفرا
بود درد سخت کند و چون تیر همی زند و اگر از سودا و بلغم باشد درد کمتر کند علاجش
آنست که نیکو در احوال بیمار نگرد و علامتها از وی بپرسد اگر قی آیدش و بهای
جستن گیرد و سکنگبین و آب شبت بدو دهد تا قی کند و اگر بیند که شکمش قراقر
کند و سهی بچه شراب بنفشه و شراب آلو بدهد تا شکمش نرم شود پس اگر بیند
که زیر ابلوها و بیمار از سوی پس گرانی کند سکنگبین که در وی تخم خیار بن کرده باشند
بوی دهد تا علت آب تاختن از وی بیرون آید و اگر بیند که پیش چشم بیمار خیالها
سرخ و زرد همی گردد عطسه آورد و شن سرکه و نیز بخار سرکه در بینی بیمار کند
تا خون از بینی او بیاید و زان پس شفا یابد و این علامتها باید که نیک از و
بپرسد تا خطایی نکند درد سر که از گرمی و ضعف معده بود بدانک سبب گرمی معده
از صفرا تیز بود که وی را گرم کند پس بخار آن گرمی بسر بر شود علامتش آنست
که درد صعب بود سر گشتن بر چهره کرد و چون قی کند و معده تهی گردد درد ساکن
گردد و چون گرمیها خورد تیز گردد علاجش آنست که به سکنگبین و آب شبت قی کند

و بیستی

وز جنس انار ترش و شیرین و سیب بکار دارد و غذا غوره بایا سماق خورد و کر
دل‌ها نان کره در آب انار ترش و شیرین نرم کند و بکار دارد نیک بود و کر گل
خشک و صندل مقاصری و گل ارمنی و حضض کی از هر یکی بهری جمله را بگلاب بسرشد
و ابر معده ضماد کند منفعت دارد و اگر این حال از ضعف معده باشد سبیش اجتماع
اخلاط یا از خوردن چیزها بود که وی را نجاست ضعیف کند علامتش آنست که
بامدادان و بوقت گرسنگی بدرد خیزد و چون اندک مایه بخورد دردش آرام گیرد
و کر بسیار خورده بود بخار کند و بدرد خیزد علاجش آنست که بامدادان
وشکر خورده اندکی سیب و انار بکار دارد تا معده قوی کردد و اگر سبب
علت از بلغم بود که در معده کرد آمده باشد علاجش آنست که قی کند و حب
صبر خورد تا معده پاک شود و غذا مرغ بچه خورد که نخود و اسفاناخ بچه باشد
درد شقیقه بدانک درد شقیقه دردی باشد که نیمی سر بدرازی درد کند از سوی راست
یا از سوی چپ و سببش چون از گرمی بود از چرک خون یا از چرک صفرا بود یا از بخار
شان علامتش آنست که جهار سوی تیز بجهد و آن نیمه که درد کند سخت گرم باشد و از
سرد بیاکه بروی نهند آسانی یابد و گونه اش سخت سرخ بود و یا زرد علاجش
آنست که رگ قیفال بگشاید و کشنیز کوفته را با شکر بیامیزد و سر با مدادی ازو
ناشتا بخورد و کر بزر قطونا و شکر خورد هم نیک بود و لختی سماق را بگلاب بساید
و بر جایگاه علت نهد پس اگر بدین زائل نشود لختی افیون را با روغن گل بساید و از آن

[illegible] از آن سوی که درد کند [illegible] و [illegible] آب [illegible]
و غذا [illegible] خورد و چون [illegible] بیرون آید [illegible]
[illegible] علامتش آنست که [illegible]
نرم کند و [illegible] علت [illegible]
[illegible] علامتش [illegible] کند [illegible]
[illegible] سکنگبین [illegible] بکار دارد [illegible] و مصطکی
سکنگبین بکار دارد [illegible] و سکنگبین غرغره کند و غذا نخود آب [illegible]
و اگر [illegible] زائل [illegible] آنست که [illegible] یک کرد اندر میان
[illegible] نیم درم [illegible] جمله بروغن [illegible]
[illegible] سر که بیکی درد کند بدانک
این علت [illegible] خوانند و سببش چون از گرمی بود از چرک خون یا صفرا
تیز بود [illegible] پیدا شود علامتش آنست که همه سر بیکی درد کند
و گونه سرخ بود و [illegible] همی زند علامت خون بود و چون گونه زرد بود و درد صعب
باشد از صفرا بود علاج آنچه از خون بود آنست که رگ قیفال بگشاید و اگر [illegible]
رگ زدن نبود از هر دو سوی درون ساق حجامت کند و [illegible] شکم براند و عناب
ناشتا بکار دارد و غذا عدس با [illegible] ترشیها و [illegible] دارد علاج
آنچه از صفرا بود آنست که با آب [illegible] و شیرین [illegible]

[illegible] حجامت [illegible] و اگر پوست [illegible]
[illegible] بود [illegible] علت [illegible] شود
[illegible] آب نیم [illegible] چون علت
زائل نشود [illegible] علامت [illegible]
[illegible] بلغم یا [illegible] یا از [illegible] که از این خلطها بدید آید یا از بخار
[illegible] مغز کرد آید علامت آنچه از بلغم بود آنست که گرانی کند
و گونه [illegible] باشد و درد سخت نکند علامت آنچه از سودا بود آنست که [illegible]
[illegible] تر از بلغم بود علاج آنچه از بلغم بود آنست که حب
[illegible] شکم نرم کند [illegible] اندکی صبر و مشک بیامیزد و بر سنگ بساید و در بینی چکاند
[illegible] زعفران و [illegible] خون سیاوشان و صمغ عربی از هر یکی بهری بستاند و لختی
[illegible] بیامیزد و جمله را کوفته بروغن زیت ابرشد و بر سر مالد علاج
آنچه از سودا بود آنست که آب [illegible] گرم بر سر ریزد و سداب و روغن
زیت بهم بجوشانند و نیم گرم بر سر نهد و گلانگبین با آب گرم ناشتا بخورد و
شراب انگبین که در وی افزارها گرم کرده باشند بخورد و از شیر [illegible] پرهیز کند
و غذا قلیه و نخود آب خورد تا شفا یابد یاد کردن علتهای مغز علت سر گشتن
بدانک این علت چون از گرمی بود از زیادتی خون یا از تیزی و [illegible] صفرا
بود که در همه رگها [illegible] آید [illegible] شوند علامت آنچه از خون بود آنست که

تا سست کند و منش ... بوشیده بود ... از دکر ... آورد **علاج** آنچه از خون بود ...

رگ قیفال بکشاید ... و حجامت کند و روغن گل و گلاب ... خیار ...

مالد و صندل ... غذا ... عدس ... و اسفناخ ... تا خورد و اگر ... تعاب

... خورد ... **علاج** آنچه از صفرا بود ... سکنجبین ... آب

... کند و ... آب ... سکنجبین که ... سرد ... باشند بکار دارد

... شود ... قوی ... شکم ... علت پاک شود و غذا

... بدین حال ... و ... سکنجبین ... کند

... کلنکبین و مصطکی بکار دارد ... و چون علت ...

... بود که ... یا از ضعیفی سر بود **علامت** آنچه از

بلغم بود آنست که ... گونه ... تیره بود و ... گرانی کند **علامت** آنچه از

ضعف سر بود آنست که ... درد کند و بانگ در گوشها افتد و چشمها تاریک گردد **علاج**

آنچه از بلغم بود آنست که ماءالشعیر ... و ... بخورد و از پس آن ... قی

کند و سکنجبین یا آب گرم تا معده پاک شود و پس کلنکبین یا مصطکی کوفته ناشتا

بخورد و غذا قلیه گوشت بره یا بزغاله خورد و سکنجبین و سعتر غرغره کند و آب

... گرم بر سر ریزد **علاج** آنچه از ضعف سر بود آنست که شکم نرم کند و اگر

... باشد ... و غرغره کند ... که پیش ازین یاد کردیم و غذا

قلیه ... خورد **علت ...** بدانک سبب این علت چون از گرمی بود از صفرا

... اخلاط صفرا بود که پیش مغز گرد آید چون ... دو یا از بخار ... بود **علامت**

آنچه از صفرا بود آنست که ... کند و ... پیوسته باشد **علامت**

آنچه از بخار باشد آنست که چشم ... زردی ... تیزی ... **علاج** آنست

... کند تا ... از صفرا ... شود و ... آب ... بخورد تا ...

... کرده ... شکر ... و آب ... سکنجبین خورد

و غذا ... یا انار ... خورد و ... زایل نشود ... شکم نرم کند

و اگر سبب علت سردی بود از بلغم بسیار باشد که پیش مغز گرد آید یا از بخار ...

... بلغمی **علامتش** آنست که ... بسیار خاید و ... معده ... غذا

کم خوارد **علاجش** آنست که بحب ... شکم نرم کند و پس اکلیل الملک و ...

... و سداب را بهم بپزد و آب نیم گرمش را بر سر همی ریزد و ... کند و ...

... خاید و غذا مرغ بچه خورد که بنخود پخته باشند **علاج** آنچه از سبب معده باشد

آنست که ... شبیار بخورد تا معده پاک شود و از پس سکنجبین ... بکار دارد

و مصطکی بسیار خاید **علت سرسام** بدانک سرسام آماسی بود که در پرده‌ها

مغز پدید آید و اگر درون مغز باشد آنکس بمیرد و سببش چون از گرمی بود

از چیرگی خون یا از تیزی صفرا باشد یا ازین هر دو که بهم آمیخته شوند و در پرده‌ها

مغز گرد آید **علامت** آنچه از خون بود آنست که تب پیوسته باشد و روی و

چشم سرخ بود و تب ... باشد **علامت** آنچه از صفرا بود آنست که ...

... بود و درد ... همچون ... **علاج** آنچه از خون بود آنست که رگ قیفال بکشاید

... و گلاب بر سر مالد ... شکم براند و از غذاها ... کند و

... خورد ... **علاج** آنچه از صفرا بود آنست که ... آب

... بر ... آب ... و ... لعاب ...

... کرده ... آب انار ... بکار دارد ... آب ... خورد و ... دارد

... یک وقیه آب ... با ... شراب خشخاش ... تا همه

... شود و ... و اگر آب تخم ... بلا آب ... سود دارد و ...

علت سردی بود از چیرگی بلغم بود یا از ... سودا که در پرده‌ها مغز جمع شود و بیند

و ... پس ... **علامت** آنچه از بلغم بود آنست که تب مطبقه آید و لیکن سخت

... چون ... باشد که چشمش بدشواری کشاید **علامت** آنچه از

سودا بود آنست که ... بهم ... و گونه ... **علاج** آنچه از بلغم بود

آنست که ... تا ... علت سرکه و گلاب بر سر همی ریزد و از پس ...

... و ... سیسنبر و بودینه بکوبد و ... تر کند و بر سر نهد

و ... عطسه آرد و حقنه کند بشحم حنظل و تخم معصفر **علاج** آنچه از سودا بود

آنست که روغن سوسن نیم گرم بر سر مالد و در بینی چکاند و آب ... خورد و

کلنکبین ... سود دارد و اکلیل الملک و بابونه و بودینه و مرزنگوش را آب ... بپزد

و آب نیم گرمش را بر سر ریزد و ... و روغن ... در بینی چکاند و مشک و غالیه

بوید تا ... یابد **علت سبات مفرد** بدانک سبات ... خواب گران بود

و ... آنست که بلغم اندر ... پیش مغز گرد آید و ... گردد **علامتش**

آنست که ... خواب ... جنانک ... و ... بسیار ...

و چون ... **علاجش**

آنست که ... تا مغز ... علت پاک شود

و از پس روغن ... بر سر مالد و نیز آب گرم ...

و کلنکبین و آب گرم بکار دارد و اگر طبع سخت بود حقنه کند تا طبع نرم

شود و البته آب نخورد ... که زیان دارد و گرسنگی

... بود ... از گرمی خون ... باشد و پیش مغز گرد آید **علامتش**

آنست که سبات بیمار گران نباشد ... و ...

... و چون ... کنند زود بهوش آید و نیز ... و ... خون

باشد **علاجش** آنست که رگ زند و از پس آب ... و شراب

بنفشه خورد و ... با روغن گل بیامیزد و بر سر مالد و نیز گلاب ...

بر سر ریزد و غذا مزوره ... خورد تا شفا یابد **علت سبات سهری** سببش

از چیرگی بلغم و صفرا باشد که با یکدیگر آمیخته شود و چون صفرا بجنبد بیمار ... شود

و گر بلغم بجنبد بیمار را سبات ... گردد **علامتش** آن بود که بیمار

... بود که کسی ... و نه ... و چشمها باز کرده ... و نیز ...

بختها و بهره می کوید علاجش آنست که اول از علت نیک نگاه کنند اگر بلغم
تیره باشد اثیر طبع نرم کنند و اکر صفرا حره تیره بود بحبها نرم طبع را نرم کنند و اکر تواند
وقوتش قوی باشد رک قیفال بکشاید که حب شبیار بود و شفای علت را بتخم نیک
بود و اکر لختی مانده باشد مدتی کرم بکشد بر سر کانوره کل چاپ
در کرمابه منفعت تمام دهد و کر بهک کوبیده کاو و سپس کرم کنند و بر سر نهد و بهم
شود و آب الکبین که انتراج کرم کرده باشد و تخم آب بکار دارد و کر
نمتر انچه تبرید و روغن کل و سرکه تا بدو بر سر مالد و زان پس آب الکبین
خوارد و بوی سکندان اندرین علت منفعت تمام دارد پس اکر بدین بیماری زایل نکردد
لیمو ها خورد تا شفا یابد علت شمونی کسبیش از خلطی سرد و سوداوی غلیظ بود
که پس سر بر مغز چیره گشته باشد علاجش آنست که بیمار بجون مرده باشد
و از خویشتن هیچ خبر نداشته باشد و بجنبد و نفس از وی پیدا بود پس از این
جهت تباین که این را بخوص خوانند علاجش آنست که حقنها تیز کنند و ایاره
فیقرا و شحم الحنظل و سقمونیا از هر یکی بقدر قوت بیمار بدهد تا بخورد و سر
بتغرغر آب دایم تا خلطها سوداوی پاک کند و چون قوتش باز آید غذا مرغ بچه
خورد که شوربا بجبه باشد پس اکر خوابش نیاید شیر دختران و روغن بنفشه بر سر
مالد و بکوبابه اندا جاشتن بروغن بنفشه و روغن شبت مالد و کر آب یاسمن
بنیشتران درچکاند سوده و روغن خشک و غالیه ابوید و کلنکبین کهن بکار دارد

دکر بچه خورد و تخم بنیاند و غمکین که با تیمار باشد بکلوبش بریزد و سرش
بروغن الیقیون و بیمه خورد و روغن یاسمن بکار دارد در کوش مالد تا شفا یابد
علت جنون بدانکه جنون نوعی هست از نوع بیهوشی که مرد و شب
کرانده بیمه بس سکون کرد آید و چیره کرده علامت آنست که بیمار بیشها
بکشاده باشد و بر کرده و دست و پای بجنباند و نرم شکمش کند البته
علاجش آنست که شکم نرم کند بحب الیقیون یا بطبیخ الیقیون تا خلطها سوداوی از تن
کشیده باشد و بتدریج پاک کند و کرد اندک قوت شود اندک حب تیز شکم براند و از پس
کلنکبین تا باب کرم و آب الکبین بخورد و خشک و غالیه بوید و چون ماده سیاه
پخته شود و قوت بر جای آید رک قیفال بکشاید پس اکر قوت ضعیف بود و رکها
شوند بر ساقها حجامت کند پس اکر خوابش نیاید روغن بنفشه و شیر دختران
و روغن بادام بر سر مالد و معجون علت آخر کشته باشد و مرغ بچه خایکینه کند
داروها تا شفا یابد علت دیوانکی بدانکه این علت بجنون نزدیکی بود و از تیز
صفرا یا از تیزی خون بود که در سر کرد آیند و بسوزند و سبب سوختن آن تکاپوی
آفتاب بود یا از خوردن غذاها کرم و خشک که بسیار خورده باشد چون سیر و پیاز
و مانند آن علامت آنچه از خون بود آنست که چون بانک کنند همی خندد و کونه
اش سرخ بود و کاها بر خاسته بود علامت آنچه از صفرا بود آنست که بیهوده بسیار
کوید و کونه اش زرد باشد و تنش لاغر و خوابش نیاید علاج آنچه از خون بود

آنست که رک قیفال بکشاید اکر شواند رک پیشانی کشاید و کلاب خورد و ما را و دوغ
ترش و شیرین بکند و حقنه نرم شکم نرم کند و حب هلیله و تبفشه خورد و چون شیر
دختران و روغن بنفشه و کلاب اندکی سرکه بر سر مالد و دایم بنفشه و نیلوفر بوید
و بسیار کلاب بر سر ریزد و بابونه هیچ بر پیشانی نکشد و کاهو خورد
و از میوها سیب و انار ترش و شیرین خورد و بامداد جلاب کاوزبان و کلکاب
خورد تا شفا یابد علاج آنچه از صفرا بود آنست که روغن بنفشه و روغن کدو در بینی
چکاند و بنفشه و پوست خیار و پوست کدو تازه را با آب پاتون بساید و بر سر نهد و
که آب تخم نیشند اندکی بکار دارد و کدو شیره دختران بر سرش و پستان نیک بود
و کر جو پوست کنده و پوست خشخاش و بنفشه و نیلوفر و کل و تخم کاهو این همه را
با آب بپزد و سپس آن آب نیم کرم بر سر همی ریزد مغز را تری کند و علت از وی بیرون
کند و کر سبب علت از سردی بود و از چرکی سودا یا از خلطی سوخته بود که مغز چیره شود
یا نزدیک چیره شده و این از همه بتر بود علامت آنچه از سودا بود آنست که همیشه ترسنده
و پیوسته بکنجی نشیند و سخن کم کوید علامت آنچه از سبز بود آنست که بسیار خورد
و سیر نشود و طعامش نکوارد علاجش آنست که طبخ افتیمون خورد و از پس
وی حب افتیمون خورد تا اندامش از سودا پاک کرده و کرنه پنج درم سنک افتیمون
با هفت درم مویز سیاه بیهانون خرد بساید و بدو با ماء و یرا بخورد و کر هر هفته یکبار
افتیمون کوفته با سکنکبین بخورد سود دارد و کر تواند رک قیفال فراخ بکشاید تا خون

خوشه بیرون آید و کر بیاه بوده باید اشکم که سستی و بیایبد خون را باز ندارد و کر خون
روشن بود هیچ بر ندارد و لیکن شکم نرم کند و سکنکبین که بسیار تخشه باشد و غذا شوربا خورد
که کوشت بره بجشه باشد و مغز به که با زرده خایه مرغ بخورد و چربی و شیرینی بکار
دارد و کر سبب خلطی سوخته باشد علاجش آنست که رک باسلیق بکشاید و شربتها
بسیار خورد و کرنه غاریقون کوفته با شکر بکار دارد و پس آب مرغ کرم خورد
و غذا یه باوه شیرین خورد و بکوارش سیب سود دارد و کر علت زایل نشود
خشک خلاص خورد تا شفا یابد علت قطرب بدانکه این علت نوعی هم از دیوانکی
بود و بامشتر از ما و شباط بیمار و سبیش از خون سوخته باشد که بسودا کشته بود
یا از سودا بکزاینده بود علامتش آنست که تن لاغر بود و چشمها چون مغاک
در شده باشد و نیز شبها بکورستانها کردد و در کاهی چون مرغان بانگ همی کند
علاجش آنست که رک بکشاید چندانکه در بیمار اثر بیهشی و سستی دیدار
کردد و غذا بچه مرغ بشوربا خورد و ماهی تازه و خایه نیم برشت خورد و کاهو و
کدو و بجشه بروغن بادام بکار دارد و در کرمابه آب نیم کرم شوید و کر چند روز
آب پنیر با شکر بخورد نیک بود پس اکر بی خوابی دیدارش کند روغن بنفشه و شیر
دختران با هم بیامیزد و پنبه را بدو تر کند و بر سر نهد تا مغز را تری دهد و خواب
آرد و کرنه بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش و تخم کاهو را با هم با آب بپزد
و نیم کرمش را بر سر ریزد سخت نیک بود و سود دارد و خواب آرد و کر روغن

کنند و در بینی چکانند منفعت دارد و گر آب کاهو و پوست خشخاش کوفته و شیر دختران را هم بسر شند و زود بر سته بر سر مالد سخت نیک بود و خواب آرد پس اگر بدین علت زایل نشود بحب افتیمون دو سه بار شکم براند تا تن از مایه علت پاک گردد و از پس بدین داروها که گفتیم علاج کند تا شفا یابد **علت مانیا** بدانکه مانیا یا پارسی دیوانگی تیز بود و سببش از گرمی و تیزی صفرا بود که بر سر چیره گشته باشد یا از خلطی که سودای نیز بود **علامتش** آنست که از هر چیزی همی ترسد و خوابش نیاید و خواهد که بیهوده گوید و پیوسته سوی پایها خویش نگاه همی کند و بتن لاغر گراید کی خسبد خوابها سهمناک بیند **علاجش** آنست که گشاب بروغن بادام و آب کدو و تاغ با سکنکبین بکار دارد و شکم نرم کند تا آب آلو و خرمای سندی و شراب بنفشه و غذاهاش خورد که بالکد و بخته باشد و زترها کاسنی و کاسنی خورد و گر داند که در تن خلطی مانده است و توتش قوی بحبه غاریقون خورد و گر خوردن نتواند بحقنه نرم شکم براند و از پس گوشت مرغ بچه خاکی خورد و گر خوردن نتواند بزغاله شیرخواره خورد و سبوس پسته و بنفشه و نیلوفر و برگ بید و گل و جو پوست کنده و پوست خشخاش همه را با آب بپزد و نیم گرمش بر سر همی ریزد و شیر دختران بر سرش بدوشند و گر خوابش نیاید اندکی افیون در بینی چکانند و پیوسته پایهایش را همی مالد و در گرمابه شود و لیکن بسیار ننشیند و غذاهای سرد و تر خورد تا شفا یابد **علت وسوسه و پیچوانی** سببش چون از گرمی بود از تیزی و چیرگی صفرا بود که خون را اندامها بسوزانند و پس جهت در تن خشکی پدید آید

علامتش آنست که بخشه تر جهد و خشکی بسیار کند و بینی خشک کند و گونه بزردی دیگرگون باشد **علاجش** آنست که شکم نرم کند بشراب آلو یا شراب گل و آب بر سر ریزد و روغن گل و کلاف و خشی سرکه را بهم بیامیزد و بر سر مالد و نیز روغن کدو و روغن بنفشه بر سر مالد و غذا غوره با خورد که بکدو و بخته باشند و از ترها کاهو و البته کافور را استعمال نکند از جهت آنکه خشکی افزاید و خواب را ببرد و گر بخته سبز مهاو پوست خشخاش و آرد جو را بهم بسرشد و بر سر ضماد کند نیک بود و از همه بهتر آن بود که چند بار شیر دختران بر سرش بدوشند و روغن بنفشه در بینی چکانند و گر بسیکی خورد آب بسیار با وی بیامیزد و شراب خشخاش را اندیشه باب خاصیتی نیک بود و پیدا است که از حد بگذرد بعلاجش مشغول باید شدن که اگر دیر از کشد از وی تشنج افتد و بس علاج دشوار بود و اگر سببش از سردی بود از چه کی صفرا سوخته باشد که سودا گشته بود یا از سودایی که از تیزی سوخته گردد **علامتش** آن بود که خواب از مردم برود و گر بخسبد خوابهای آشفته بیند و از خواب اندر جهد و سخنهای ناهموار گوید و با این علت تفکر و اندیشه بسیار بود **علاجش** آنست که با آب سر بها تن را بشوید و گر برگ بید و خشخاش و بابونه و اکلیل الملک را با آب بپزد و از پس نیم گرم وی را بامداد و شبانگاه بر میان سر نهد سود دارد و مغز را قوت دهد و روغن بنفشه با شیر دختران بیامیزد و در بینی چکانند و بناشتا کشکاب خورد و پیوسته ران و ساقها را بروغن بنفشه بمالد و گر طبیعت سخت بود بحقنها نرم شکم فرود آرد

و غذاهاش باخورد که بکدو بخته باشند و ماهی تازه خورد و زرده خایه و اگر این بیماری بود علاجش دشوارتر بود و بهترین علاجش آنست که سعتر و بابونه و گاوچشم در آب بپزد و آب نیم گرمش بر سر همی ریزد که خواب آرد و اگر این داروها که گفتیم فایده ندارد و علت صعب بود روا باشد که یک قیراط افیون بخورد و نیز افیون همی بوید تا خوابش آرد و گرمابه بسیار رود و لیکن باید که زود بیرون آید تا زیان ندارد و شفا یابد **علت عشق و ناشکیبایی** بدانکه سببش از گداختن نفس و چیرگی فکرت بود و بهری از بیکاری و خوب باهوایی بود که هوای نفس تنگ بدی کام باشد و اما تیز و یک نشکان سببش از خلطی سودایی بود که بر مغز چیره شود یا از بخارهای تیز سودایی که از معده بمغز بر شود **علامتش** آنست که گونه زرد بود و شب نخسبد و پیوسته در اندیشه و سوسن بود و چون سخن انگیسش پس وی گویند محبت از حال طبیعت بگردد **علاجش** از دو گونه بود یکی علاج نفس و دیگر علاج تن اما علاج نفس آن بود که وی را بنزهت و شادی و آوازهای خوش و عشرت و چیزهایی که غم اندوه از دل ببرد مشغول شود و اگر خداوند خرد بود پند دهند و نکوهش او بکنند و راه خرد و دانش روی بگشایند و آن نفس را بچشم او خوار کنند و علاج تن آنست که نگاه کنند تا کدام خلط در تن او سوخته است یا بخار آمده آنچه بود تدبیرش آنست که از تنش بیرون کند اگر رگ زدن بود یا بداروها که شکم براند و گرمابه بسیار شود لیکن زود بیرون آید و بسیکی خورد که

آب در وی آمیخته باشد و نیز حجامت کردن این علت را سود دارد و روغن بنفشه و کدو پیوسته بر سر مالد و در بینی چکاند و عود و غالیه و صندل بوید و گر سبب علت از سودا تیز بود شکم براند بحب افتیمون پس اگر علت چیره بود و بدین زایل نگردد داند که میان مرد و پیوندی شاید کردن بشرع روا باشد و گرنه چاره آن سازد که دیگری را بجوید که مانند صورت و چهره او باشد تا مگر بدید از این کس تیمار و اندیشه آن از دل بزداید و از علاج کردن این علت تغافل نباید کرد که اگر تیمارش نکنند علت چیره گردد و صعب شود و بزود علت قطرب و مانیا پدیدار کند و آنگاه علاج دشوار باشد **علت فراموشی و نادانی** بدانکه این علت سر چه از کاهلی در نهاد بود و بپایه هیچ علاج نبود و سر چه از سبب علت افتاده بود از وی کمتر و بهتر شود سببش آن بود که بلغم و تری بر مغز چیره شود **علامتش** آنست که بیمار بسیار خسبد و نخواهد که بیدار شود و سرش گران بود و از گوشهایش بانگ آید و روی آماسیده و پهن بسیار گوید **علاجش** آنست که گلنگبین کهن و شراب انگبین گرم با قرانها گرم کرده باشند بکار دارد و گوارش زنجبیل خورد و غذا نخود آب و قلیها بکار دارد و ترشیها بکار دارد و اکر اکلیل الملک و بابونه و مرزنگوش را با آب بپزد و آب نیم گرمش سر را همی شوید نیک بود و گر نوذینه و سعتر را بکوبد و بر پیشانی ضماد کند نیک بود پس اگر بدین زایل نشود معجون بلادر خورد و باشد که این علت از چیرگی خلطی سودایی هم پدید آید **علامتش** آنست که بیمار پژمرده باشد

تقرابر بزنند و پیوسته چشمش گشاده بود علاجش آن بود که حب افتیمون خورد
پس اگر شود شحم الحنظل و سنا به و افتیمون و بوزیدان را به آب بپزد و آبش را
بپالاید و حقنه کند و از پس آن آب نیلوفر و گلاب خورد و لعاب بزرقطونا با جلاب
و روغن بنفشه را نیم گرم کند و بر سر مالد و چون علت با آخر رسد مرغ بچه خورد که فربه
باشند علت فراموش کاری بیشتر از چیزی بلغم باشد که اندر مغز پدید آید و حفظ
اندک و کار نکند و نیز از خشکی باشد و این حال بیفتد علامت آنچه از بلغم بود آنست که از وی
بسیار باشد و خواب سخت آید و سر و تن گران باشد و از مغز تری فرود آید
علامت آنچه از خشکی بود آنست که خواب نیاید و دهن و بینی خشک کند علاجش
آنست که ایارج فیقرا خورد تا سر و مغز را مایهٔ علت پاک کند و کرنه بیان خرد و شحم الحنظل
و عاقرقرحا از هر یکی بهری بستانند و جمله را کوفته بهم آمیزد و از وی بقدر قوت بیمار
بدهد تا بخورد و از پس بیان خرد و اسپندان و فرفیون و صمغ سذاب جمله افزود
بکوبند و با آب بسرشد و بر وی ضماد کند که این علت را هیچ چیز بهتر از این نبود و اگر جوز
بویا و قرنفل و مرزنگوش و عاقرقرحا و تخم مسک را بهم بسرشد و زود پوسته بدین
دارد یا با طعامی بیامیزد و بخورد سود بود و اگر این داروها پوسته بیابد اسپندان
و شبت و نمک و کندنا و آب نخود و سیکی چون این جمله بکار دارد و این علت را
منفعت دارد و غذا گوشت بنجشک خورد که بخو و بچه باشند و علاج آنچه از
خشکی بود آنست که روغن خیری یا روغن سوسن بر سر مالد و آب بچه بابونه

و اکلیل

و اکلیل الملک و بنفشه پیوسته بر سر همی مالد و غذا گوشت بره خورد که قلیه یا نخوداب
بچه باشند و زرده خایه نیم برشت و نیز سیکی با سکنجبین اندک اندک همی خورد تا نیک بود
علت کابوس بدانک این علت را بتازی بعرع الکند و بیشتر چون از گرمی بود
که در تن گرد آید یا از خوردن چیزها گرم و خشک که بخار کند چون سیر و پیاز و کندنا و ما نند
آن علامتش آنست که گرانیش بیش باشد و بسیار خسبد و بخواب وی بیند که
کسی بر وی افتاده است یا چیزی گران بر وی پوشیده اند علاجش آنست که
رگ قیفال بگشاید یا بر ساق حجامت کند و شکم نرم کند بشراب آلو یا آب میوه
و روغن گل و سرکه و گلاب را بهم بزنند و بر سر مالد و سرکه و زیت و سکبای فی
بکار دارد و طعام بسیار نخورد و انار ترش و شیرین بمکد و بنفشه و نیلوفر بوید و از
غذاها گرم و خشک پرهیز کند و تر شیها کرآید و گر این علت از سردی بود از بلغم بسیار
بود که بر مغز چیره گردد و بیشتر از بسیار خوردن و ناگواری طعام بود یا از بخاری غلیظ
که بمغز برشده باشد علامتش آنست که سرگرانی کند و بشب هر باری بترسد و از
خواب بجهد و اندامهاش سستی کند و آب از دهنش و بینی بسیار رود علاجش
آنست که به ناشتا گلنگبین و کوارش زیره خورد و گرمابه بکار دارد و غذا نخوداب
و قلیه خورد و گر علت چیره بود و بدین نرود و حب افتیمون شکم براند و از پس شوربا
که گوشت بره بچه بود و زرده خایه با شکر همی خورد و پیوسته مشک و غالیه بوید
علاج آنچه از بلغم بود آنست که حب قوقایا دو سه بار شکم براند و گل و لحی

و جوز آب بپزد و چون سرد شود آبش بپالاید و بخورد و روغن شبت بر سر مالد و غذا
گوشت بنجشک بقلیه بچه بخورد و از همه بهتر آن بود که گلنگبین کهن با افتیمون بر بامداد
ناشتا همی خورد تا شفا یابد علت صرع بدانک وجود این علت از پنج گونه بود از خون
یا از بلغم یا از سودا یا از معده یا از بادهای سرد اما سبب آنچه از خون بود آنست که خون
بسیار بود که در سر گرد آید و چیره گردد و گرمیش بمغز برسد علامتش آنست که
رگها و سر و روی پر خون باشد و بیشتر از گرفتن صرع سرو رویش پر خون شود
و بیفتد و باشد که خون از بینی او روان شود علاجش آنست که رگ قیفال
بگشاید یا حجامت کند نیم بر ساقها و غذا کم خورد خاصه چیزهایی که خون افزاید و آب
میوها ترش بکار دارد و صندل و گلاب بر سر مالد و شراب آلو یا سماق با شکر
خورد تا تیزی خونرا بنشاند و گر بیشتر از بلغم بود که درون مغز گرد آمده باشد یا در رگها
که روح در آنجا گذر کند گرفته شود علامتش آنست که اندامهایش سست بود و گونه
اش سپیدی زند و خلم اندر بینی بسیار گرد آید و بوقت صرع از دهن کف بسیار آرد
علاجش آنست که ایارج و حب قوقایا شکم نرم کند و از پس کوارش زنجبیل خورد
و گلنگبین را در آب گرم بگدازد و بکار دارد و مشک و غالیه بوید و غذا نخوداب
و قلیها خورد و گر وقتی کند بچه مرغ را بروغن سوسن بپالاید و نان بر وی افکند
و بگلو فرو برد که هیچ علاجی این علت را که از بلغم بود بهتر از این نباشد و بزمستان
بچه تذروها و خشک آید و اسود دارد و تابستان بچه تیهو نیکو بود و گر بیشتر

از سودایی سوخته بود که اندر مغز یا در رگها بسر گرفتار شود علت صعب تر بود و علاج دیر
تر بذیرد علامتش آنست که مردم خشک اندام و باریک بود و طعام بسیار خورد
و بوقت صرع کف از دهان برآورد و ترشی بود و هر چند که کف بیشتر بود علت
صعب تر و دشوارتر علاجش آنست که حب افتیمون شکم براند و غذا گوشت
بره و زرده خایه خورد و سیکی که با وی آمیخته باشد سخت نیک بود و مشک و غالیه بوید و
بکار دارد و لیکن بسیار نشیند که زیان دارد و گر محتاج بود رگ اکحل بگشاید و از ترها
کاهو و کاشنی خورد و آب پنیر تازه و شراب سیب وی را سخت نیک بود و اما
صرع کودکان حب فاوانیا که وی را عود الصلیب خوانند بتازی در گردن بندد
ایشان را بهتر بود و بعلاجهای دیگر حاجت نیفتد و صرع کودک شیرخواره را بعلاج مشغول
نباید شد که چون بزرگ شوند اندامهایش گرم گردد و گر سبب این علت از
جهت معده بود علامتش آنست که اندامهایش نمی لرزد و معده درد کند
و بانگ همی دارد خاصه که گرسنه باشد علاجش آنست که بزیر قی کند
با آب شبت و بودینه و نمک که بهم بجوشانیده باشند و جوز القی با سکنجبین و آب نیم گرم
بکار دارد و از ترشیها پرهیز کند و غذا گران نخورد و گر بیشتر از بادهای سرد
بود که در اندامی از جمله اندامها گرد بود پس از آنجا گرد بود پس از آنجا بمغز بر شود
یا در پردهای مغز گرد آید علامتش آنست که چون علت از اندامی برخیزد
و بسر بر همی شود و بیمار بداند که سبب علت از کدام اندام برخاسته است تا آن

هنگام که بسیار شود و بیفکندش و بر او خبر بود بعد از آن بحر شود و بخوشیش علاجش آنست که آن اندام را بدان وقت که علت می‌جنبد از بالا بروی سخت ببندد و دوا کنند حجامان بر دی نهند و نیک بکند و اگر اسبندان و سرگین کبوتر دانهم بهاید و بر وی نهند هم نیک بود و اگر درخت انجیر را بادی چند بروی مالد و پرهیز اندازد هم نیک بود و اگر علت صعب بود بکاری عجب تو قایا شکم براند و از همه بهتر این علت تریاک حام دارد و بود که داروی ایارج نیز موذی سخت نیک باشد و اگر سفر کند و از شهر بشهر بگرد این بدی سبکتر شود و غذا اندک کرده و طعام تا تواند کم خورد و بد انکه غذا او ندان این علت را که اگر بیست و پنج سال باشد و بیشتر هرگز علاج نپذیرد اما توان کردن که علت کمتر شود و صعب نباشد و رنج کمتر نماید و اگر عود الصلیب بر بازو بسته دارد بجاسیت منفعت دارد و بهری از استادان این علت را گویند که غذا او را صرع عاقر قرحا بوی کند و عطسه آرد امید هست که از این علت برهد و اگر عطسه نیارد هرگز علاج نپذیرد و به نشود خاصه کودکان را و نباید که غذا او ندرا پیش کودکی بزنند که هم در ساعت صرع آرد و پیوسته شد **علت سکته** بدانک سکته علتی باشد که ناگاه بگیرد و بیمار چون مرده گردد و سببش چون از گرمی بود از چیزی که خون سطبر بود که اندر سر گرد آید و درون رگها سر گرفتار شود و یا درون پرده‌های مغز بیفتد و **علاجش** آنست که اگر علت بیمار سرخ بود و همچون کسی بود که مرده باشد **علاجش** آنست که فصد کنند و دست رگ قیفال

بگشاید و بر اندازه نیرو قوتش خون بردارد و از پس بر ساق حجامت کند تا خون فرود آید و چون سبکتر باشد و روی بهتری نهد طعام بیلاد نخورد و گرمابه بکار دارد و از شیر و نیما پرهیز کند و بر شیها کرا بدور و گرم روغن گل بر سر مالد و کسی ندیند تا پرهیز نماید حقنه کند تا مایه علت را از سر فرو کشد و چون بهوش آید جلاب با دی بادی را آنکه کشکاب و سکنجبین و گلاب غرغره کند و گر خا بر گیرد هم سود دارد و به جنبه که بیمار بدین علت بخواب در آواز تیز تیز کند بیمار اندر خطر باشد و چون مایه سکته بسیار بود بیمار اندر روی هلاک شود و چون کمتر بود رهایی یابد لیکن بدشواری و بعلاجهای بسیار لیکن از فالج نرهد همچنان و اگر سبب علت از سردی بود از چیزی که فلغمها سطبر باشد که اندر مغز و رگها را گرد شوند و سخت ببندد یا از آمیزشهای بلغم خام بود **علامتش** آن باشد که تن سست بود و گونه سپید بود و آب در بینی و دهان جمع شود علامت صعبی سکته را اندازه دندان خاییدن بیمار باشد در حال بیهشی **علاجش** آنست که سه روز رها کنند و پس از آن انیسون و مصطکی را آب بجوشانند و سکنجبین با وی بیامیزد و بگلویش فرو کنند و از پس وی را حقنه تیز کنند و مشک و میان خرد و شنداب را خرد کنند و در بینی وی بدمند و بلبل و کندس و میان خرد عطسه آرد و چون سکته شود حب قوقایا خورد و نیز سکنجبین و اسبندان بکار دارد و کسیان نیز غرغره کند نیک باشد و اگر گلنگبین با آب گرم بخورد نیک بود و گوارشش

زنجبیل بود او را سود دارد و گر بدین زایل شود تدبیر آنست که تابه آهنین را گرم کنند و بر پا بر سرش بدارند تا تبش این در مغز او شود و با هوش آید و پاره و آب کامه با سرکه بر سری بیامیزد و در گلویش فرو کنند و زبانش را سخت ببندد تا روح وی باز آید و اگر بود بینی دشنی پوسته بوی کند سود دارد و غذا گنجشک و کبوتر بچه خورد که بشوربا جبه باشد و گر با دونه و سعتر و جو د بیند و فلفل و بیابانه و اجاره و ف را آب بجوشاند و آب نیم گرم بر سر وی ریزند و از پس این دارو هم بر سرش نهند منفعت بزرگ دارد و پس از آنکه شور گردد آب با ختن تصحیح بدید آید یاره جالینوس پس خورد و بخورد غرغره کند خاصه بزرستان و تابستان دارو‌ها گرم بسیار نباید خورد که زیان دارد والله اعلم **یاد کردن علتهای سپاه علت فالج** سببش از چیزی بلغمی بود که در نیمه سر پدید آید و بیمار راست کند یا از زخمی باشد که بر سر رسد هر گونه که باشد **علامتش** آنست که نیمه تن سرد و سست شده باشد چنانکه هیچ بجنبد و گرانی کند و از گرمی و سردی چیزها که بروی نهند آگاهی ندارد **علاجش** آنست که بآغاز علت تا سه روز هیچ نخورد پس اگر لرزیدن کم شود تا هفت روز هیچ نخورد و چون علت قوی باشد تا دو هفته علاج نکند که من بسیار کس دیدم که دارو دادند و علت بفزود و از پس روز ده درم سنگ گلنگبین آب گرم اندر بکدازد و بخورد که سود دارد و ایارج فیقرا با انگبین بکار دارد و چون تن پاک کرده شد پیوسته مصطکی و زبان

و سو گزنی دارد همی خاید و گر زنجبیل و دارچینی کوفته را با انگبین بیامیزد و بکار دارد و در هر ماهی دو سه بار حب شبیار که منفعت بزرگ دارد و غذا نخود آب و قلیه **علاج** این علت که از زخم بود آنست که ده درم سنگ میان خرد و یک درم سنگ فرفیون با یک وقیه روغن زیت کهن بیاراند و بر جایگاه علت همی مالد و میان خرد را بروغن زیت کهن بگیرد و بر آن همی مالد و بهترین ضمادی این علت را که از زخم بود آنست که آرد جلبه و حب البان در روغن سوسن اندر بیامیزد بکند که سود دارد و بروغن قسط پوسته بر جایگاه علت همی مالد و این ضماد دیگر آزموده‌ام سخت سود دارد **صفتش** موم ورا از سر یکی یک درم سنگ و روغن سوسن و روغن نرگس از هر یکی سه درم سنگ فرفیون چهار درم سنگ جند را همه بیامیزد و بدو بار ضماد کند و از غذاها نخود آب که در وی شبت پخته باشند یا روغن زیت بکار دارد و مطنجنه که با فرارها گرم پخته باشند نیک بود **سستی اندامها** سببش از بلغم بسیار بود یا از ریحها سطبر که بر اندامها چیره گردد و در پیها تن پراکنده شود یا از سبب زخم و افتادن از جایگاه بلند باشد **علامتش** آنست که اندامها سست باشد و هیچ جنبش و حسی در تنش نبود مگر در سر و روی از آنک مایه علت در سر نبود **علاجش** آنست که بحقنه تیز شکم براند و از پس یاره روفس خورد و گر روغن زیت و بوره ارمنی و خردل کوفته را بهم بیامیزد و پیوسته بر تن مالد سخت نیک بود و گر سعتر و سذاب کوفته و پرزنگوش را با

ریزد و آب نیم گرمش بسیار بر تن او همی ریزد و سود دارد و بلغمهای لطیف را که در اندام بود
بگدازد و اندام را گرم کند و گر روغن سداب بر تن مالد هم نیک بود خاصه که نخست
تن را بمالد تا اندکی سخت شود و بجایگاه گرم رود و آرام گیرد و غذا نخود آب کند و از ترشها
گرم بخته باشند بکار دارد و گر قوت بیمار ضعیف بود روا باشد که گوشت مرغ بکد
کوشت بره باشد بخورد و شراب انگبین خورد که در وی سنبل و دارچینی و خولنجان
کرده باشند و کلنکبین کهن با آب گرم چون بناشتا بخورد هم منفعت دارد و گر سستی
اندام اندر حال افتادن بود هرگز علاج نپذیرد و درست نشود و گر پس از دو روز
یا سه روز پدید آید این ضماد بر آنجا نهند که ما و پیدا پا نمودیم نیک بود **صفتش**
قسط و صبر اسقوطری و اقاقیا و گل از هر یکی دو درم سنگ رامک و مصطکی و
گلنار و سنبل از هر یکی یک درم سنگ همه را خرد بکوبد و با موم گداخته بیامیزد و اندکی
روغن زیت در وی کند و بجایگاه علت بر نهد و گر طبیعت سخت بود حقنه
نرم ازش کند و گر پیل زهره و مصطکی و اقاقیا و صبر را بکوبد و بروغن بابونه
بسرشد و بر جایگاه علت ضماد کند سخت نیک بود و گر روغن زیت کهن نیم گرم
کند و بر وی مالد هم نیک بود و گر این حال از پس قولنج پدید آید کند **علاجش**
آنست که دو بهر روغن بنفشه و یک بهر روغن شبت بهم بیامیزد و ز و پیوسته
بر جایگاه علت همی مالد و غذا مرغ بچه خاکی خورد که بزیره با بچه باشند و از
طعامهاء غلیظ پرهیز کند تا شفا یابد **علت خشکی با نام** بدانک این علت را

تباشری غذا از خواهند و آنجنان هم باشد که گویند پای بخفت و دست بخفت و سبب
چون از گرمی بود از بسیاری خون باشد که بر همه تن چیره گردد و بر اندامها بگیرد **علاجش**
آن فصد کردن سخت شرح بود و جای گنف همیان بی اندازه خون از تن بسیار رود و دیگر
بعلاجش مشغول نکردد و علت علاج شود **علاجش** آنست که رگ زند و غذا
کم خورد و گر خشکی در دست چپ بود از دست راست رگ زند با پیشانی اندام
اندام را بروغن گل و کافور بمالد و غذا عدس و غوره و سماق خورد و بگریاند
بسیار رود و خاصه بر سیری و گر علت از سردی بود از آمیزش غلیظ خام یا از تری
بسیار بود که در تن پراکنده شود یا در جایگاهی سرد و آرمیده باشند **علاجش** آنست
که اندام گران بود و سستی نماید و بکوبد سپید باشد جوارح و سخت راندام نهند
بود **علاجش** آنست که بحب کنند شکم نرم کند و زنجبیل بکار دارد و غذا
کم خورد و از ترشیها و شیر و ماست پرهیز کند و قلیه و مطجنه خورد و گر قسط
را بروغن زیت بساید و بر جایگاه علت مالد سود دارد و گر نمد روغن گرم گرم
باری چند بر وی مالد و گر بودنیه و بابونه و مرزنگوش و اکلیل الملک را با آب بپزد
و بر جایگاه علت همی ریزد منفعت بزرگ دارد و اگر بر یک اندر نشیند نیک بود
و گر قسط و سنبل را بروغن زیت بپزد و پنبه کهن بدو بیالاید و بر اندام نهد نیک
بود **علت گزیدن و کوی** بدانک این علت را بتازی الفوح خوانند و این از
دو گونه بود اندر تری یا از خشکی اما سبب آنچه از تری بود آنست که خلطی سرد یا

بسیار بر یک نیمه روی چیره گردد و رطوبتها کژ شود **علاجش** آنست که بینی راه بی
سست شود و کم جنبد و آب دهن بسیار بود و پوست چشم فرو کشیده نشود و سخن از
دهن بیرون آید که سخت شده باشد **علاجش** آنست که بدرد بینی بناشتا
سکنجبین و انگبین غرغره کند و پیوسته یک کوزه بر یاد دهن همی دارد و بکس
تا عطسه آرد و بر روی بماند روغن قسط بمالد و گر پیوسته کند روی بمالد و گر شکم را
با آتش گرم کند و سکی انگند چنانک کهن باشد و بر بخار ش آن جانب که کژ شده
باشد بدارد نیک باشد و گر مسند روی پس اجزا تقع اندارد و کند و روی را بر وی
بدارد نیک باشد و گر شونیز را با انگبین بسرشد و باری چند از وی بخورد منفعت دهد
و غذا قلیه و مطجنه خورد و گر بدین علت زایل نشود حب یاره شکم براند تا مایه
علت فزوده آید و از همه بهتر آن بود که کم خورد و گر سبب علت از خشکی باشد
علامتش آنست که روی پوسته خشک باشد و پیشانی بریکدیگر کشیده باشد
و چون بینی تو مساوی اذان سو بیرون آید که سست تر باشد **علاجش** است که
بودنیه و دابیرکه بجوشاند و روی کوبی بر و مالد و بر جایگاه علت نهد و بناشتا
کلنکبین خورد و پیوسته مسکه و روغن بنفشه بر سر مالد و یکرمایه شود و لیکن بسیار
نخسپد و از ترشها پرهیز کند و غذا نخود آب و شوربا خورد تا شفا یابد **علت**
تشنج بدانک تشنج آن بود که اندام چنان خشک شود که اگر مثل بایه علت
در دست بود انگشتان گشادن و بستن نتواند و بنفعکه بستن نتواند و گشادن

نتواند و گشادن نتواند و بستن بتوان حال بر قدر پیشی علت باشد اما چون
پیشتر از گرمی بود از بسیاری خون باشد که در پی ها پراکنده شود یا از خشکی بود و جهت
استفراغ بسیار **علامت** آنچه از خون بود آنست که آن جایگاه تمام
دارد و چون دست بر وی نهند گرم باشد **علامت** آنچه از خشکی بود آنست
که سخت بود و بوی خشک باشد **علاج** آنچه از خون بود آنست که
رگ باسلیق بگشاید از جانب مخالف و رکذا[illegible] سرد کرده و گلاب و سرکه بر وی نهد
تا رنجش شیرین خورد و بار از غذا نان غوره یا سماق خورد **علاج** آنچه از خشکی بود
آنست که آب نیم گرم اندر نشیند و دایم بندها را بروغن نیم گرم همی مالد و روغن
بنفشه و شیر دختران را بهم بیامیزد و قطره چکانی بدان ترکنند و میان کف بر
و قطره از دی در بینی چکانند و شیر دختران بر سر دوشید و باید کرد و آب
با روغن بادام خورد و غذا گوشت مرغ فربه یا گوشت بره خورد و زرده
خایه نیم برشت و موم روغن کنند از مغز ساق گاو و روغن مرغ
سپید بر جایگاه علت همی مالد و گر علت از سردی بود و از بلغم لزج بود که در پیها
شود و بر اندامها چیرگی یابد **علامتش** آنست که جایگاه علت از بسود
سرد بود و از چیزها گرم که بر وی نهند آسانی یابد **علاجش** آنست که
بناشتا کلنکبین خورد و نیز در گرمابه عرق کنند و آب ابهر مهانیم گرم بر جایگاه
علت همی ریزد و گر آب راز یانه و انگبین خورد و کلی را سود دارد و غذا

نخود آب خورد و بگوشت بنجشک و کر سوم روغن کند از روغن زیت و موم سپید و
فرفیون کوفته باوی بیامیزد و بر جایگاه علت همی مالد و تا تواند طعامها کم خورد علت
تشنج اندر بدانک کز اندر این باب عجب بر چند کونه باشد یکی از آنرا کونید که تناول سرما
بود و اما اندرین علت نوعی از تشنج باشد و سببش از خلطی بلغم خام بود که در رک
پیها تن را کند و نیز باشد که از خشکی پیها از بود علامت آنچه از خلط بلغم خام بود
که اندامها سخت بدرد آید و زبان بهنگام سخن گفتن گرانی کند و نیز باشد که از خشکی
بسیار بود علامت آنچه از خشکی بود آنست که در وصیعنر باشد و گرانی زبان کمتر
علاجش آنست که اندامها را بروغن زیت کهن همی مالد و بشحم الحنظل و صبرا
سقوطری شکم نرم کند و گر بدین علت زایل نشود حب سکبینه خورد علاج این علت
جون از خشکی بود صعبتر باشد لیکن تدبیر آنست که کشکاب بروغن بادام خورد و لعاب
بزر قطونا با شیر دختران بر تن مالد و آب نیم گرم همی شوید و شیر تازه با روغن بادام
و شکر بکار دارد و غذا شوربا بگوشت بره خورد و ماهی خرد تازه و یا اسود دارد و گر
طبیعت سخت بود ترنجبین و خیارجنبر و روغن بادام نرم کند و گر دارو خوردن
نتواند حقنه نرم شکم براند که شفا یابد علت امتداد بدانک امتداد نوعی از کزاز
بود فرق میان امتداد و کزاز آنست که مایه علت کزاز بیشتر در پیها بود و مایه
علت امتداد در گوشت پایه و پیها باشد و سببش از خلطی بلغم خام یا از خشکی افتد
علامتش آنست که اندامها دراز همی کشد چنانک کسی که از تشنج باشد و دست

و پایها را بهم آورده نتواند و تن راه گشت و جنبش نبود خاصه که سبب علت از
خشکی باشد علاج آنچه از بلغم خام بود آنست که حقنه کند و از آن پس یاره فیقرا
خورد و تن از مایه علت پاک شود و بنفشه کلکلنجبین با آب گرم بکار دارد و مرزنگوش
و بابونه و اکلیل الملک و نمک بپزد با آب بیخته و آنجمله را بر پیها ریزد و گر
اندامها را بگوی و گوشت مالیدن دهد و غذا بزورها زیره باخورد با گوشت گنجشک
علاج آنچه از خشکی بود آنست که پیوسته کشکاب و روغن بادام خورد و لعاب
بزر قطونا با روغن کدو بکار دارد و روغن بنفشه و پیه چکاند علت بر خاستن اندامها
سببش هم از گرمی بود از جهت که خون باشد یا از تری صفرا یا از آنک غذاهای گرم
و خشک بسیار خورده باشد علامت آنچه از خون بود آنست که تن سخت لرزد
و گونه روی و چشمهایش سرخ باشد و رکهای تن بر خاسته و نشان آنچه
از صفرا بود آنست که لرزه اندام تیز و صعب بود علاج آنچه از خون باشد
آنست که رگ بگشاید و بر قدر قوت خون بردارد و شراب انار و عناب خورد
و از غذا انار دانه یا سماق خورد علاج آنچه از صفرا بود آنست که با آب میوها
شکم براند و آب انار ترش و شیرین خورد و از میوها انار و سیب و آلو سیاه و بیدانه
سود دارد و غذا مرغ بچه خورد و ماهی تازه بسرکه و گر سببش از بسیکی خوردن
باشد باید که البته بسیکی نخورد و پیوسته بگرمابه رود و لیکن بسیار ننشیند و از
غذا عدس و کلم خورد و گر سبب علت سردی بود و سبب خلطی خام که در پیها شود

یا از غالب شدن خشکی بود علاجش آنست که تن گرم دارد و غذاهای سرد
خاید و نگوار طعام بسیار بود و ماش چیست پیراهنها بشوراند علاج خشکی ...
کرنجبین و ... خورد و گر ... بزنجبیل و ... خشک پیوسته بکار دارد و شراب
الکمون منفعت دارد و گر خضاب بروغن زیت همی ساید و بر تن ... بالد نیک بود
و غذا قلیه و ... کونها ... گرم و ... باشد خورد تا شفا یابد انشاء الله

باب ششم در علتهای چشم و علتهای پلکهایش

بدانک علتهای چشم از چهار نوع بود اول آنک مایه علت در پلکهای چشم افتد چنانک
کمنه و خارش و سبل و ... و تحجر و شعیره و شیرین و شعفه و دردونه و سلع و کمنه و ثوله
و سلاق و سرناق و غنده و غرب و پلکهای چشم که بر یکدیگر گرفته شود و قره نخستین
و انفروتی قره از سوی درون و شبش و قمقام که در قره افتد دوم آنک مایه علت
در پرده‌های بالائین چشم افتد که بتازی ویرا طبقة الملتحمه خوانند چنانک رمد و طرفه
و ناخنه و سبل و آب دویدن از چشم و دمعه و آماس پرده نخستین از چشم
سیم آنک مایه علت در پرده دوم افتد که بتازی آنرا طبقة القرنیه خوانند چنانک
ریش چشم و سرطان و دبیله و دمیدگیها و سپیدی که در چشم افتد و ریم که از پس پرده
باشد چهارم آنک مایه علت در همه چشم اوفتد یا در دو بن چشم چنانک پرون
خاستگی چشم و ضعیفی دیدار و پلید ناشدن چشم که از خواب برخیزد و آب فرو آمدن
اندر چشم و شب کوری و روز کوری و فراخ شدن و تنگ شدن ... دیدن و ما اکنون سبب

و علامت هر یکی مختصر ... درین باب یاد کنیم چنانک ... آسان بود انشاء الله
دیگر ... علتهای پلک چشم علت کر پلک چشم ... این علت ... باشد
که درون چشم بدید آید ... چشم ... از تری ... فاسد ... بود که در آنجا ... شود
علامتش آنست که پلک چشم ... در ... سرخ بود ... باشد و گر
علت قوی بود ... بسیار بود علاجش آنست که ... بود ... با ...
معالجت کردن ... شکم براند و شاف سرخ یا شاف زرد اندر چشم کشد و گر مایه بکار
دارد و گر علت کهن باشد علاجش آنست که رگ قیفال بگشاید ... جایگاه علت
را بمبکه ... یا بکف دریا بکار دارد ... که تا آب چشم براند ... و گر ...
برابر کوهی بیند ... که کوهی براند ... علاجش آنست ... اندر جشم ... نیک بود ...
باید که دو روز رنج ... در چشم ... کند ... از ... خورد و گر بدین زایل نشود ...
آنست که بر پیشانی رگ زند و آب زین در چشم چکاند و روغن گل یا زرده خایه نیمبرشت
و بر چشم نهد و از شام خوردن پرهیز کند علت خارش چشم بدانک خارش چشم
نبود بلکه درون چشم بود و سببش از خلطی بود که مانند بورن باشد که در آنجا جمع گردد
علامتش آنست که اشک چشم سخت شور بود و چون علت کهن گردد اشک چشم
چون آب بوره بود علاجش ... آنست که بر پیشانی رگ زند و آب میوها شکم
نرم کند و گر مایه بسیار شود و کاشنی تازه را بکوبد و روغن گل با وی بیامیزد
و هنگام خفتن بر چشم ضماد کند و گر علت قوی باشد عدس پوست کنده و سماق

و گل و ... [illegible] ... چشم ... شیاف سرخ در چشم کشند
و اگر سپیده زرد و ... با گلاب ... در چشم ... و غذا ... [illegible]
علت بره سببش از ... [illegible] ... که اندر ... چشم گرد آید باشد علاجش
آنست که ... [illegible] ... علت ... و پس ... بر وی ... کند و اگر ...
... سخت ... و اگر باری چند ... که بساید و بر وی ... منفعت دهد
پس اگر به نشود تدبیر آنست که بسر مبضع وی را بشکافند و مایهٔ علت را بیرون آرد و پس
زرور زرد و باری چند بر وی ریزد تا شفا یابد علت تحجر بدانک تحجر آماسی کوچک
باشد مانند ... که بر پلک چشم یا بر دنبال چشم پدید آید و لیکن ... نرم باشد و تحجر سخت بود
همچون سنگ و ازین جهت وی را بتازی تحجر خوانند سببش از خلطی غلیظ بود که در آنجا سخت گردد
علاجش آنست که رگ قیفال بزنند و آب نیم گرم بر وی ریزد تا نرم شود و از پس
موم روغن کند از مغز ساق گوساله و موم سپید و روغن ... بر وی می مالد پس اگر
بدین زائل نشود حب یاره خورد تا تن از مایهٔ علت پاک شود و پس مرهم داخلیون بر وی
نهد و اگر نه بسر مبضع وی را بشکافند مایهٔ علت تمام از وی بیرون آرد و باری چند زرور
زرد بر وی پراکند علت شعیره سببش از خون سطبر سوخته بود که در پلک چشم نزدیک مژه
گرد آید یا آمیزشی سطبر غلیظ باشد علامتش آنست که آماسی دارد همچون دانهٔ جو بر پشت
پلک چشم نزدیک مژه و هر روز بزرگتر و سرخ تر همی شود و علامت آنچه از آمیزش
سطبر بود آنست که جایگاه علت ... سپیدی دارد علاجش آنست که موم گداخته ...

گرم بر وی نهد و اگر ... به نشود ... آب گرم ... [illegible] ... گرم ...
علت ... [illegible] ... موم ... [illegible] ... جای علت
نهد سوده ... [illegible] ... علت از خون سوخته بود علاجش آنست که شیاف
مامیثا و گل ارمنی و آب کاسنی را بهم بساید و بر وی نهد ... نشود مرهم داخلیون
بر وی نهد تا شفا یابد علت شتره بدانک شتره بتازی آن باشد که مژگان چشم
برشم رسد سپیدی چشم ... سبب این حال از سه گونه باشد اول انک
پلک چشم بالائین و زیرین را زخمی رسد که در ریش شود و پس بد و ... کوتاه
شود دوم انک از آفرینش کوتاه بوده باشد سیم انک پلک چشم برگشته بود یا گوشتی
زیادتی در وی پدید آید علاج انک از دو خفن بود آنست که جایگاه ... را
بشکافند و پاره ای ... مرهم سپید آب با موم روغن بمالند و در میان شکافته
بنهند و از پس چشم را با آب سرد ... بشوید و اگر از آفرینش کوتاه بوده باشد دارو
... و ... وی را سود ندارد و اگر سببش از گوشت زیادت باشد تدبیر آنست که مرهم
زنگاری بر وی نهد تا گوشت را کم کند و پس مرهم علاجش کند تا شفا یابد علت
سعفه چشم سببش از سودا آکنده بود که درون پلک چشم پدید آید علامتش
آنست که در بن مژگان چون سبوس گرد آمده بود علاجش آنست که رگ
قیفال بگشاید و بخته ... شکم نرم کند و شیاف سرخ کشد و برد اسنگ و حنا
چشم را طلا کنند و از طعام ها ... پرهیز کند و غذا ... آب و ... بسیار

نشود علت وردینج سببش اندر ... خون یا از صفرا بود که درون پلک چشم گرد آید و ...
علامتش آنست که آماسی سرخ درون پلک چشم پدید آید و آنچه از صفرا ... [illegible]
... علاجش آنست که رگ قیفال بزند ... [illegible]
... زرده خایه بر چشم نهد ... زعفران ... زرده خایه بیامیزد
و بر وی ضماد کند و شیر دختران در چشم کند و اگر کشک جو و عدس و پوست انار و گل
... بکوبد و بیزد و با روغن گل بیامیزد و بر وی ضماد کند نیک بود و اگر علت ... آهن
باشد ... و در وی کند علاج آنچه از صفرا بود آنست که ...
... کند و ... و شیاف مامیثا را بگلاب بساید و بیرون چشم را طلا کند و اگر ...
قوی باشد عنزروت و مامیثا را خرد بکوبد و در چشم پراکند و کشک جو و گل ... زعفران
یک بکوبد و با آب کاسنی بسرشد و بر چشم طلی کند و غذا ... آلو یا ناردان خورد
یا روغن بادام ... تا شفا یابد علت ... سببش از بلغمی سطبر بود که بر پلک
چشم چیره گردد علامتش آنست که پلک چشم سخت گردد لیکن درد کم کند علاجش
آنست که ... افتیمون شکم براند و اگر نه افتیمون کوفته با آب پنیر بیامیزد و دو بار
بخورد تا مایهٔ علت از سر و چشم فرو کشد و پس چون کوفته بروغن زیت بسرشد
و بر وی ضماد کند پس اگر بدین زائل نشود تدبیر آنست که جای علت را بشکافند
و ... تا مایهٔ علت از وی بیرون آید و پس زرور زرد بر وی ... کند و از
غذاها ... پرهیز کند علت ... سببش از ... باشد که در پلک چشم گرد آید باشد

علامتش آنست که چون از خواب بیدار شود ... چشم ... [illegible]
علاجش آنست که ... [illegible]
گل سرخ خشک ... و با آب ... [illegible] ... تا خشک شود
و از پس ... [illegible] ... تا تن از علت پاک شود و ... [illegible]
پلک چشم را طلی کند و از غذا ... پرهیز کند علت توثه ... [illegible]
خون سوخته ... باشد که بر پلک چشم چیره گردد علامتش آنست که درون پلک
چشم گوشتی رسته باشد که بسیاهی زند و مانند توت بود علاجش آنست که
رگ قیفال بگشاید و حب صبر شکم نرم کند و ... شیاف ... [illegible]
بر وی نهد ... صبر کند تا جایگاهش سیاه شود ... [illegible]
کند و شیر دختران در چشم چکانند تا تیزی دارو ... چشم را گرم نکند و اگر توثه ...
... آسان ... باشد که داروها بر وی نهد ... لیکن ...
... و پس آب زیت و نمک در آنجا چکانند که گوشت ... باشد
... زرده خایه و روغن گل را بهم بیامیزد و بر چشم نهد علت سلاق بدانک خارش
پیلوهای چشم را بتازی سلاق خوانند و سببش از ... باشد یعنی ...
و لطیف علامتش آنست که مژگان سطبر و سرخ شده باشد و بعضی از مژه
ریخته باشد و پوست چشم ... باشد و خارش همی کند علاجش آنست که
اگر مایهٔ علت ... باشد بادام ... با شیر بیامیزد و ... [illegible]

هنگام خفتن بر چشم نهد و بکوید سپیده خایه بروغن گل زند و با شطو بگذارد

را بر نهار آب گرم بشاید و روغن بادام در بینی و کر کاشنی بکوبد و بر وی

کند و بر چشم نهد و کر علت کهن باشد علاجش آنست که رگ قیفال بزند و بر

ساق حجامت کند و هلیله سیاه و بلیله سکر با مطبوخ افتیمون بخورد پس عدس پوست کنده را با پیه

[illegible] بکوبد و هیچ چیز را با وی بیامیزد و جلد دانک مایه بکوبد روغن گل چرب کند

و بر چشم نهد و پیراهن بکرمابه شود و در او بیرون آید و کر سماق را بگلاب بیامیزد

و پوشته پلک چشم را بدو بمالد سود دارد و غذای لطیف خورد تا شفا یابد علت

سرناق سببش رطوبتهاء غلیظ بود که چون پیه کشته باشد و در میان پوست چشم

فرو پوشیده شده علامتش آنست که پلک چشم سست بود و کرانی کند و نیز

اشک بسیار آید و عطسه و تاریکی چشم باشد علاجش آنست که رگ قیفال بزند

یا حجامت کند و پس ازان صبر را با آب مورد بساید و بر پلک چشم مالد و توتیا

و شکر کوفته برو پراکند سود دارد پس اگر علت قوی باشد و بدین زایل

نشود تدبیر آنست که پلک چشم را برهنا بگشاید و شرناق را بر مبضع برگیرد

و بپاره رکوی نرم سخنش بدست بگیرد تا از دستش نجهد و بجنباندش

از سوی راست و چپ و دست بر بالا دارد تا همه را از پلک چشم جدا کند و هیچ از

وی رها نکند و ازان پس رکوی را بسرکه بیالاید و بر پلک چشم نهد و شخم نهد

و آن روز نکشاید و روز دوم فرو در زرده را بر وی ریزد پس اگر در چشم آماس

بیرون آید شاف مامیثا و حضض را با آب کاشنی بساید و بر پلک چشم مالد که

سود دارد علت غدد سببش از خونی سطبر باشد که در دنبال چشم کرد آید علامتش

آنست که در دنبال چشم اندکی گوشت رسته باشد و بگونه سرخ بود علاجش

آنست که اگر قوت قوی بود رگ قیفال بگشاید و پیاز [illegible] نرم

چشم از مایه علت پاک شود و ازان پس دستی مرهم زنگار در جنبه کهن چند آید و در

نهد تا آن گوشت زیادت را کم کند و بحال نخست باز آرد و پس اگر علاجش

بدارو نتوان تدبیرش آنست که بنشتر با خنجک تیز و برایر و چنانک [illegible] گیرد کند آنگاه

فرود زرد بر وی ریزد و نیز زرده خایه بر روغن گل را بهم بزند و بر روی نهد که

سود دارد علت غرب بدانک غرب ناصور بود که در دنبال چشم پدید آید

و سببش از آمیزش تیز باشد یا از تبهاء تیز که در دنبال پیوند دنبال چشم گرد آید

باشد علامتش آنست که دنبال چشم آماس گرفته باشد یا سوراخ گشته

و ریم کندیده از وی بیرون می آید علاجش آنست که رگ قیفال بزند و را

ویرا بفشارد تا ریم کندیده از وی بیرون آید و این شاف در جایگاه علت نهد

صفتش صبر و کندر و عنزروت و خون سیاوشان از هر یکی دو درم سنگ

مازو و سرمه و زاک سپید از هر یکی یک درم سنگ زنگار نیم درم سنگ همه را خرد

بکوبد و با انگبین بساید و شاف کند و روزی چند از وی در جایگاه علت نهد

تا خشک شود باشد که درست شود و کر این علت چنان سخت باشد که استخوانها

تباه کند مرگ را علاج نپذیرد و بهترین علاج آن بود که وی را داغ کند و زرنیخ زرد و

سرخ و زاک و زراوند و کندس و توتیا از هر یکی مثقالی همه را با آب تا خشک کوفته

ترکند و چهار درم سنگ زنگار کوفته بر وی افکند و نیز شد و بیشه کند و در [illegible]

[illegible] تا شفا یابد علت کرفتن پلک چشم بر یکدیگر بدانک این حال از دو گونه بود یکی

آنک در چشم ریشی باشد که پلکها بر وی بگیرد و دوم آنک سبل باشد ناخنه از وی بر آمده

باشد چون بر آن ریشی پلکهاء چشم محکم بگیرد علامتش آنست که پلک چشم بر

سپیدی یا بر سیاهی چشم سخت گرفته بود چنانک واکشادن نتواند یا هر دو پلک

بر یکدیگر سخت گرفته باشد علاجش آنست که پلک را بسوزنی

بر دارد و بعد ازین پوست چشم را از چشم باز کند و از پرده چشم که ویرا قرنی

خوانند پرهیز کند تا آفتی نرساند بدو و ازان پس آب زیره در وی چکاند و اندکی

پنبه بر روغن گل و زرده خایه آلوده کند و بر پلک چشم نهد و نیز بر زیر پلک چشم نهد

تا سه روز همین علاج کند پس ازان شاف سپید در چشم کشد و کر سببش از

کرفتن مژکان بود تدبیرش آنست که سر میل اندر میانشان کند و هر دو را از

یکدیگر جدا کند پس اگر نتواند میل بالایین را بر دارد و بعد ازین میان ایشان را

ببرد و از یکدیگر جدا کند و پس آن جایگاه را اگر ریم باشد بآب زیره بشوید

و اندکی پنبه را بروغن گل و مرهم سپید بیالاید و در میانشان بنهد و روشنایی

در چشم کند و غذا کم خورد تا شفا یابد علت شره ریختن بدانک سببش از

کوفته بر وی یکی انکسه باشد خون صفرائی [illegible] آمیخته بود و بخورد از وی تیز که در انجا افتد چشم

[illegible] داء الثعلب باشد علامتش آنچه از خون بود آنست که مژه گاه سرخ بود

و خارش کند علامتش آنچه از ترشی خیر بود آنست که خارش کند [illegible]

باشد علاج این علت که با سرخی و خارش بود آنست که رگ قیفال بزند و با

[illegible] را نرم کند و زنشیر پنهان [illegible] پرهیز کند و عدس پوست کنده با پیه [illegible]

[illegible] روغن گل بساید و بر چشم نهد و کر [illegible] سود دارد علاج آنچه از ترشی تیز

بود آنست که حب توقایا شکم براند و البته رگ نزند و هلیله و سنگ ارمنی را

[illegible] بساید و پیوسته در چشم کشد علاج آنچه از داء الثعلب بود آنست که

میل را بآب پیاز بیالاید و بر مژه گاه بمالد ازو و خرده [illegible] و سنبل و دانها

[illegible] را خرد بساید و بر جایگاه علت همی مالد و بناشتا کلنکبین خورد وان

غذاها که خشکی کند پرهیز کند تا شفا یابد علت انقلاب مژه از سوی درون سببش از بخارهای

معده و جگر باشد که در پلک چشم گرد آیند لیکن بخارها بد که ایشان بیمار کنند کرد آید

باشد علامتش آنست که اشک از چشم فرود آید و دیگر آنک موی از سوی درون

چشم رسته باشد علاجش اگر خداوند این علت پیر یا سرد مزاج باشد

که بیخته افتیمون یا حب شبیار شکم براند و گر جوان و گرم مزاج [illegible]

و پلکها [illegible] دارد و [illegible] زرد شکم نرم کند و ازان پس آن موی را که [illegible]

رساند برکنند و چون [illegible] با خایه [illegible]

فشاند و خورد سبا به و بر آنجا که مدوی ... باشد اگند شوت تنگ دارد پس اگر موی
بسیار باشد و آنکه کفشش ... علاجش آن باشد که ... کنند
بوکوشت ... باشد ... بیرون کند
... بکبها چشم ... پس کرد و ... داغ کند
داغ کردن سپیده خایه و روغن کل و روی هندی اگر موی ... بود یا
دوتا مصطکی ... تا چشم ... ماند و با ...
در چشم کشند و ... کردن پرهیز کند تا شفا یابد علت شبش
... سببش از غذا ... بود که ... ان در سر ... تیز بدید آید پس
قوت طبیعت آن ... بسوی پلکها چشم فرستد و نیز از آن بود که گرمابه کم شود
علامتش آنست که درون پلکها چشم شبش پدید آید علامت قمقام آن بود
که قمقام ... از شبش بود و بگونه سرخ باشد علاجش آنست که ... قفایا
شکم براند و سکنگبین و سپندان غرغره کند و ... را آب نمک یا آب بون بشوید و بوره
را با ... بکوبد و ... درمالد و زمانی نیک صبر کند که شبش جمله بزیر افکند
و گر پلک چشم را باری چند آب چغندر بشوید و باری چند بگرمابه رود و سود
دارد و البته گوشت گاو و انجیر خشک و قدید نخورد و از غذاهای بد و جماع کردن
پرهیز کند یاد کردن علتهای این چشم علت ... سببش چون از گرمی
بود ... باشد که ... گشته باشد و اندر پرده نخستین گرد آمده

...ی از ... گردد ... غالب شده باشد علامت آنچه از خون بود آنست که
چشم سخت ... باشد و ... گشته ... گردد ... برخاسته بود و ...
آمدن ... بود علامت آنچه از صفرا بود آنست ... شیر ... و ...
چشم ... علاج آنچه از خون بود آنست که رگ قیفال زند و شاف
سپید یا شیر دختران بگدازد و در چشم چکاند و کر چشم ... گیرد ... سپید
... ریزد و ... سوی ... کند و کر ... آب بزر قطونا در چشم چکاند
نیک بود و غذا انار یا غوره مرغ بچه خورد علاج آنچه از صفرا بود آنست که
آب میوه‌ها شکم نرم کند و دایم شیر دختران در چشم دوشد و ... بیرون کند
و آب انار ترش خورد و گلاب سرد کرده بر سر ریزد و بسیاری بخسبد و کر لعاب
بزر قطونا و سپیدهٔ خایه و شیر دختران را بهم بزند و در چشم چکاند منفعت بزرگ
ویابد و غذاها لطیف خورد و گر سبب علت از سردی بود سببش از چیزی که بلغم باشد
که در پردهٔ نخستین بالای چشم گرد آید یا از تری و چیزی که سودا که غالب شده باشد
در پردهٔ چشم علامت آنچه از بلغم بود آنست که اشک آمدن و چسپیدن چشم بیشتر باشد
و درد سخت نکند و از چیزهای گرم که بر وی نهند آسانی یابد علامت آنچه از سودا
بود آنست که اماس و گرمی کمتر باشد و پلکهای چشم خشکی کند و چون گرمها بر وی
نهند درد ... آرام گیرد علاج آنچه از بلغم بود آنست که ... شکم ...
تا سر و ... از آن چیزها ... بلغمی پاک شود و ... لعاب حلبه ... چشم اندر

بچکاند و پس ... درون ... کند و صبر و ... و اندکی زعفران ...
و آب ... و ... چشم ... کند و غذا گوشت ... یا ... خورد و ... کرده ...
علاج آنچه از سودا بود آنست که ... افتیمون شکم ... اندر لعاب ...
... چشم ... و پس ... نیز در چشم ... پس اگر ... بسیار کند که تا
بکار دارد و غذا مرغ بچه ... کرده خورد علت طرفه چشم بدانکه این علت از آن
افتد که چشم را زخمی رسد ... که باشد پس زحمت آن زخم خون در پردهٔ نخستین چشم
گرد آید علامتش آنست که نقطهٔ سرخ اندر میان چشم ... بود و نیز باشد
که ... آن نشانها ... سرخ پدید آید و ... اندر مرده ...
علاجش آنست که رگ قیفال گشاید و با آب میوه‌ها شکم نرم کند و پیوسته شیر ...
یا خون کبوتر بچشم چکاند و گر بسنده نبود زرنیخ را با آب کشنیز بساید و بچشم اندر چکاند
... دارد و پیوسته شیر دختران را در وی دوشیدن ... و بیرون ریزد و گر ...
فائده ندهد مرو ... زعفران و کندر و از هر یکی بهری و زرنیخ نیم بهر همه را خرد بکوبد
و بیزد و پس با کشنیز تر بساید و بچشم اندر چکاند و گر نه آب کرفس و سپیدهٔ خایه
و شیر دختران را بیامیزد و در چکاند علت ناخنهٔ چشم سببش از مایهٔ خشک سطبر باشد
یا از زیادتی که از ... گردد و از دنبال چشم تا بسیاهی گسترده شود بر بالای این
پردهٔ چشم علامتش آنست که چیزی مانند ... بر سپیدی چشم یا بر سیاهی ...
رسته باشد و از او آن تیز باشد که نزدیکی چشم رسیده باشد علاجش آنست که

... بسیار یا ... در چشم ... و ... سطبر ... بود و ... باشد ...
... بدارد و ... ناخن ... بیرون ... عمل دست کاریست ...
... باشد علاجش آنست که ... سر ...
... باشد و شکم نرم کند با ... پاک شود و ...
روشنایی ... و شاف ... در چشم کشد خاصه که ...
شده ... منفعت بیشتر دارد علت سبل سببش از خونی سطبر بود که اندر رگها
چشم گرد آید و چشم از وی ... باشد و سرخ بود و سطبر گردد و خارش کند علامتش
آنست که چون چشم بگشاید بر دیدهٔ او چیزی بیند چون تار عنکبوت ...
خورد و دیدهٔ او را بسیار ... علاجش آنست که شاف ... روشنایی
کشد و گر علت صعب باشد رگ قیفال گشاید و شکم نرم کند ... افتیمون ...
... کرمابه بکار دارد و از ... خوردن و جماع کردن پرهیز کند
و آنچه ازین علت سطبر بود علاجش آنست که ... بردارد ...
ناخن ... تیز ببرند و این از عمل دستکاری بود نه از پزشکی و ... پس ...
و ... ریزد و گر ... یکبار به شود و روی و ...
آب گرم بدارد و پس شیاف ... و سرخ علاج کند و گر آب انار با انگبین ...
... و پیوسته در چشم ... کشد منفعتی تمام دارد و چون علت کهن گشت علاجش
جز بدستکاری نبود علت ... سببش ... مزاج ... بود یا از ...

مزاج چشم یا از سستی گوشتها که پیرامن چشم پیوسته باشد علامتش آنست که چشم بوست
تباه شد و اشک بسیار از وی همی آید علامت آنچه از سستی گوشتها بود آنست
که اشک پیوسته فرود آید و نیز چشم گشاده باشد علاجش آنست که گرانه بکند دارو
قیصلیا بزرد دارا آب صافی بر سنگ بساید و آنرا اندر چشم کشد و چون با این علت
ازو بجال چشم ریم همی آید دلیل کند که سوراخی در وی باشد و علاجش خر بداغ کردن
نباشد آن سوراخ را و دیگر هیچ فایده ندهد و گر بدینها زایل نشود تدبیر آنست که
یاره شکم نرم کند و پس این دارو در وی کند که ما وی را یاد کردیم صفتش توتیا
درم سنگ اقلیمیا و زر جهار درم سنگ شادانه یک درم سنگ و نیم همه را خرد بکوبد و با
بلیله و آب سماق بسرشد و زان پس جمله را بپرورد و بوقت حاجت بکار دارد و بر
پیشانی آرد باقلی پوست کنده نیک بود شفا یابد علت و دقه چشم بدانک و دقه
آماسی بود که اندر پرده‌ها بالا این چشم بدید آید سببش از آمیزشی سطبر بود از جرکی
خون یا از بلغم علامتش آنست که آماسی کوچک اندر چشم بدید آید اگر بگونه
سرخ بود از خون باشد و گر سپید بود از بلغم باشد علاجش آنچه از خون بود ا
گر رگ قیفال بزند و این دارو در وی کند که آزموده و نیکست صفتش صمغ عربی
و کثیرا و نشاسته و کندر از هر یکی یک درم سپیداب ارزیز دو درم و نیم افیون نیم درم
همه را بکوبد و بیرنیان بپیزد و جیده‌ها خایه بسرشد و حب کند هر یکی چند عدسی
و در سایه خشک کند و بهنگام حاجت یکی از و بساید و در چشم کشد علاج آنچه از بلغم بود

آنست که سبب ... شکم نرم کند ... شفا یابد
علت ... پرده نخستین ...
چشم ... آید علامتش آنست که ... سپید بود ...
بند ... بود علاجش آنست که ...
بسیار را خرد بساید و با آب بسرشد و بر چشم طلی کند ... چشم را آب ...
و گر بالته بکار دارد و غذا ... بخته خورد و پس اگر بدین بهتر نشود صبر و حضض
از هر یکی بهری بستاند و زعفران نیم بهر جمله را با آب بساید ... و دو سه بار بر چشم
طلی کند و شاف سرخ نیز در چشم کشد و اکلیل الملک و سعتر و بابونه و مرزنگوش
را با آب بپزد و نیم گرم هر باری جند چشم بشوید یاد کردن علتهای پرده دو این
ریشی چشم بدانک این حال از جهت دردها صعب و تیز بود که اندر چشم بدید آید و از ریشی
چشم از سنت گونه باشد چهار از وی آسان تر باشد و سه صعبتر و سببش از آمیزشها
تیز باشد یا از نزلها تیز شور و گزاینده علامتش آنست که چشم سخت درد کند
و بجد و بر سیاهی چشم نقطها سپید افتد علاجش آنست که رگ قیفال بگشاید
و آب میوه شکم نرم کند و سه روز پیوسته شاف سپید با شیر دختران بساید
و در چشم چکاند و چون درد کم شود و ریم بر خاسته باید انکه شاف آیار اندر کشد
جون تری اندر وی بدید آید با کثیرین علاجش کند و گر این داروها بدست
نیاید تدبیر آنست که این داروها بکار دارد که آزموده علت صفتش

... سنگ ... از هر یکی مثقالی جمله را خرد بکوبد و بوقت
حاجت در چشم ... دارد و گر ... چشم گرم بود شیر دختران بار یک
جند در وی بچکاند ... غذا ... و شیر ... پرهیز کند و ...
... و کند ... و شفا یابد علت ... سببش از آمیزشی سودایی تیز بود
که ... ها بدید آید و درد صعب کند و نیز بسیار بود که ... و از روی
طعام نکند علاجش آنست که رگ قیفال بگشاید و آب پنیر باری چند شکم
نرم کند و شاف سپید اندر چشم کشد پس اگر چشم گرم بود این ضماد بر وی نهد که منفعت بزرگ آرد
صفتش ... جو و بنفشه خشک و نیلوفر و آرد باقلی و خطمی و خون برشت از
هر یکی بهری بستاند پس همه را خرد بکوبد و بروغن بنفشه بسرشد و شب بهنگام خفتن
بر چشم نهد و این دارو دیگر در چشم کشد که ما وی را آزموده‌ایم سخت نیکست صفتش
توتیا و شادانه و نشاسته و شاف ماینشا و گل بهی و مروارید ناسفته از هر یکی
بهری بستاند و همه را خرد بکوبد و بحریر بپیزد و در چشم کشد تا شفا یابد علت
دبیله چشم سببش از ریشها صعب باشد که اندر پرده دوم بدید آید
از خلطی تیز علامتش آنست که دبیله در پرده دوم دیدار باشد و درد صعب کند
علاجش همچون علاج ریشها چشم باشد چنانک یاد کردیم نخست رگ بگشاید و بحقنه
میوه‌ها شکم نرم کند تا تن پاک شود و از گوشت و شیرینیها پرهیز کند و این دارو
در چشم کشد که سود دارد صفتش شادانه و مروارید و بسد و توبال فرنج

و در وی سوخته ... از هر یکی یک درم سنگ همه
را خرد بکوبد و بوقت حاجت در چشم کشد تا شفا یابد علت دبیله کهنه چشم
... که در چشم بدید آید همچون نقطه‌ای ... سپید و سببش ... بود
و ... چشم گرد آید علامتش آنست که آماسی کوچک در چشم بدید آید
اگر درون پرده نخستین بود درد کمتر کند و بیرون زند و گر در درون پرده دوم بود درد
سخت کند و بگونه سپید بود علاجش آنست که رگ زند یا حجامت کند و غذا
لعاب
شیر دختران و بزرقطونا در چشم چکاند و گر بدین که گفتیم بمدت سه روز در
نشیند و دبیله کهنه بسیار بود و مغاک دارد علاجش آنست که تخم مرو با
شیر دختران نیک بساید و در و بچکاند تا نیک بپزاند و از گوشت و از شیرینیها
پرهیز کند و غذا مزوره اسفاناج یا کدو خورد و گر دبیله کهنه بزرگ بود یا بزرگ
دبیله جامع باشد او را با کثیرین علاج کند و برفاده چشم را سخت ببندد و در بغشا
باز گشاید بسیار بخسبد و گر طبع سخت بود بحقنه اهلیله بکار دارد تا مایه علت
کم شود و بزودی شفا یابد علت سپیدی که در چشم افتد بدانک این علت
چشمتر از ریشی چشم باشد یا از دبیله‌ها و آماسها چشم که چون درست شوند نشان
یا اثر از ایشان در چشم مانده بود علامتش آنست که نشانی سپید اندر چشم
بدید آید و آسان ترینش آنست که از دیده چشم دور باشد و نیز تنک و کوچک
باشد علاج آنچه تنک بود بلیسیدن زبان بود و خرزهره و شکر طبرزد

[illegible] علاجش [illegible] اگر [illegible] بود [illegible]
اگر گرم باشد [illegible] آنست که پوست [illegible] بکار دارد تا بر روی [illegible]
کرم [illegible] زان پس [illegible] بزبان لیسیدن [illegible] واین [illegible]
منفعت دارد صفتش [illegible] دریا [illegible] و [illegible]
سنگ [illegible] را چون سرمه [illegible] و در چشم [illegible] کند سرکه [illegible] را در انگبین [illegible]
و [illegible] که سپیدی سخت [illegible] آب [illegible] آب لاله [illegible] چند در چشم [illegible]
[illegible] بود علت [illegible] که از پس [illegible] باشد بدانکه [illegible] از پس [illegible]
[illegible] باشد [illegible] چشم باشد که [illegible] از آنجا گرد آید [illegible] بود [illegible]
خلطها بد را از آنجا دفع کرده بود علامتش آنست که پس پرده [illegible] همچون [illegible]
نماید علاجش آنست که نخست شکم نرم کند بقرص بنفشه تا سر و مغز از [illegible]
[illegible] پاک شود و زان پس [illegible] سیم خرد بساید و در چشم پراکند و کر بدین زایل
نگردد [illegible] دارو بکار دارد که آزموده و نیکست صفتش مرو زعفران
و صبر از هر یکی یکدرم سنگ [illegible] سه درم انگبین شش درم [illegible] با هم آمیخته
نیک بساید و با انگبین بسرشد و در چشم کشد و گر ملکا یا در چشم کشد هم منفعت دارد
پس اگر بدین دارو [illegible] علت [illegible] آنست که [illegible] و نبال چشم را
[illegible] آنچه [illegible] رسانند [illegible] بیرون آرد و پس شیر دختران
در چشم چکانند و دارو [illegible] چشم بود دارد بکار دارد و این علاج [illegible]

[illegible] بود یاد کردن علتها [illegible] علت بیرون [illegible] چشم
[illegible] این علت [illegible] گردن [illegible]
[illegible] علامت [illegible] آنچه از چیزی [illegible]
آنست که [illegible]
[illegible] آسانی یابد علاج آنچه از خون بود آنست که رگ [illegible]
بگشاید [illegible] کردن حجامت [illegible] از یکی و جماع کردن پرهیز [illegible]
[illegible] در چشم کند و [illegible] بروی نهد و سخت [illegible]
[illegible] چند بگشاید و گلاب [illegible] و [illegible] شکم نرم کند و از [illegible]
[illegible] پرهیز کند و غذا از سماق و انار [illegible] خورد و گر آب [illegible]
و آب غوره و گلاب از هر یکی بهری بهم بیامیزد و در چشم چکاند منفعت دهد و چون
این علت از سردی بود یا از چیزی که بلغم باشد و تریها که در پرده های چشم غالب شوند
یا از سببها دیگر که یاد کردیم علامتش آنست که چشم سرخ نبود و چون
چیزها گرم بروی نهد آسانی یابد علاجش آنست که گلنگبین کهن خورد
تا معده را گرم کند و [illegible] سکنگبین و [illegible] غرغره کند و شونیز کوفته
[illegible] یا مشک یا غالیه از [illegible] جماع کردن پرهیز کند و بقلیه و مطنجنه
[illegible] گرم شکم فرود آورد و [illegible] چشم طلی کند و اکسیر در چشم
کند و پیوسته [illegible] شود [illegible] منفعت [illegible] علت [illegible]

[illegible] چون از گرمی بود از [illegible] صفرا باشد [illegible] چشم گرد و یا از خشکی [illegible]
[illegible] علاجش آنچه از
صفرا بود آنست [illegible] باشد علامت آنچه از خشکی بود [illegible]
[illegible] و [illegible] گرم [illegible] چشم [illegible] بود علاج
آنچه از صفرا بود آنست که ناشتا سکنگبین ساده و آب انار ترش شیرین خورد
و [illegible] سرد کرده با شکر بکار دارد و روغن بنفشه [illegible]
و شیر دختران در چشم چکانند و از گرمیها و [illegible] و جماع کردن پرهیز کند علاج
آنچه از خشکی بود آنست که ناشتا کشکاب خورد و روغن بنفشه [illegible] چکانند
و غذا از [illegible] خورد که بروغن بادام پخته باشد و زمیوها خیار زه
و [illegible] و شیر دختران بهم بیامیزد و در چشم چکانند که دیدار تیز کند
و گر [illegible] از [illegible] چون سرمه بساید و در چشم کشد منفعت دهد و گر [illegible]
[illegible] اندر چشم خارش بود سماق را با آب بیاغارد و در چشم چکانند و چون
سبب علت از چیزی سردی و بلغم بود یا از زیادتی تریها باشد که در پرده ها
چشم گرد آید یا از تری معده بود علامت آنچه از بلغم بود آنست که چون
گرمیها خورد بهتر بیند علامت آنچه از تری معده بود آنست که پیری علت [illegible]
و [illegible] شود علاج آنچه از بلغم بود و تریها آنست که ترید کوفته
با گلنگبین بیامیزد و ناشتا بکار دارد [illegible] شود و غذا قلیه

و [illegible] خورد و [illegible] از [illegible] آب [illegible] بیامیزد و در چشم اندر
چکانند علاج آنچه از تری معده بود آنست که حب قوقایا خورد تا معده پاک
شود و [illegible] ناشتا گلنگبین و مصطکی خورد و غذاها [illegible]
خورد علت باز شدن چشم که از خواب برخیزد اگر چشم [illegible]
چون از خواب برخیزد و سببش از خشکی بود علاجش آنست که [illegible] بکار دارد
و روغن کند و [illegible] و سپیده خایه [illegible] روغن گل [illegible]
خفتن بچشم نهد و روی را بر بخار آب گرم بدارد و آب گرم بسیار [illegible]
و [illegible] و بر روغن چرب کند و بر چشم نهد و غذاها که تری کند بکار دارد
تا شفا یابد علت آب فرود آمدن از چشم بدانکه اصل این علت [illegible] چیز بود یکی
از تری معده و دوم از آلودگی مغز و سبب آلودگی مغز از تری [illegible] بود که در [illegible]
و [illegible] دیده گرد آیند علامت این حال آغاز علت آنست که مردم پیش چشم
اندر چیزها بیند خرد چون ذره آفتاب و نیز در سوراخ دیده چشم چیزی چون [illegible]
پدید آید علاجش آنست که حب قوقایا خورد تا سر و مغز از [illegible] علت پاک
گردد و البته حجامت نکند و شاف [illegible] در چشم کشد و گر [illegible] و آب [illegible]
[illegible] را بهم بساید و در چشم کشد [illegible] از وی محکم شده باشد علامتش آن بود
که دیدار [illegible] و رنگش سیاه یا ازرق بود و امید [illegible] این علت آن بود که [illegible]
سپید باشد و چون انگشت بروی نهد باز گسترد و چون انگشت برگیرد [illegible]

وگر چشم از آنکه آب فرود آید گاه‌گاه بناگوش را بشکافد و داغ کنند تا از آب فرود آمدن
ایمن باشند و پیوسته حلبه می‌خاید و آتش [illegible] بیرون افکند و غذا نخود آب خورد
و اگر آب فرود آمده [illegible] کردن دیگر هیچ نشاید و قدح آن باشد که [illegible]
[illegible] چشم فرو برد و آب را از نی بمکد و بیرون کند و نباید که بیمار از آن ساعت
[illegible] هیچ نجنبد و عطسه نزند و سرفه نکند و چون داند که آب تمامی
بیرون آمده است بر قفا بخسبد و زرده خایه را با روغن گل بزند و بر چشم نهد و بر
[illegible] سخت ببندد و البته نگرداند و سه روز بجنبش نکند و رگ‌های سیاه را بر روی
چاه بیزد و این از عمل دستکاری است و گر سبب این حال از تری بخارهای معده بود
علامتش آنست که گاه سبکتر و بوقتی گران‌تر باندازه سبکی و گرانی معده و نیز
از پس گشتن باشد **علاجش** آنست که حب صبر خورد تا معده از مایه علت پاک
شود و ناشتا گلنگبین بکار دارد و گر پاره فیقرا غرغره کند منفعت دهد و از همه
بهتر این علت را شیاف زهره بود که در چشم کشند تا شفا یابد **علت شب‌کوری**
سببش آن بخارها سطبر خیزد و شب ندیدن سبب آنست که بخار بروشنایی
روز تنک باشد و آفتاب لطیف گردد و از تاریکی شب بخار سطبر شود **علامتش** آنست
که شب هیچ نه بیند لیکن بروز بیند **علاجش** آنست که پاره فیقرا تن را پاک
کند و نیز بدو غرغره کند و [illegible] و میان خرد عطسه آورد و این دارو در
چشم کشند که [illegible] و نیم **[illegible]** پیل و دار فلفل و قنبیل از هر یکی دو درم

همه را چون [illegible] بباید و بچشم اندر کشند سود دارد و گر [illegible] یا
[illegible] و بر جگر [illegible] و جگر بر آتش نهند تا آب [illegible] برآید پس میل را بدان
[illegible] یا بید و اندر چشم کشد [illegible]
[illegible] شود و گر جگر [illegible]
در آتش افکنند تا آب بگیرد و آن آب را به شیشه سپید روی اندر کند و [illegible] از
روی بچشم کشد و نیز آب جگر بز بخته بخورد منفعت دارد و گر بوقت خفتن روی
را به بخار آب جگر بدارد تا بخارش بچشم اندر شود و آن جگر را بخورد هم سود دارد
علت روزکوری سبب این علت از خشکی بسیار بود که بر روح نفسانی چیره گردد
و یا از تحلیل شدن روح نفسانی بود و نیز باشد که از معده هم پدید آید سبب
آمیزشی که در وی باشد **علامتش** آنست که بروز روشن و آفتاب هیچ نبیند
و شب و روزهایی که ابر باشد و تاریک بود نیک بیند **علامت** آنچه از معده بود آنست
که بهنگام گرسنگی بهتر بیند و بهنگام سیری کمتر بیند **علاجش** آنست که آب انار
ترش شیرین خورد با شکر و آب تخم ترپهن با سکنجبین خورد و صندل بگلاب بساید
مالد و شیر دختران و روغن بنفشه در بینی چکاند و پیوسته تا بخوش هیچ شود و
چشم را بزیر آب خوش همی کشاید و آب صافی و غذا مرغ بچه مخصوص خورد که
در وی گشنیز کرده باشند و تره‌ها کاهو و [illegible] خورد و از گرمیها و شوریها پرهیز
کند **علاج** آنچه از معده بود آنست که مسهلی قوی بخورد تا معده از مایه علت پاک گردد

و گر حب شبیار خورد و هم در ناشتا غرغره کند و زوفا و [illegible] شسته در چشم کشد
تا شفا یابد **علت فراخ شدن حدقه چشم** بدانکه سببش از خشکی پرده [illegible] باشد یا از تری
[illegible] یا از آماسی که در پرده‌ها پدید آید از گرمی وی یا از زخمی باشد که بر سر افتد
علامت آنچه از خشکی بود آنست که چشم کم بیند و باشد که هیچ نه بیند **علامت** آنچه
از آماس بود آنست که با علت درد سر باشد و تب باشد و آنچه از زخمی بود سر درد کند
علاج آنچه از خشکی بود دشوارتر باشد اما تدبیرش آنست که کشکاب بخورد
و روغن بنفشه و روغن بادام را بهم بیامیزد و در بینی چکاند و شیر دختران در چشم
دوشیدن [illegible] و غذا مرغ بچه که شوربا پخته باشد خورد **علاج** آنچه از زخمی
بود آنست که [illegible] شکم براند و بر گردن حجامت کند و اندکی سرکه و نمک
بجوشاند و پیوسته روی را بدین آب می‌شوید و غذا گوشت قلیه و مطنجنه خورد
علاج آنچه از آماسی بود آنست که شیر دختران در وی کشد و گلاب بر چشم همی مالد
و شیاف [illegible] در وی کشند و گر با آب سبز مها چشم را بشوید منفعت بسیار دهد **علاج**
آنچه از زخمی بود آنست که آسان‌تر بود و از وی ترسیدن نباید تدبیرش آنست
که رگ قیفال زنند علت زایل شود و گر چشم سرخ بود شیر دختران در وی چکانند تا شفا یابد
علت تنگ شدن دیده بدانکه سببش از آماسی بود که در وی پدید آید یا از خلطی
خشک بود یا از گرمی که از حد گذشته باشد یا از خشکی بسیار که بروی چیره گردد
علامت آنچه از آماس بود آنست که سر و چشم درد کند **علامت** آنچه از خلطی بود

آنست که بچشم کم بیند و علامت آنچه از گرمی بود آنست که چشم سخت گرم باشد **علامت**
آنچه از خشکی بود آنست که چشم در کشیده باشد **علاج** آنچه از آماس بود آنست
که رگ قیفال بگشاید و شکم نرم کند آب میوه‌ها [illegible]
سبز مها بر سر ریزد و از غذاها گرم و خشک پرهیز کند **علاج** آنچه از خلطی بود
آنست که حب ایارج شکم براند و غذا کم خورد و آنچه خورد لطیف خورد چون مرغ بچه و
که تعلیه کرده باشند **علاج** آنچه از خشکی بود آنست که کشکاب و غذاها تر خورد و
پیوسته بگرمابه شود و لعاب بزرقطونا و آب کاهو بر سر ریزد و روغن بنفشه
و روغن بادام بر سر مالد و اگر روغن بادام با شیر تازه [illegible] سود دارد و شیر دختران
و سپیده خایه در چشم چکاند و غذا مرغ بچه خورد که شوربا پخته باشند و گر سببش از گرمی
بود روغن بنفشه و شیر دختران بر سر مالد و غذاهای سرد خورد تا شفا یابد

باب نهم در علتهای گوش و بینی

بدانکه علتهای گوش و بینی از دو نوع بود یک نوع آنکه مایه باشد یعنی که سببش
از خون باشد یا از صفرا یا از بلغم یا از سودا و دوم نوع آنکه مایه ندارد یعنی سببش
از بیرون باشد چنانکه خشکی یا زخمی که بر گوش رسد یا جنبنده یا آب که در گوش
شود و مانند این چیزها که یاد کردیم و علتهای گوش چنانست که درد گوش که از گرمی
بود یا از سردی یا از دمیدگی یا آماس در وی پدید آید یا جنبنده که در گوش شوند یا
ریشها و خون و ریم آمدن از وی یا بانگ آمدن از گوش و باد که اندرو باشد

بگیرد و کرانی وی علتهای پینی چون علتهای گوش هم از دو نوع بود چنانک یاد کردیم بعضی با ماده بود و بعضی بی‌ماده بود چنانکه ریشهای پینی و خون آمدن از وی و [illegible] اندر وی پیدا شود و بوی ناخوش و گند پینی و ناسور و [illegible] پدید آید [illegible] [illegible] اکنون سبب و علامت و علاج هر یک ازین علتها ترتیب [illegible] بیان کنیم چنانک بتمام گفته و خواننده را بیان باشد و زود فهم کند انشاء الله تعالی علت درد گوش که از گرمی بود هر آنکه درد گوش صعبتر از دردهای دیگر باشد ازین جهت که حس او بیشتر است و سبب چون اندر گرمی بود آنست که از چیزی و گرمی خون باشد که در رگهای گوش و بنا گوش گرد آید علامتش آنست که گوش سرخ بود و سخت بجهد و سر گرانی کند و چون دست بر وی نهند گرم باشد و پیشانی در وقت بجاوه کردن درد کند علاجش آنست که رگ قیفال بگشاید و باب میوه‌ها شکم نرم کند و یک وقیه روغن گل با نیم وقیه سرکه بجوشاند تا سرکه بجمله بشود و روغن بماند و ازان روغن اندک اندک نیم گرم بگوش اندر چکاند و طعام کم خورد و اگر علت سخت بود تخم تنک را بکوبد و با روغن گاو بجوشاند و اگر شیر دختران باری چند اندر گوش دوشیدن و بد سخت نیک باشد و اگر روغن گل را با سرکه و شیر دختران بجوشاند و پس در گوش چکاند منفعت دارد و اگر روغن بادام بهری بجوشاند و با غاز علت در گوش چکاند نیک بود و اگر آب مرزنگوش تر در چکاند نیک بود و اگر اسپیدهٔ خایه با شیر در گوش نهند هم سود دارد علت درد گوش که از سردی

سبیش از آمیزش بلغمی بود که در گوش چیره گشته باشد [illegible] گردن بسیار [illegible] که [illegible] بر [illegible] از شستن بسیار در آب سرد علامتش آنست که اندر بنا گوش گرانی بود [illegible] سودی گوش سرد باشد و اگر [illegible] نهند آسانی یابد علاجش آنست که [illegible] را [illegible] و گاو [illegible] نیم گرم که در گوش نهد و ضمادی [illegible] پیاز بروغن کنجد بجوشانند و بگوش در چکانند و اگر نمک و گاو [illegible] گرم کرده [illegible] اندر بند و سود دارد و اگر [illegible] از [illegible] بکند و با کمین خام [illegible] و در گوش نهد منفعت دارد و ازین علت [illegible] گرده [illegible] که در گوش چکانند [illegible] و در گوش نهد و از غذاها [illegible] که دروی [illegible] گرم کرده باشند [illegible] علت دمیدگی گوش سببش از خون یا از صفرا بود که طبیعت [illegible] را گوش دفع کرده باشد علامتش آنست که در گوش آماسی خرد پدید آید پس اگر [illegible] سرخ بود سببش از خون بود و اگر سرخ نباشد و درد تیزی زند از صفرا باشد علاج آنچه از خون باشد آنست که رگ قیفال بگشاید و پس شیر دختران دروی دوشیدن و [illegible] و لعاب بزر قطونا و آب کشنیز تازه را بهم بیامیزد و در گوش چکاند هم منفعت دارد و غذا مزورهٔ غوره یا انار دانه خورد علاج آنچه از صفرا بود آنست که باب میوه‌ها شکم نرم کند و زانپس آب پوست کدو با [illegible] در گوش چکاند با روغن گل و از غذاهای گرم پرهیز کند و اگر علت سردی بود سببش از آمیزش بلغمی [illegible] باشد علامتش آنست که گوش [illegible] گرم [illegible] و درد صعب نبود علاجش

آنست که روغن [illegible] با روغن [illegible] در گوش چکاند و از آب مرزنگوش و [illegible] [illegible] [illegible] در گوش چکاند و از غذاهای سرد و گران پرهیز کند علت آماس گوش [illegible] سبب [illegible] گوش [illegible] [illegible] از بسیاری خون باشد یا از چیزی [illegible] باشد [illegible] [illegible] بود علامت آنچه از خون بود آنست که [illegible] برخاسته باشد و گونه روی سرخ بود علامت آنچه از صفرا بود آنست که درد صعب کند و چون [illegible] زند و اگر با این علت تب باشد علامتش آنست که آماس بزرگ باشد علاج آنچه از خون بود آنست که رگ قیفال بزنند و شیر دختران با آب کشنیز تر سمی نهد و در گوش چکاند و اگر این ضماد بر گوش نهد منفعت دارد صفتش باقلی و جو و برگ نیلوفر و بابونه و بیخ سوسن و بنفشه و بیخ خطمی [illegible] بهای است و جمله را کوفته با آب کشنیز تر سرشته و بلغشه با وی بیامیزد و بیرون گوش ضماد کند و غذا مزورهٔ آلو خورد علاج آنچه از صفرا بود آنست که باب میوه‌ها و هلیله زرد شکم نرم کند و شیر دختران در گوش دوشیدن گیرد و بزر قطونا با آب کاسنی یا با آب کشنیز تر بیامیزد و از بیرون گوش ضماد کند و کشکاب و آب انار ترش شیرین خورد پس اگر درد ش آرام نیابد لعاب تخم کتان و شیر دختران بهم بیامیزد و باری چند در گوش چکاند تا ریم ازوی بیرون آید و غذا مزورهٔ غوره و انار دانه [illegible] دارد که نیک بود و اگر آماس از سردی بود سببش از چیزی بلغمی سطبر باشد یا از سودا بود که وی را آماس کرده باشد علامتش آنست که سر گرانی کند و درد صعب نکند و گونه

سرخ باشد و اگر [illegible] گرم که بر وی نهند آسانی یابد علاجش آنست که روغن [illegible] در گوش چکانند [illegible] بابونه و اکلیل الملک و شبت و سعتر [illegible] در گوش را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چیزی سخت کند [illegible] کوتاه بشکافد [illegible] [illegible] و سری دیگر در گوش نهد [illegible] بنک کند تا بخار [illegible] گوش [illegible] را بپزاند و درد ش بنشاند و علامت پخته شدن آماس آن بود که ریم از گوش فرود آید علاجش آنست که پلیته را با انگبین بیالاید و [illegible] کوفته بر وی براکند و در گوش نهد و اگر انگبین با زهرهٔ گاو و اندکی سرکه بزند و بگوش اندر چکاند سخت نیک بود و اگر خون سیاوشان و کندر و اقاقیا خرد بسایند و با انگبین در زند و ازین دارو با پلیته بر وی در اکند و در گوش نهد سود دارد و شفا یابد آب که در گوش رود سببش آن بود که سر در آب بسیار فرو برد تا آشنا کند در آبها که موج بر آرنده باشد علامتش آنست که گوش گرانی کند و اندک اندک [illegible] نماید و چون کاغذی پلیته کند و در گوش نهد و زمانی صبر کند و بیرون آرد تر باشد اگر در گوش آب گرم شده باشد علاجش آنست که شیر تازه اندر وی ریزد تا در وی بنشیند و اگر سرد در شده باشد علامتش آنست که چون از گرمابه فارغ شود بدرد و خیرد علاجش آنست که آب بگوش اندر ریزد و هم اندر ساعت فرو کرده اند تا رود فرو آید و زانپس روغن نیم گرم اندر چکاند تا در نوبتش نبد و اگر آب بیرون نیاید از آنسو که آب اندر شده

[illegible] و [illegible] و [illegible] بران [illegible] فرو برى چند برجهد تا آب بريزد
و كرنه اندكى [illegible] بسر چوب [illegible] سخت [illegible] روغن [illegible]
[illegible] كوش [illegible] بزند [illegible] بران [illegible] برب [illegible] تا آب [illegible] كوش
[illegible] بران [illegible] و كر [illegible] كاغذ [illegible] كنند [illegible] در كوش نهند
آنچه [illegible] كشد و شفا يابد **جستن كرم و كوشش در كوش رود** سببش آنست كه مردم
خفته يا غافل [illegible] جستن در كوش رود و باشد كه كرمى بود كه از ذات كوش
پديد آيد سبب تريهاى پوسيده خاصه بتابستان **علامت** اين علت كه از
جستن بود آنست كه ساعتى بجنبد و زمانى آرام كيرد **علاج** آنچه از كرم
كوش بود آنست كه كوش درد كند و نه خارش كند بسيار نه پيرا كه جستن
در كوش رود و بيرون نيايد آنست كه صبر را با آب بكدازد و در كوش چكاند
و [illegible] زهره كاو در چكاند و آب بلك كبر با سركه بپا ميزد و در كوش چكاند منفعت
بزرك دهد **علاج** كرم كوش آنست كه آب بود [illegible] با روغن مغز استخوان
[illegible] در وى چكاند و كرنه كه اكرم كرده در وى چكاند كرم را بكشد و درد
بنشاند و كر كرانى بكوش اندر نمايد بكند [illegible] آرد و انكه روغن نيم كرم
بدو در چكاند و پنبى بر كيرد و نيك بدمد تا كوش بكشايد و شفا يابد **علت**
ريشهاى كوش سببش از آميزشى تيز بود يا از آماسى كه بكشايد و ريشى ماند يا از
چيزى تيز بكوش اندر كند و بماند تا ريش شود **علاجش** چون ريشى كهن بود

قلاع الاذن [illegible] في اصل الاذن [illegible] والماء [illegible] حدود

[illegible]

و [illegible] قانع شد دارد نيم آهن [illegible] بركه در غافل كند و از اسپيد اندكى [illegible]
[illegible] كوش چكاند تا اثر بار از وى پاك كند و ريش را [illegible] و كر با ريشى ريم
[illegible] آب [illegible] انكبين [illegible] كرم [illegible] عنزروت [illegible]
[illegible] و [illegible] كند [illegible] بكوبد و بسايد و [illegible] انكبين [illegible]
دارد و بر وى بر اكند و در كوش نهد منفعت بزرك دهد **علت خون آمدن از كوش**
سببش از زخمى بود يا از افتادنى سخت يا از انك چيزى [illegible] كنند **علامتش**
آنست كه اكر خون بسيار بيرون آيد خستكى بزرك باشد و اكر كم بيرون آيد خستكى
كم باشد **علاجش** آنست كه آب كندنا در وى چكانند و كر [illegible] صبر و كندر
را بهم بيا ميزد و با آب كند و در وى چكاند سخت نيك بود و اكر انار را همچنان
با پوست برد و انكه او را بفشارد و آبش در كوش چكاند خون آمدن باز
دارد و كر مامیثا را با شير دختران بر سنك بسايد و بر سر ميل بر كيرد و در چكاند
نيك بود و كوش بيرون دهد **علت ريم آمدن از كوش** سببش از ريشهاى كهن
باشد **علامتش** آنست كه هر چند ريم كند تر و بيشتر آيد ريش او كهن تر و بزرگ تر
بود **علاجش** آنست كه عنزروت و روغن كل را بهم بسايد و در چكاند
و كرنه شاف مامیثا با عنزروت و انكبين بهم بسايد و بيته را بدو بپالايد و در
كوش نهد و كر بدين كه كفتيم زائل نشود پنج درم سركه با ده درم سنك انكبين
جوشانند و كفش بر دارد و انكه يك مثقال زنكار سوده بروى بر اكند

[illegible] و [illegible] بيا ميزند تا بهم [illegible] كرده [illegible] بيته را بدو بپالايد و در كوش نهد كه سخت
نيك بود و كر [illegible] آتش [illegible] كه بسايد و [illegible] و [illegible] كوش نهد [illegible]
[illegible] انكبين را بجوشانند [illegible] در كوش چكاند منفعتى نيك دارد **علت**
بانك آمدن از كوش سببش از آميزشهاى سطبر بود كه اندرين كوش كرد شود و راه
نيابد كه بيرون آيد و يا از بادهاى سطبر كه راه نيابد كه بيرون آيد **علامتش** آن بود
كه كوش كرانه بود و زود بانك كردن بيرون آيد و از بانك كردن نيارامد **علامت**
آنچه از باد بود آنست كه بوقتى بيشتر بود و بوقتى كمتر **علاج** اين حال چون از بلغم
بود آنست كه حب صبر شكم براند تا ماية علت از سر پاك كند و انكه روغن قسط با اندكى
زعفران و سركه بهم بزند و در كوش چكاند و كر روغن ترب با اندكى آب سداب
بيا ميزد و بچكاند و كر روفا و حب الغار و بلك صنوبر را بهم بزند و آبش در كوش
چكاند منفعت عظيم دهد و كرنه تخم ترب را با روغن بادام تلخ نيك بسايد و زود در
چكاند پس اكر بانك در كوش از ناكاه در افتد سببش از كرمى بود **علاجش**
آنست كه روغن كل و سركه و شير دختران را بهم بيا ميزد و در كوش چكاند و كر
سبب وى از آن بود كه از بيمارى خاسته **علاجش** آنست كه نخست كوش با آب
افسنتين بشويد و از آن پس روغن كل و سركه در وى چكاند و كر سبب وى از
بادهاى سطبر بود تدبيرش آنست كه فرفيون را با روغن حنا بسايد و در چكاند و كرنه
شيان [illegible] را با روغن [illegible] نيك بسايد و روغن نيم كرمش بكوش اندر چكاند

الدوى والطنين [illegible] صوت [illegible] الانسان لا من خارج حدود

نيك بود و شفا يابد **علت بادهاى كه اندر كوش شود** سبب [illegible] بخار باشد كه اندر كوش
بود و بيشتر از آنست كه چون مردم طعام بسيار خورده باشد و در وقت
تخمه [illegible] بخار [illegible] شود و در كوش كرد آيد **علامتش** آنست كه بانك
نه ايستد [illegible] بيشتر بود [illegible] باشد كه [illegible] كوش [illegible]
بانك بيرون آيد **علاج** [illegible] آنست كه سداب را با روغن كل بپزد و اندر
چكاند [illegible] و بر ميان خرد و يك [illegible] روغن كل [illegible] و نيم كرمش بكوش اندر
چكاند و غذا كم خورد و از طعامهاى [illegible] آنچه [illegible] كند و كر [illegible]
و [illegible] و بودينه و سعتر و مرزنكوش را در آفتاب نهد و كوش را بدين [illegible] بدارد تا
بخار ... [illegible] شود نيك باشد و از همه بهتر آن بود كه پياز را با روغن زيت بجوشانند
و از نيم كرمش در كوش چكاند **علت كرى و كرانى كوش** سبب اين علت چون از كرمى بود
آنست كه از چيركى خون يا از صفرا بود كه درين كوش كرد آيد **علامت** آنچه از صفرا
بود آنست كه بنا كوش سخت كرم باشد و بوقت سيرى علت آرامیده تر باشد
علامت آنچه از خون بود آنست كه بنا كوش سرخ بود و رکهایش بر خاسته
علاج آنچه از صفرا بود آنست كه شكم نرم كند بشراب آلو و كر شكم نرم بود شراب
انار خورد يا شراب سيب تا بخار كرم را از سر باز دارند و صندل و كلاب
بر سر مالد تا مغز قوى كرداند و ناشتا سكنكبين غرغره كند و كر مايه علت قوى
باشد بيخته سيلة [illegible] زرد شكم نرم كند و انار را همچنان با پوست ودانه بكوبد و آبش

[illegible] في الصماخ [illegible] الرطوبة [illegible] على الصحة حدود

در گوش بچکانند [illegible] شفا یابد علاج آنچه از خون بود آن است که رگ قیفال [illegible]
[illegible] کند و آب [illegible] و شیرین خورد و اندکی روغن گل با سرکه بیامیزد و
بچکانند و گر آب انار با سرکه بیامیزد و در چکانند و کسی [illegible] حال از سرسام [illegible]
پیدا آید [illegible] باشد [illegible] و سیم آب بکار دارد و چون این علت از سردی
بود [illegible] باشد که اندرین گوش کرد آید یا از بخارهای سطبر
علامت آنست که با گوش گرانی نماید و از بسودن سرد بود و بهنگام
[illegible] بهنگام [illegible] علامت آنچه از بخارها باشد آنست که بر یک حال نپاید
علاج آنچه این حال از سردی بود آنست که بوره را خرد بساید و با انگبین و سپید
بجوشانند و پاره‌ای از وی بگوش در چکانند و گر نه اسپیدان و انجیر خشک را بکوبد
و [illegible] سازد و بگوش در نهد پس اگر بدین زائل نشود حب ایارج خورد تا مایه
علت پاک شود و سکنجبین غرغره کند و با شنا گرمابه بکار دارد و غذا کم خورد علاج
آنچه از بخارها بود آنست که اندکی بوره و سرکه را بهم بساید و در گوش چکانند
و زمانی رها کند و باز بیرون ریزد تا آهستگی گوش را بگشاید و شفا یابد
یاد کردن علتهای بینی و علت ریشهای بینی سبب خشک ریشی بینی از آمیزشهای سطبر
سوخته باشد و سبب ریشی که تر بود از تریهای فاسد باشد یا از آماس پس وی دید کهیا
علامت خشک ریشی بینی آنست که بهنگام خارش کرده باخود از وی در اقتد
علامت ریشی تر آن بود که جایگاه علت پیوسته تر باشد و چون بخارند ش

سوزش دهد علاج خشک ریشی بینی آنست که پوست [illegible]
کند و اگر بهتر نشود [illegible] مرهم سپید [illegible] بود و اگر
[illegible] بهنگام خفتن [illegible] پیوسته [illegible]
و گر علت قوی باشد [illegible] خورد تا مایه علت کم کند و [illegible] آن پس [illegible]
بکار دارد علاج ریشی بینی که تر باشد آنست که رگ قیفال بگشاید یا
حجامت کند و از آن پس روغن گل پیوسته جایگاه علت را همی مالد پس اگر بهتر نشود
سپیداب و مرداسنگ را با روغن گل نیک بساید و پلیته را اندر وی بیالاید و در بینی
نهد و از آن پس بینی را بسرکه بشوید که شفا یابد علت خون آمدن از بینی بدانکه خون
از بینی آمدن از سه حال افتد یکی از جهت بحران بیماری دوم از تیزی خون سیم
از بسیاری خون و سبب تیزی خون از چیزی که صفرا بود که وی را گرم کند و سبب
بسیاری خون از جهت بسیار خوردن بیکی و خون بر نداشتن و حجامت
نکردن علامت آنچه از بحران بیماری بود آنست که خون رفتن از یک
تنهای تیز یا از بیماریها بود که سیش از کره‌ای خون بوده باشد علامت
آنچه از تیزی خون بود آنست که خون اندک اندک فرو دآید و این حال سخت
نیک بود علامت آنچه از بسیاری خون بود آنست که این حال از پس دردها
سر پدید آید و نیز سرورویی و چشمها سرخ بود و خون نیز و بیرون آید
علاج آنچه از تیزی خون بود آنست که آب یخ سرد خورد و ماست سرد کرده

برف بکار دارد و گر یک وقیه آب کشنیز بخورد هم سود دارد و یخ کوفته با برف
بر سر نهد و گر یک پاره سنگ آسیا را بآتش نهد و گرم کند و سرکه بروی نهد و سر
روی بر بخارش بدارد هم سود دارد و گر [illegible] حجامان بر پهلویش نهد از آن جانب
که خون آید و بمکد منفعت دارد و گر بازوها و خایه اش را سخت ببندد هم سود دارد
و غذا اسفاناخ با عدس سبز کو خورد و گر زاگ سیاه را خرد بکوبد و بر آتش دود
[illegible] پس [illegible] دود او بدارد [illegible] در بینی چکد سود دارد و خون که بر
[illegible] بحران آید [illegible] اشتابیدن نشاید مگر که از حد بگذرد که آن بیمار را ز پا
سخت [illegible] آن [illegible] کپه حجامان بر شکم وی نهد برابر آن سوراخ که خون از و
همی آید و نیک بمکد و گرنه آب سرد بر سرش ریزد و بازوها و خایه اش
سخت ببندد و آب سخت سرد خورد مگر که بیماری را نسازد علاج آنچه از
بسیاری خون بود آنست که شاسپرم را بسرکه نیک بساید و در بینی چکاند و اما
علاج آن و فصد باید کردن که بیمار پیش باشد و اما پیش از آنکه خون بسیار
رفته باشد این علاج بکار نباید و اگر گل بسرکه نیک بساید و بر پیشانی طلا کند
سود دارد و گر سرکه و آب خیار تلخ در بینی چکاند منفعت عظیم دارد پس اگر بدین
بهتر نشود تدبیر آنست که رگ قیفال بگشاید و کپه حجامان بر گردن نهد از آن
که خون آید و نیک بمکد مگر با ناشتا و ترشیها خورد چنانک گفتیم و بدانکه
[illegible] این حال زیان باشد که رگی از رگهای شریان [illegible] سر گشاده شود

سو چنان دانم که اگر علت از این سبب باشد [illegible] علاج نپذیرد مگر که در آخرش
تأخیری باشد علت دمیدگی بینی بدانک سبب این علت بیشتر از چیزی که خون
و گری سطبر بود و نیز نادر باشد که از خلطی سرد پدید آید علامت آنچه از خون
بود آنست که [illegible] در بینی [illegible] آید و از بسودن گرم بود و [illegible]
کند علامت آنچه از سردی بود آنست که درد کمتر کند و گرم نباشد علاج
آنچه از خون بود آنست که سعد را بسکی خوش بوی بپزد و پلیته بدو بیالاید
و در بینی نهد و گر [illegible] را بسرکه بکدازند و پلیته را بدو تر کنند و در بینی
در بینی نهد و گر محتاج پر خون بود رگ قیفال بگشاید یا حجامت کند و از آن پس
صندل سپید را بگلاب بساید و بر بینی مالد که نیک باشد و غذا از [illegible] بار
یا غوره خورد و گر سببش سردی باشد علاجش آنست که بهان [illegible]
براند تا مایه علت پاک کرده و بعد از آن روغن بادام تلخ با روغن [illegible]
[illegible] در وی چکاند و گرمابه بکار دارد و غذا قلیه خورد که بادو بهار گرم مطبوخ
شده باشد علت بوی نایافتن بینی بدانک این علت از بستگی استخوان
مشاش بود که آن در زیر بینی نهاده است و سببش چون از گرمی بود از
خون سطبر بود که در آنجا گرد آید یا از گوشتی که در بینی رسته باشد علامتش
آنست که هیچ بوی در نیابد و پیوسته گرم باشد [illegible] سردیها که بر دی نهد
آسایش یابد علاجش آنست که رگ قیفال بگشاید و آب میوها شکم نرم کند

بود که در پوست خشخاش را با آب بپزد و بر پیشانی ضماد کند و کر تشنگی بود
آتشش کرم کند ... که افکند و روی او بخار آن بدارد و آن تشنگی را بگشاید و تو
کشوری ... آرد ... سببش ... یا دقی گوشت بود که در بینی رسته باشد ... پیر
آنست که حجامت کند و پنبه را بمرهم زنگاری بیالاید و بر وی نهد تا آن گوشت
را یا دقی را بخورد و از آن پس مرهم علاجش کند و کر سببش از تری و سردی بود
از بلغم و بخارهای سطبر انبوه باشد که استخوان مشاشی را بسته باشد علامتش
آنست که بینی خشک بود و سخن از بینی گوید و چون کلام بسیار گوید علتش
سخت بود و چون سخن کم گوید علت کمتر شود علاجش آنست که کلنگبین با
کندر کوفته بکار دارد و بخار شاه و روی برابر بخار کرم بیکی دارد و بسکنگبین و سیندان
غرغره کند و ... بوذینه و سعتر را بسوزد و کر علت قوی باشد و بدین زایل نشود
حب قوقیا شکم براند تا سر و مغز از مایه علت پاک کند و غذا نخوذ آب خورد و کر آب
مرزنگوش در بینی چکاند سود دارد و از همه بهتر آنست که سونیز کوفته را بکمیز اشتر
پالاید و در بینی چکاند تا بستگی بگشاید علاج آنچه از بخارها سطبر بود آنست که
بحب قوقیا شکم براند و روی را در بخار آب سرهای کرم بدارد و بکندس و بلبل
عطسه آرد و سوسته مرزنگوش دابوید علت گند بینی سبب این علت ... است
که استخوانهای مشاشی گندیده شود یا از آمیزشهای گندیده بود که در وی گرد آید و نیز باشد
که مایه علت در مغز باشد علامت آنچه از استخوان مشاشی بود آنست که پوسته از

بوی گند آید و پوسته و گوشت ... علاجش آنست که پنبه را با ... بیالاید و
... و یک ساعت ... کند و از آن پس ... کند ... تا آن خشک شود
... از آن پس مرهم سپید علاجش کند ... و کرم ... آب ... بود
یکبار از ... در بینی چکانند ... دارد ... و ...
و در بینی کند منفعت دارد و کر ... یک دانه ... را خرد بپالاید و در بینی دهد
تنگ بود و کر آب بود ... در بینی چکاند هم سود دارد و کر شونیز کوفته را با
اشتر ... بسایند و ... بینی بر کشند بوی ... کند ... زایل کند البته علت ناصور بینی
سببش از گوشت بلایه بود که اندر وی برویده و مردم را از دم زدن باز دارد
علامتش آنست که دم بسختی بیرون آید از وی و بینی نیز سطبر بوده
علاجش آنست که پنبه را بمرهم زنگار بیالاید و در بینی نهد تا آن گوشت
پوسیده را بخورد و پاک کند و از آن پس بمرهم سپید علاجش کند و کرنه اشنان
سبز را بکوبد و بلیته اندر روزند و در بینی اندر نهد که ناصور را تر کند و منفعتی
تمام دهد علت باسور بینی سببش از آمیزشها سطبر فاسد باشد که بر وی غالب
شود علامتش آنست که گوشتی سست در وی رسته باشد و بینی سرخ و سطبر
باشد علاجش آنست که رگ قیفال زند پس اگر تواند بر گردن حجامت کند
و از آن پس شکم بحب ... کند تا مایه علت کم کند و مرهم زنگاری بر پلیته ... لد
و در بینی نهد و اگر بدین زایل نشود تدبیر آنست که آن گوشت زیادتی را با ... بر

... اشد و ... از ... آن گوشت تمام بریده باشد یکی
... بریزد ... مرهم علاجش کند و کر ... را با ... سپیده ... و ...
... اندکی بپرید ... علت زکام ... از
کرم ... بسیار ... علت ...
... که ... باشد که ... کرم کند علامت آنچه
از ... آنست که سر کرم باشد و کونه سرخ بود و عرق پیشانی بسیار
زود علامت آنچه از گرمی آفتاب بود آنست که بینی بخارد و سوزش بسیار
و چشمهایش سرخ باشد علاجش آنست که با آغاز علت رگ قیفال بگشاید
دو سه روز طعام کم خورد و شراب خشخاش و جلاب خورد و گشکاب و شراب
بنفشه بکار دارد و غذا ماش خورد و جو و آب باقلی ... جربی خورد و بر پهلو
خسپد تا علت بنزله نگردد و کر بگلاب غرغره کند سود دارد و کر آنچه از بینی فرود آید
آب بود ... را باتش تیز تافته کند و سرکه بر وی ریزد و سر بر روی بر بخارش
دارد تا مایه علت را بپزد و پس در گرمابه شود علاج آنچه از گرمی آفتاب بود آنست
که پوسته روغن بنفشه بینی بر کشد و گلاب و کافور بوید و کر بوس ... را سبز کرم
تر کند و زیر بینی بسوزد هم سود دارد و کر سببش از سردی بود از تریهای بد کوار
بود که در مغز گرد آمده باشد پس طبیعت آن تریها از مغز سوی زیر دفع کند و دیگر
سببش از بادی سرد بود یا از سرمایی که مغز را سرد کند علامتش آنست که پیشانی

... بشیب ... آنچه از بینی فرود آید ... سپید باشد و این ... در ...
علاجش آنست که ... اکلیل الملک و ... را با آب بپزد و
... روی را ... بدارد و ... کرد ... بیاید و ...
در وی کند ... که ... پایین ... و ...
علت گرمابه بکار دارد ... علاج آنچه از سرما بود آنست که کاو ... کرم ... بر
سر نهد و گرمابه بکار دارد و کر کاغذ ... چند ... آب ... از
باز دارد و البته سر گشاده ندارد ... غذا نخود آب و چیزهای لطیف خورد تا شفا یابد
علت نزله بدانک سبب نزله همچون سبب زکام بود و فرق میان این دو
علت آنست که هر آبی که از سر بسوی بینی فرود آید او را زکام خوانند و اگر
بسوی کام فرود آید و بر وسینه فرود آید آنرا نزله خوانند علامت نزله
که از گرمی بود آنست که بادی سرد خشک بود بر وسینه سخت کرم باشد و چیزی
از گلو بر نیاید و کر برآید بزردی زند علاجش آنست که گشکاب با روغن
بنفشه خورد و آب باقلی با روغن بادام و حسو که از آرد کرده باشند
و شراب خشخاش این جمله ویرا سخت نیک بود و پس اگر علت با تب باشد علاجش
آنست که با حنظل و فاخوردوار ترشیها پرهیز کند و کرنه ازین لعوق بکار
دارد که ما یاز موده ایم سخت نیک است صفتش خشخاش کوفته ده درم سنگ
نشاسته و کثیرا و صمغ عربی از هر یکی چهار درم سنگ ... تخم به بپوست کند از

[illegible] سپیدم خشک [illegible] بکوبد [illegible] درم سنگ فانید کوفته باوی بیامیزد و بکار [illegible] جمله را بسرشد و هنگام حاجت اندروی بکار دارد وکر سببش از سردی بود علامتش آنست که سرفه باتری بود و آنچه از گلو برآید بلغم تر باشد علاجش آنست که [illegible] خشخاش هم [illegible] [illegible] بکار دارد وکرند [illegible] بامداد [illegible] انگبین بخورد و [illegible] اندک آب گرم بیاشامد واین حب خایها بخورد که [illegible] صفتش بخم [illegible] بادام سپید کرده وکتیرا [illegible] از هر یکی [illegible] جمله را [illegible] بکوبد و بهم بیامیزد و زوجها [illegible] کند [illegible] حاجت در دهان گیرد و از سردیها و ترشیها پرهیز کند پس اکر علت قوی باشد ازین لعوق بکار دارد که منفعت عظیم دارد صفتش تخم کتان یک [illegible] [illegible] [illegible] از هر یک چهار درم سنگ جمله را بکوبد و بیرهانی بیزد و با انگبین بسرشد و هر روز بامداد بناشتا یک کفچه و هنگام خفتن یک کفچه از وی بخورد که بلغم و [illegible] از [illegible] سینه پاک کند و پیوسته سونیز را بوید تا شفا یابد انشا الله

باب دهم در علتهای دهان و دندان و زبان

بدانک علتها که اندرین باب یاد کردیم جمله برپنج نوعست اول آنکه وجود علتهاش در لب باشد چنانک شکافتگی لب و دمیدگی و آماس و ناسور که اندروی بدید آید دوم نوع آنک وجود علتهاش در دندان بود چنانک درد دندان و خوردگی [illegible] کرم و جنبیدن [illegible] [illegible] پی سببی و کندی و آب [illegible] و آب [illegible] و سیاهی

وی و خون آمدن از بن دندان و امانیدگی [illegible] سوم نوع آنکه وجود علتهاش [illegible] [illegible] باشد چنانک درد و [illegible] دهان و دمیدگیها و دهان که در وی [illegible] آید [illegible] [illegible] [illegible] چهارم آنک وجود علتهاش [illegible] [illegible] چنانک [illegible] [illegible] [illegible] که از طبع [illegible] [illegible] و شکافتگی و درشتی و گرانی که در وی بدید آید و آماس و دمیدگیهاش پنجم نوع آنک وجود علتهاش در کام بود چنانک کام فروهشته آمدن و [illegible] که بتازی [illegible] [illegible] خوانند و ما اکنون سبب و علامت و علاج علتها هر نوعی را اندرین کتاب مختصر یاد کنیم چنانک بر خوانند و آسان [illegible] [illegible] کنند انشا الله تعالی یاد کردن علتهای لب علت شکافتگی لب سببش از خشکی مزاج [illegible] علامتش آنست که لبها درشت کردد و مانند خشک ریش باشد و بشکافد علاجش آنست که اگر در تن خلطی سوداوی بود و حب ایارج شکم نرم کند و پیه مرغ خانگی با موم سپید بگدازد و پیوسته بر لب می‌مالد و گرنه آن پوست تنک در ورق خایه را بر لب نهد که سود دارد و این مرهم را بیازمودیم نیکست صفتش پیه مرغ ده درم سنگ مازوی کوفته و سپیداب ارزیر و نشاسته و کتیرا از هر یک یک درم سنگ همه را خرد بکوبد در هاون و بر لب می‌مالد و بر ناف و مقعد او بوقت خفتن بدو چرب کند وکر موم سپید و روغن مرغ و پیه بط و سپیدی خایه و روغن گل را بهم بیامیزد و چون مرهم کند و پیوسته بر لب مالد که سود دارد علت دمیدگیهای لب سببش از چیزی که خون و صفرا

[illegible] بود که با هم بیامیزد و از چیزی که [illegible] [illegible] و دمیدگی پدید آید علامتش آنست که آماسکی کوچک سرخ بر لب پدید آید [illegible] باشد که بسیار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علت بود علاجش آنست که رگ قیفال بزند و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و مازوی کوفته و موم سپید و روغن گل را بهم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] پس بر وی می‌مالد و کر [illegible] آن نیز [illegible] گرم باشد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تا تن از علت پاک شود و پس سکنجبین و آب تخم [illegible] بکار دارد و غذا غوره با [illegible] با [illegible] گوشت [illegible] [illegible] گرم و خشک پرهیز کند علت آماس لب سببش از چیزی که خون گرم بود که در وی گرد آید یا از زیادتی بلغمی تیز بود علامتش آنست که چون بیلی بر وی برآید اگر بگونه سرخ بود از خون بود و اگر سپیدی زند از بلغم بود علاج آنچه از خون بود آنست که رگ قیفال کشاید یا حجامت کند و کر طبیعت سخت بود بحب [illegible] شکم نرم کند و آب انار ترش شیرین با شکر سپید بکار دارد و زان پس حضیض و گلاب بر وی مالد و چون آماس [illegible] شود موم روغن بر وی مالد و دیگر روز بآب نیم گرم بشوید و غذا کم خورد و از ترشیها گراید علت ناسور لب سببش از افزونی خونی سطبر باشد که در وی گرد آید و از چیزی که بناسور شود علامتش آنست که چند دانها انگور [illegible] بر لب برآید و لب رنج دارد علاجش آنست که رگ قیفال بگشاید و بر [illegible] حجامت کند و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سنگ بپالاید و بود

[illegible] که منفعت [illegible] [illegible] و کر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بیامیزد و بیزد و [illegible] [illegible] پیه مرغ خانگی با وی بیامیزد و بر وی [illegible] کند [illegible] بدوزد تا گرد لب راست شود [illegible] [illegible] [illegible] وکل خشک و [illegible] [illegible] را خرد بساید و بر وی پراکند [illegible] بر وی نهد و سخت ببندد و دیگر روز بگشاید و مرهم بر وی نهد و غذا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شفا یابد یاد کردن دندان و درد دندان بدانک دندان [illegible] [illegible] درد کند و سبب دردش چون از کرمی بود آنست که آماس گوشت بن دندان باشد از خلطی گرم که در آنجا پدید آید یا در رگ و پیهاش علامتش آنست که چون آب سرد بدهن گیرد یا چیزی سرد بر وی نهد درد کم کند علاجش آنست که رگ قیفال بگشاید یا حجامت کند و آب سرد بدهن دارد وکر [illegible] و نمک بهم بیامیزد و بناشتا مضمضه کند و کر یک قیراط افیون را بروغن گل بگدازد و اندکی پنبه را بدو در زند و بر دندان نهد نیک بود و کر [illegible] را [illegible] بخاید و پس بپالاید و لختی کافور با وی آمیزد و در دهن گیرد سود دارد و کر برگ جلنار و گز مازو را [illegible] بیزد و بدو مضمضه کنند هم نیک بود پس اگر تیز شود [illegible] [illegible] در افتد که بن دندانها را زند یا خون فاسد از وی بیرون آید و کر [illegible]

علت از صفرا بود بلیله زرد و صبر خود بساید و آب خرما شندی پا سرد و آندکی
شکر اسپید در وی نهد و پیوسته بدو مضمضه کند که سود دارد و چون جیش
از آن خیزشی سرد بود کرم دری گوشت بن دندان گرد آید یا از بادهای سرد
بود علامتش آنست کی از آن هیزش سرد بود که درد کند و آماسی بود و در جایها
گرم که بدوی نهد آسایش یابد علامت آنچه از باد بود آنست که درد بیکجا درنگ
نکند علاجش آنست که حب قوقایا یا شکم نرم کند و زان پس عاقرقرحا و فلفل کوفته با قطران
بیامیزد و بن دندان را بمالد یا شحم الحنظل یا ابهر که بجوشانند و به پیاله چند بر وی
زند و بجایگاه درد نهد و کر بود بیه و سقنقور و عاقرقرحا و ابهر که بجوشانند و بدهن
درگیرد نیک بود پس اگر بهتر نشود داغش کند علت خوردگی دندان سببش
از آمیزشی سخت تیز بود که در آنجا افتد یا از ترییها و تیز خوردن که در وی کرد آید
علامتش آنست که بهری از دندان خورده شود و یا فرو رفتگی و سوراخی
بود و رنگش سیاه بود علاجش آنست که انکزد و بلبل و زراوند و صمغ
عربی را خرد بکوبد و بجایگاه خوردگی در ریزد و کر سیر دانه خرد بکوبد و با انگبین
بسرشند و بخوردگی وی نهد نیک بود و کر نه بلبل کوفته با قطران بسرشند و بر وی
نهد و کر زنجبیل و سرکه و انگبین را بهم بپزد تا قوی شود و زان پس بر خوردگی
نهد منفعت کند و کر نه شونیز بریان کرده را ابهر که بساید و بر وی نهد و کر
موبز و بلبل را بهم بکوبد و در وی ریزد منفعت دارد و بهترین علاج دندان خورده

دانست که وی را داغش داغ کند یا برکند شی تا باز رهد و کر مصطکی را خرد
بکوبد و جبر که نیز بسر شد و بر وی نهد تا دندان را پاره پاره کند یا انکشت
بکوبد و شبرم خام بسرشد و بر وی نهد تا دندان پاره پاره شود علت
جنبیدن دندان سببش از این بود که تریها در بن گوشت دندان بگیرد
علامتش آنست که بن دندانها همی جنبد و نیز از آن پس بوی کند کند
علاجش آنست که داروهای که تری را از گوشت بن دندان خشک کند
بکار دارد چون گلنار و زاک سپید و سنگ و مازو و گل خشک و طباشیر و کزمازو
و سماق از این جمله هر کدام که بود بهم بیامیزد و پیوسته بن دندان بدو همی
مالد تا سخت شود و کر زاک سپید را ابهر که و انگبین بپزد و دهن را بدو همی
شوید بن دندانها را سخت قوی کرداند و این داروها را تا باز بود هم بن
دندانها قوی کرداند صفتش گلنار و سنگ و سعد از هر یکی یک بهر بستانند
زاک سپید نیز نیم بهر همه را خرد بکوبد و پیوسته بن دندانها بدو همی مالد و کوهر روز
بن دندانها با انگبین خام بمالد منفعت دارد و مایه علت از وی بزداید و بن
دندان قوی کند علت افتادن دندان بی سببی بدانک افتادن دندان بی سببی
از جهت آن بود که آن پی که دندان بدو رسته باشد سست کرده علامتش
آنست که بی سببی دندان آسان فرو افتد علاجش آنست که انگبین و نمک
طبرزد را بهم بیامیزد و بن دندان اندر مالد تا بیخها و گوشت دندانها نیرو دهد

و دندان سخت شود و اگر انهل و پوست بیخ کبر از هر یکی بهری بستانند و جمله بکوبد خرد
و بن دندان اندر مالد نیک بود و اگر زاک سپید و توتیا و قشاسته از هر یکی بهری
بستانند و همه را خرد بکوبد و در مالد سخت نیک بود و کر زاک سپید و کزمازو و سماق
و طباشیر از هر یکی بهری بستانند و همه را خرد بکوبد و پیوسته بن دندان در مالد
بن دندانها را سخت کند و زان پس دندان نجنبد علت کندی دندان سببش از خوردن
ترشیها بود یا از غلبه ترشی که بر سر معده گرد آمده باشد علامت آنچه از خوردن
ترشیها بود آنست که کندی زود بهتر شود علامت آنچه از بلغم بود آنست که
پیوسته همی باشد و دندانها را کندی کند علاج آنچه از خوردن ترشیها بود آنست که
بهی تازه یا کوز یا فندق هر کدام که باشد بخاید و کر نه روغن بادام بر وی مالد و کر
بادام پوست کنده و موم بخاید نیک بود و کر روغن نیم گرم بدهن درگیرد و زان پس
موم سپید بخاید سخت نیک بود و کر دانه زردآلو را با نمک و سرکه بکوبد و بر دندانها
بمالد کندی ببرد و دندانها را آب دار کند و خوردگی وی را سود دارد علاج آنچه
سببش از بلغم ترشی بود آنست که معده را از مایه علت پاک کند بداروها که اندر
باب معده یاد کنیم و زان پس بر پهن و تخم وی بخاید یا علک و مویز تا نیک شود
علت آب شدگی دندان بدانک دندانی که آب دوی شده باشد سببش از آنست که چو
طعام گرم خورده باشد اندر دهان از پس وی آب سرد خورد علامتش آنست
که چون آب سرد یا چیزی خنک اندر دهان گیرد دندان بدرد خیزد علاجش آنست

ذات الجنب... (marginal note, illegible)

دندان گندم بروی نهد چنانک آب از چشم همی خرد آید لیکن بر گوشت دندان ننهد
... روغن گندم گرد هم بدهان گیرد نیک بود و کر روغن ...
... بود و کر چشم درد ... روغن جو شیره اندر ...
اندر ... دندان ... شود پس ...
آب دار شود علت سیاهی دندان بدانک این علت بیشتر بر اثر افتد خوردن بسیار
از کم غذایی بود علامتش که دندانها جمله سیاه باشد ... نمک با انگبین بسرشد
و میان شب ... اندر کند و بسوزد و زان پس از وی بدندان اندر مالد
تا سیاهی را از وی ببرد و کر دو بهر کرد نمک را با یک بهر بورن بکوبد و با انگبین
بسرشد و بکاغذ اندر کند و بسوزد و بار دیگر خورد بساید و در مالد دندانها را سپید
کند و کر سبب سیاهی دندان از تریها و پوسیدن بود علاجش آنست که نخست
حب ایارج خورد تا معده از مایه علت پاک شود و زان پس بلیل و سعد و سنبل
و نمک اندرانی و جوز السرو از هر یکی بهری بستانند و جمله را خرد بکوبد و پیوسته
در دندان همی مالد تا سپید گردد علت خون آمدن از بن دندان سببش آنست که خون بر گوشتها
بن دندان چیره کردد علاجش آنست که گل سرخ و هلیله و گلنار کوفته و انده
زرنیخ زرد و سرخ را بهم بیامیزد و جمله را بهم خرد بکوبد و بن دندانها را بدو همی مالد
و زان پس آب مورد و گلاب مضمضه کند و از غذاهای گرم و شیرینیها پرهیز کند
و کر گلنار و زرنیخ و ... خرد بکوبد و در مالد منفعت دارد و غذا سماق و عدس

ببرد و ترشیها نخورد که شفا یابد کمتر بودن گوشت دندان سببش آن آماسی یا از زخمی
کشیده بود علاجش آنست که بوی گنده از وی همی آید و باشد که ریم تیز ازوی بیرون آید
علاجش آنست که حجامت کند و پس روغن گل بدو مالد و گر ... آب
... بهتر ... که آن ... صفتش زرنیخ
و آهک ... و شب ... بهری ... بکوبد و یک هفته
بپزد که ... بیاغازد و زان پس ... و چون خشک شود طلی بر جایگاه علت
جالد ... و پس بشوید بعد از آن روغن گل ... باجرب کند تا علت
زایل شود ... دهان خشک کرده آماس گوشت دندان سبب این علت چون
از گرمی بود از چیزی که خون باشد که در آنجا گرد آید یا از صفرا یا از خون آمیخته شود
و بپا گرم کند و گوشت دندان از آنجه آماس گیرد علامت آنچه از چیزی که خون بود
آنست که آماس سخت سرخ باشد و رگها از جانب درد بر خاسته بود علامت
آنچه از صفرا بود که با خون آمیخته باشد آنست که درد همچون تیر همی کند علاجش
آنست که رگ قیفال زند یا چهار رگ باشد و شکم نرم کند آب میوها و زان پس
دهن به آب عدس پخته بشوید و سماق را بگلاب غرغره کند و بدهن در گیرد
و گر سماق و پوست انار و گز را ببرد که بپزد و بپوسته دهن را بدو همی شوید سود
دارد و گر زیر زنخ را حجامت کند نیک بود و گر عنب الثعلب را ببرد که بپزد
دانه بپزد و بدهن در گیرد منفعت عظیم دارد و گر علت از سردی بود سببش

از بلغم شور باشد که درپیچ کند پیدا شود علاجش آنست که گوشت بن دندان ...
بود و همچون کرده کرده و ناصبور شود و گرمی و سرخی نبود ...
و ... سخت بود علاجش آنست که حب قوقایا خورد تا علت کم شود و گر
انجیر خشک ... غرغره کند و ...
را خرد بکوبد و ... مصطکی را اندر ...
سوده بیزد و زان پس بدهن ... بود و گر آماس گوشت دندان
بازی بود تدبیر آنست که کلنار را با سکنجبین بپزد و دهن بدان بشوید و گر
زاک سپید را با انگبین بپزد و لختی مازو در افکند و چون پخته شود بر جایگاه
علت همی مالد شفا یابد یاد کردن علتها دهن علت درد دهن سببش چون از گرمی بود
از چیزی که صفرا بود که تر بیار را گرم کند و بدهان فرستد علاجش آنست که دهان
سرخ باشد و درد سخت کند و تشنه بسیار شود و این علت بیشتر کودکان را باشد
علاجش آنست که رگ قیفال گشاید تا بزیر زنخ حجامت کند و زان پس گلنار
خرد بکوبد و لختی کافور با وی بیامیزد و در دهان ... و گر سماق را بگلاب غرغره
کند و بپالاید و در دهان گیرد با شراب توت مضمضه کند و گر گردمازو را ...
بپزد و آبش در دهان گیرد منفعت دارد و گر کشنیز خشک با سماق را آب بپزد و غرغره
کند نیک بود و گر بدین دارو درست نشود بزیر زبان رگ بگشاید و دهن را
بسرکه و نمک بشوید تا شفا یابد اگر علت از سردی بود علاجش بخلاف آن بود

کرد و گر ریم علاجش آنست که شکر طبرزد با انگبین و زاک سپید کوفته بپزد و
... علت ... و گر زنگ کوفته با انگبین بسرشد و اندر مالد و گر سکنجبین
... بپزد و بدهن در گیرد سود دارد و تباشیر کلنگبین خورد و خاصه با آب
گرم ... زیره با خورد تا شفا یابد علت سپیدیها دهن سببش چون از
گرمی بود ... از صفرا باشد علاجش آنست که آماسکها خرد
در دهن پدید آید و از تیزی ... که در دهن گیرد آسانی یابد علاجش آنست که بر
... حجامت کند و شکم بپالاید بشراب آلو و سرکه و گلاب غرغره
کند و این دارو در دهن مالد که ما وی را پاد زهر کنیم صفتش تباشیر و نشاسته
و گل و گشنیز خشک و سماق و عدس پوست کنده و تخم بر پهن و خشخاش سرک بهری
بستاند و شکر طبرزد نیم بهر جمله را بکوبد و بپزد و او را باری چند در دهان در مالد
بیاید و گر علت از سردی بود سببش از نزلها و نیز یا از بلغم شور لزج باشد علامتش
آنست که ... سپیدیها سپید باشد و گرمی و تشنگی نبود علاجش آنست که حب قوقایا
شکم براند و زان پس ... و سداب را اندر سرکه بپزد و بدو غرغره کند و دهن
بسرکه ... گرم و نمک کوفته بشوید و گر حضض را بسرکه بساید و در وی مالد هم نیک بود
و دهان کودکان را چون تخم گل خشک را بساید و در وی پراکند بسندین بود علت بوی
گنده دهان بدانکه گنده دهان بیشتر از گرمی معده باشد و سبب گرمی معده از
خوردن غذاهای گرم ... علاجش آنست که

علت بهنگام سیری کمتر باشد و بهنگام گرسنگی بیشتر علامتش آنست که ...
... باشد آنست که پیوسته بوی گنده همی کند و دیدار سیاهی نماید علاجش
آنست که رگ قیفال گشاید و آب میوها شکم نرم کند و ... طباشیر خورد
تا ... خشک شود و گر گلاب با سکنجبین بکار دارد و ... خورد و سماق ...
بخورد و از میوه آلو ... بکار دارد و در هنگام سیری ...
و گر سبب این حال از سردی بود ... پوسیده باشد که از
سر بسوی گلو فرود آید علاجش آنست که چون ... خورد علت
صعب تر باشد علاجش آنست که ... اشکم نرم کند ... علت
کرده و زان پس زنجبیل پرورده با طریفل خورد و گرنه کلنگبین کهن با افتیمون بار
چند بکار دارد و در حال سیری قی کند و ناشتا آب گرم ... خورد
که این علت را بخاصیت زایل کند و از غذا اما قلیه و مطنجن خورد که با دو به گرم ...
باشد تا شفا یابد علت آب رفتن دهان سبب این علت چون از گرمی بود از
صفرا نیز باشد که در معده را گرم کند و تریها با وی آمیخته شود علامتش آنست
که طعم دهان ناخوش بود و طعام آرزو نکند و آب رفتن از دهن بسیار
بود خاصه که بهنگام گرسنگی باشد علاجش آنست که رگ باسلیق بگشاید
و پس رب سیب یا رب به خورد و پیوسته بناشتا کاشنی با نمک کوفته بکار
دارد و گر پست جو و پست گندم خوشک همی خورد سخت نیک بود و ... سکنجبین

غرغره کند و غذا غوره با و انار بخورد و اما آب دهن بسیار از دهان کودکان خورد دارد
علاجش آن بود که اقاقیا را در گلاب یا در سرکه غرغره کند تا گداخته شود و بر بن زبان
دانه‌ها و دهان اندکی همی مالد و دایه ایشان باید که غذا کم خورد و گر سبب این
علت از سردی بود باید که از خوردن طعامهای گران پرهیز کند و [illegible] بسیار بود که در معده کرد
علاجش آنست که پیوسته ناشتا سکنگبین عسلی خورد و پس مصطکی بخاید و خیو
همی افکند و گر بدین علت بهتر نشود تدبیر آنست که اسپیدان سپید را با شکر تیغال
و [illegible] را خرد بکوبد و بکار دارد و پس از آن آب کامه ناشتا غرغره کند و گرنه
آب ترب قی کند تا معده پاک شود و از آن پس خردل کوفته با پت گندم تیغال
و ناشتا بکار دارد و گر هلیله پرورده خورد سخت نیک بود و غذا گوشت مرغ
بچه خورد و بقلها و ترشیها پرهیز کند یاد کردن علتهای زبان علت جاسی زبان
گر از طبیعت بگردد سببش چون از گرمی بود از زیادتی خون باشد که اندر جرم زبان گرد
آمده باشد و فراخ شده از حال اعتدال گردانیده یا از چیزی که صفرا بود علامت آنچه
از خون بود آنست که طعم دهان شیرین بود علامت آنچه از صفرا بود آنست که
پیوسته طعم دهن تلخ و ناخوش بود علاج این حال که از چیزی که خون باشد آنست
که رگ قیفال بگشاید یا بر گردن حجامت کند و سکنگبین و انار ترش خورد و پیوسته
عناب و آب آلو بکار دارد و اگر آب ترب ناشتا مضمضه کند سود دارد
و اگر نیز آب سماق غرغره کند علاج آنچه از صفرا بود آنست که انار ترش و شیرین را

با پوست بکوبد و آبش بپالاید و ناشتا بکار دارد و گر آب خیار و هندوانه با
سکنگبین بیامیزد و پیوسته از وی همی خورد منفعت دارد و پس اگر بدین زایل
نشود تدبیر آنست که مغز تخم هلیله زرد بکار دارد و گر آب خیار و هندوانه
بخورد و انار با ریباس و سماق خورد و گر مایه علت از سردی بود سببش از چیزی که بلغم
باشد علامتش آنست که پیوسته طعم دهن ترش یا شور بود اما ناشتا بتر بود
علاجش آنست که سکنگبین و آب گرم و نمک قی کند تا معده از مایه علت
پاک شود و پس سکنگبین عسلی خورد و ناشتا نیک بود و آب گرم که اندر وی عود
و انیسون کرده باشند ناشتا خورد و آب گرم اندر و مصطکی پخته باشند وی را
هم سود دارد و پیوسته سکنگبین غرغره کند و بگرمابه بسیار شود و گر بدین علت
زایل نشود یارج جالینوس خورد و پس مصطکی و انیسون با سکنگبین بابلی
چند بکار دارد شفا یابد علت درشتی زبان سببش بیشتر از دمیدگیها و آماس
زبان افتد و نیز باشد که این حال از سبب صفرا نیز بود که در جرم زبان تیزی
گرد علامت آنچه از صفرا تیز بود آنست که زبان سخت گرم باشد و بزرگ
نماید و در وی چون شیرسه زند علاج آنچه از سبب دمیدگیها و آماس زبان
بود آنست که بر هم سپید و بخورها ای که در فصل دمیدگی و آماس زبان یاد کنیم علاجش
کند علاج آنچه از صفرا بود آنست که پیوسته آب انار ترش و شیرین که با پ
وی کوفته باشند با شکر سپید بکار دارد و آب خیار و هندوی و آب آلو شکر نرم کند

[illegible] گل و بنفشه [illegible] بمالد و اگر طباشیر [illegible] آب رازیانه حل کند و [illegible] مضمضه
کند [illegible] علت [illegible] سببش یا از صفرای تیز بود که اندر جرم زبان [illegible] پیدا
باشد یا از زیادتی [illegible] گرم گشته بود علامت آنچه از صفرا بود آنست که [illegible]
[illegible] باشد [illegible] تیزی [illegible] علاج آنچه از خون بود
آنکه رگ قیفال بگشاید [illegible] حجامت کند [illegible] گل سرخ خشک
و سماق و کشنیز و گلنار [illegible] بکوبد [illegible] گل را و موم سپید و اندکی کافور
[illegible] بر زبان همی مالد و اگر سماق و عدس و گل خشک را با آب بپزد
و آبش [illegible] پیوسته بدو مضمضه کند و غذا مزوره خورد از سماق یا انار دانه
علاج آنچه از صفرا بود آنست که آب میوه‌ها شکم نرم کند پس کشنیز خشک را با آب
بپزد و سماق [illegible] آبش غرغره کند و پیوسته بدو مضمضه کند و اگر آب کشنیز و کدوی
[illegible] باشد ناشتا مضمضه همی کند که سود دارد و گر سبب علت از سردی
بود از چیزی که بلغم شور بود یا از سودای سوخته علامتش آنست که آماس خرد بر
بالای زبان برآمده بود و تا در دهن بپزد و آنچه بگونه سپید باشد از بلغم بود و آنچه
سیاه و سخت باشد از سودا علاج آنچه از بلغم بود آنست که حب صبر شکم نرم کند تا مایه
علت کم کند و پس زاک سپید و شبت را خرد بکوبد و با انگبین بیامیزد و بر زبان
بمالد و آب کامه غرغره کند و ناشتا گلنگبین خورد و گر سبب علت از سودا بود
[illegible] علت قوی باشد حب افتیمون شکم نرم کند تا مایه علت کم شود و از آن پس [illegible]

[illegible] خشک و شبت [illegible] سوسن و زعفران [illegible]
[illegible] بکوبد و بپزد و پیوسته [illegible] غذاهای سرد [illegible] پرهیز کند
[illegible] تا شفا یابد یاد کرد [illegible] کام [illegible]
[illegible] بود که با خون [illegible]
[illegible] علامتش آنست که چون دهان بگشاید و زبان بیرون
آید کام [illegible] علاجش
آنست که رگ قیفال بگشاید [illegible] و گلاب غرغره کند و گل خشک و صندل [illegible]
[illegible] کافور [illegible] غذا غوره با و سماق خورد [illegible] زایل نشود
تدبیر آنست که با آب عدس و خشخاش و کشنیز تر غرغره کند و رب توت بکار دارد
و گل و گلنار و صندل و رب توت و طباشیر کافور بهم بسایید [illegible]
از و با انگشت در بمالد و کام را بالا بردارد که سخت نیک بود و چون علت از سردی
بود از آمیزش بلغمی بود که تری بروی چیره گردد و پس اندر کام گرد آید و زیر
[illegible] شود و بزیر آید علامتش آنست که بنگام [illegible] باشد که از
گرمی بود و بگونه اسپید بود و [illegible] که در دهان گیرد آسان گردد و طعام بدشوار
فرو برد علاجش آنست که به آب کامه و سکنگبین و چندان کوفته غرغره
کند و گر نه زاک سپید را با انگبین و سرکه بد و اندر مالد که نیک سود دارد [illegible]
[illegible] آب غرغره کند [illegible] تاریک شود [illegible] باشد [illegible]

ونا بختن این ازو برد بی بزاکند که آن سوده است علاجش کل دو درم سنگ
... نشاسته یک شقال تخم پرپهن و عدس پوست کنده و شکر از هر یکی دو درم سنگ
... و زعفران از هر یک یک درم کافور نیم دانگ همه را بکوبند و بیزند و بکار دارد
وغذا اندرو ... خورده و ... دان خورد و از کر سیاپر پرهیز کند شفا یابد علت کلانی زبان
سببش از خشکی بود که بر جرم زبان ... گردد علاجش آنست که بزر قطونا با شکر
سپید خورده و کشکاب که در وی بنفشه و نیلوفر پخته باشند خورده و پیوسته لعاب
بزر قطونا بدهن گیرد و غذا اپاچه و خایه نیم برشت خورده و اگر خیار زرا بکار دیرد
نو سرد و بر چشم مالد تا از وی کف برخیزد پس آن کف و ... بر زبان همالد سخت نیکو
بود و اگر سبه پستان پیوسته بدهن گیرد هم سود دارد و چیزهایی خورد که معده و جگر
را سرد کند شفا یابد علت سستی و کرانی زبان بدانک سبب این علت یکی از برسام
بود و دیگری از کوتاهی زبان و پیوند زبان سیم اندر غددی که اندر زیر زبان
پدید آید چهارم از جهت تبهای تیز باشد علامت آنچه از برسام بود آنست
که از پس علت اندر باشد علامت آنچه از کوتاهی پیوند زبان باشد آنست که از آن
کودکانی که زیر الوست با یک طرفش پیوسته باشد علامت غدد آنست که زبان
سخت بود علاج آنچه از تبهای تیز بود آنست که زیر زبان را به نمک اندرانی
و نوشادر کوفته مالد علاج آنچه از پیوند زبان بود آنست که آن پیوند را تا جایی ببرد
علاج آنچه از غدد بود آنست که اگر غدد بزرگ باشد او را بشکافند و مایه علت

ازوی بدر کند و اگر خرد بود داروهای تیز بروی مالد تا بگدازد علاج آنچه از تبهای
تیز بود آنست که آب گرم بهره کاه کردن و بنا گوش فرو ریزد و پس روغن
و را بمالد و روغن نیم گرم بدهن اندر گیرد و بسیار مالد و کرانی زبان گیر ...
... بود علاجش آنست که سکنجبین ... کند ... و سکنجبین
غرغره کند و غذا ... و نخود آب خورد و اگر سببش بلغم بطر بود علاجش
آنست که پاره ... شکم براند شفا یابد علت آماس زبان سببش چون از گرمی
بود از چیزی که خون باشد که بر جرم زبان غالب شده باشد علامتش آنست که
زبان سرخ و آماسیده بود و درد سخت کند علاجش آنست که رگ قیفال بگشاید
و از آن پس بگلاب که در وی گشنیز پخته باشد مضمضه کند و گرنه عدس و گل خشک را
با آب بپزد و با بش مضمضه کند و آب انار ترش شیرین خورد و آب خیار پس اگر
آماس و ریم همی کند بلعاب تخم کتان مضمضه کند و اگر آب گرم و روغن بنفشه دهن
اندر گیرد هم سود دارد و آماس را بگشاید و چون آماس گشاده شود دنبه کهن را
بر روغن گل پالاید و بروی نهد تا از ریم پاک شود و پس مرهم سپیداب بروی
نهد تا درست شود و اگر علت از سردی بود سببش از چیزی بلغم بطر یا از سودا بود
علامتش آنست که آماس سخت بود و سپید نماید علاجش آنست که بشیر
پز و روغن بنفشه مضمضه کند و اگر نه آب انجیر خشک پخته و روغن نیلوفر
مضمضه کند و اگر لعاب حلبه و لعاب تخم کتان بدهن در دارد نیک بود و پیوسته

علت کهن شود **علاجش** جز بریدن نباشد و لیکن بریدن آنگه باید که شرح بود و بتدبیر

علاجش و کرد نیاشتا بویز و کلکلیان خورد و در انگبین برد و کرشت را بکوبد و قطع اندر

صمغ عربی دارد و غذا نخود آب و قلیه خورد **علت آماس بکام** سببش آنکری بود از حرارت

دیگری چون بود یا از تیزی و **علت خنازیر** اندر وی گرد آمده باشد **علامتش** آنچه از حرارت

بود آنست که درد سخت کند و کرانه سرخ باشد **علامتش** آنچه از سودا بود آنست که تشنگی

کند و درد هم چون تیزی نزند **علاجش** آنچه از خون بود آنست که رگ قیفال بزند

و بس شراب خشخاش غرغره کند یا شراب ریواس و گرمیپ بهتر شود با

آب و تمر هندی شکم نرم کند و پس گل خشک و پوست انار و مازو و سماق و عدس

ابتر کی بهری و جمله را بگلاب بپزد و زو پیوسته غرغره کند و کشکاب و روغن بادام

بکار دارد و بر خوردن خون و انار دان خورد و سماق و چون اماس از صفرا بود

علاجش آنست که شکم براند بفلوس خیارچنبر و ترنجبین و آب عنب الثعلب غرغره کند

و کشکاب و آب تخم پرپهن با لعاب بزر قطونا و لعاب به دانه بکار دارد و شراب

خشخاش خورد و غذا مزوره انار دان و گرسیش از سردی بود از جهت بلغم یا از

زیادتی سودا بود که اندر کام گرد آید **علامت** آنچه از بلغم بود آنست که درد نرم

کند **علامت** آنچه از سودا بود آنست که علت بدراز کشد **علاج** آنچه از بلغم

بود آنست که بیهان خیار شکم نرم کند تا مایه علت کم شود و بآب انجیر غرغره کند

و کلنگبین بنشا بکار دارد و غذا نخود آب خورد و از سردی پرهیز کند **علاجش** آنچه از

سودا بود آنست که مطبوخ افتیمون خورد و بجلاب نیم گرم غرغره کند خاصه که مطبوخ

وی کرده باشند و چون خنا کرآید دارو شیاف پرهیز کند شفا یابد **علت فرود آمدن**

و باد امه و چکام که آنرا بتازی لهاة و بیهن خوانند یعنی دو بادامه کرده گردد بزیر آمدن

از آماس یا شیر فرح باشد بود اندر گلو آویخته **علاجش** آنست که رگ قیفال بگشاید

و با آب میوه ها شکم نرم کند چون ... که علت از گرمی بود و با آب خیار غرغره کند

و کرنه برگ کاهو تر ... و ... ماش ... و عدس ... غرغره کند و کر بهتر نشود دیگر کردن حجامت کند تا آن خون ... سوخته ... بیرون

پس با آب سماق و کشنیز و گلاب غرغره کند و چون علت با نوشردی بود ... شیراز

کد نیم و قیه سپندان کوفته را با بیخ پخته انجیر بیامیزد و بدو غرغره کند و گر بخته

بوذینه مضمضه کند یا بدین درهمی دارد شفا یابد ان شاء الله تعالی

باب یازدهم در علتها گلو و سینه و شش

بدانکه علتها که اندرین باب یاد کرده ایم جمله بر سه نوع است **یکی** آنکه وجع

علتهایش بر گلو باشد چنانک آماس گلو که ویرا بتازی خناق خوانند و ذبحه و او نوعی

از آماس گلو باشد و چون گلو و زالو یا استخوان که اندر گلو بماند و خون یا زیم

آمدن از گلو و این سرد را نیز وجع و مایه علت از سینه یا از شش بود **دوم**

نوع آنکه وجع و مایه علتهایش در بر و سینه بود که بتازی ویرا شوصه خوانند و برسام

سیوم نوع آنکه مایه علتهایش در شش بود چنانک تنگی نفس که بتازی ویرا ضیق النفس

خوانند و آن را مرض شش که بتازی وی را لخواق الریه خوانند و ما کنون سبب و علامت
و علاج علتها هر یک بهر نوع اندرین باب مختصر یاد خواهیم کرد چنانکه آسوده شده بر خوا
ننده آسان بود ... ذکر علتهای گلو و علامت آماس گلو سببش چون از گرمی بود از چیزی که
خون ... شد ... زیادتی صفرا ... گوشها ... گلو گرد آمده باشد و آماس شود علامت
آنچه از خون بود آنست که گونها و چشم سرخ باشد و دهن گشاده بود و خیو بدشواری
فرو برد علامت آنچه از صفرا بود آنست که گونها زرد بود و تیز باوی تب باشد
علاج آنچه از خون بود آنست که از سر خود دست رگ قیفال بگشاید و بدو سه
بار خون اندکی بیرون برد و کشکاب که در و عدس پوست کنده بود و روغن بادام
بجته باشد با شراب بنفشه بکار دارد و بحقنه نرم شکم براند و ازان پس بشیر تازه
یا خیار چنبر غرغره کند و اگر نه با آب تخم ریحان که در وی سماق آغشته باشد غرغره کند
و گل خشک و نشاسته و تخم ریحان و طباشیر و شکر طبرزد و کثیرا ... همه را
بتسانند و همه را خرد بکوبند و ... جند اندر گلو دمد علاج آنچه از صفرا بود آنست
که مغلوس خیار چنبر شکم نرم کند و کشکاب که اندر و عناب بجته کرده باشند با شراب
بنفشه بکار دارد و اندکی سرکه با آب لسان الحمل بیامیزد و بدو غرغره کند و پیوسته
کلاف سرد کرده بر گلو و گردن همی مالد و اگر علت از سردی بود ... آماس ...
بلغمی ... از چیزی که سودا که در گلو ... گلو گرد آمده باشد علامت آنچه از بلغم
بود آنست که ... تری از دهن بسیار بیرون آید و در دهان گم کند علامت آنچه از سودا

بود آنست که گوشها و بیابی زرد و غلت بدان گند علاج آنچه از
بلغم بود آنست که بحب قوقایا شکم نرم کند و ازانپس شراب انگبین و آب رازیانه
غرغره کند پس اگر بهتر نشود و ... که استخوان ... باشد ...
... و ... و زعفران بیامیزد و بدان غرغره کند و غذا نخود آب ... علاج
آنچه از سودا بود آنست که ... غرغره کند و ... حلاب خورد و
جایگاه علت را بحلبه و تخم کتان ... آب نیم گرم
گلو همی ریزد و چون ... غذا نخود آب خورد و اگر شفا یابد علت ذبحه
بدانکه ذبحه آماسی بود گرم که بر گوشت گردن پدید آید اندرونی و بیرون یا پرو
و سببش از چیزی که خون یا از صفرا بود پس اگر علت از بیرون باشد آسان باشد
و اگر اندرون بود دشوار باشد علامتش آنست که طعام بدشواری فرو تواند و نفس
بسختی برآرد و فرو برد و چشمهاش سرخ باشد و پیوسته تب همی آید علاج آنچه
از خون بود آنست که رگ قیفال بگشاید و اگر طبیعت سخت بود بحقنه نرم
شکم براند و کشکاب بروغن بادام خورد و با آب گشنیز غرغره کند علاج آنچه
از صفرا بود آنست که با آب میوه ها شکم نرم کند و بگلاب و آب برهنج(؟) غرغره کند
و اگر نه با آب سماق و عدس پوست کنده که کوفته باشند غرغره کند و غذا حسو
خورد که بروغن بادام بجته باشند یا اسفناج و کرنب ... خایه و روغن گل غرغره
کند سم سود دارد خاصه که تب سخت آید علت درد گلو بدانکه درد گلو گر...

و بیشتر از چیزی قوی پیدا بی خون باشد و نیز باشد که از صفرا این علت ها افتد آنچه از خون بود آنست که چشمها و کونه روی سرخ باشد و رگهای گردن بر خاسته علامت

آنچه از صفرا بود آنست که تشنگی و گرمی بود و درد صعب کند علاج آنچه از خون بود آنست که رگ قیفال بکشاید و بسکنجبین شکری و آب کشنیز غرغره کند و تا سه روز

هم چنین پرهیز باشد بعد از آن فلوس خیار چنبر با شیر تازه حل کند و بدو غرغره کند و شراب عناب بخورد و چیزهای گشاینده علاج آنچه از صفرا بود آنست که با آب

میوه شکم نرم کند و سماق را بکلاب تر کند و بدو غرغره کند و گلاب و لعاب

بزرقطونا و آب فلوس خیار چنبر با شیر تازه حل کند و بدو غرغره کند یکبار دو

و اگر انار ترش شیرین با پوست بکوبد و آبش را بپالاید و ناشتا بدو غرغره کند

نیک بود و اگر علت از سردی بود سببش از چیزی که بلغم باشد یا از تریاق سطر که اندر

گلو چیزی پدید آید علامتش آنست که آب از دهن بسیار رود و گلو سخت

درد کند و طعام بدشواری فرو برد و کونه روی سپید باشد و ز گرمیها که برود

بهند آسانی یابد علاجش آنست که پنج درم سنگ اسپندان کوفته را با صد

درم سنگ انگبین بیامیزد و ناشتا غرغره کند و دو ده و نشادر و انگشت در اخر دیکو

و بگلو اندر مالد و گر علت قوی باشد حب ایارج شکم نرم کند و از پس سکنجبین و آب

گرم غرغره کند و بدانک در گلو چیزی از سوی پاشره باشد علاجش آسان تر بود

و صعب تر آنست که ... علاجش ... باشد و نشان ... این علت آنست

که گلو سخت بفشارد و دردش قوی کند و تب پدید آید و این علت ها بیشتر از گرمی

باشد علت زالو که اندر گلو بماند سببش از خوردن آب ها باشد که صافی نبود و پوسته

ایستاده باشد زیرا که زالو در آب صافی و روان نبود علامتش آنست که چون

گلو چیزی دارد که چیزی می خواهد بکند و خون ... و نیز ... اندر گلو چون از بینی

می آید علاجش آنست که آب ... غرغره کند و گر ... که کهن را با نمک بیاشامد

زالو پدید آید و گر نه بکنده با کرم ... آنجا بنشیند که بهشت ... شدن

پس آب سرد یا یخ بدهان در گیرد تا زالو ... خنکی آب از گلو پدید آید و گر زالو

پدید بود بکلبتین برکشدش و گر بر آید و خون باز نه ایستد ... اندر بر

و گلنار و خون سیاوشان و نشاسته و مازو خرد بکوبد و بگلو اندر دمد و گر سیر را بخورد

زالو از گلو بر آید و گر در معده شده باشد این دارو بکار دارد که ... سیت

قیسوم و اسپین و سونیز و نرمس و فنطیخ و مغز دانه ترنج و کیل ... از هر یکی

یک درم سنگ همه را بکوبد و ببیزد و با سرکه بیامیزد و بخورد که منفعت دارد و گر نه

سیر و سپندان خورد تا شفا یابد علت استخوانی که اندر گلو بماند سببش از خوردن ماهی

بود یا از خوردن گوشت مرغان علامتش آنست که از بیمار باز پرسد تا احوال

آن باز نماید علاج استخوان یا خار که اندر گلو بماند آنست که اگر پدیدار بود

بکلبتین یا چوب چیرها که دو تا کرده باشد بر کشند و گر نه قی کند مرغان را اگر بر آید

و اندک اندک بیاشامد یا لقمه بزرگ بخورد تا فرو برد و کرنان یا گوشت

و روغن بادام شکر بخته باشد و گر پنج کاسه را پوست پنداذه و از وی می خورد سود

دارد و بجیش پر پهن منفعت دارد یا گرون ... سینه علت سرفه که از گرمی بود

سببش از زیادتی و تیزی صفرا بود که از چیزی که خون از پس غذاها گرم که خورده باشد

علامت آنچه از خون بود آنست که سینه گرم باشد و گونه روی سرخ باشد

و رگها برخاسته بود علامت آنچه از صفرا بود آنست که تشنه بسیار شود و بس

تیز باشد و آنچه از گلو بر آید زرد باشد علاج آنچه از خون بود آنست که رگ

باسلیق گشاید و ناشتا گلاب خورد و از پس آن شراب خشخاش خورد و آب

پرپهن و پوست انار شیرین می مکد و غذا آب باقلی خورد بروغن بادام علاج

آنچه از صفرا بود آنست که گلاب و بنفشه خورد و گر بنفشه پرورده اندر بخته ها زوفا

بخورد سخت نیک باشد و بعد از آن بدو ساعت گلاب خورد با روغن بادام

و شکر سپید و آب باقلی و گلاب که در وی بخته باشد بکار دارد و از گرمیها

پرهیز کند و بسردیها گراید و گر با سرفه تب همی آید علاجش آنست که بنفشه و رب

السوس و کثیرا و تخم پرپهن و دانه کدو و مغز بادام سپید و خشخاش و شکر طبرزد

جمله را خرد بکوبد و بلعاب بزرقطونا سرشته و قرص کند و هنگام ناشتا بزیر زبان

همی دارد علت سرفه که از سردی بود سببش از چیزی که بلغم بود که مزاجش یا مزاج سینه

را سرد کند یا از تریاق تیز بود که از مغز سر فرو آمده باشد و اندر شش یا سینه

گرد آید علامتش آنست که سینه سرد بود و از دم کشیدن سرد تر و بلغمی که از گلو

بر آید سپید علامت آنچه از سبب تریاق تر باشد که بزیر آید آنست که سر نه

از پس زکام خیزد و ناپخته را همی کرد علاجش آنست که ناشتا گلنگبین خورد

و پخته انجیر و مویز بروغن بادام بکار دارد و غذا نخود آب خورد و بکبوتر بچه و جوجه

و بیرانیک بود و گر تخم کتان را با انگبین بیامیزد و بخورد منفعتی عظیم دارد و گر آب

راز یانه بچه با شکر طبرزد خورد سود دارد و گر بیک گل خشک و گلنار و خرنوب

اندر آب بپزد و هنگام خفتن بآبش غرغره کند منفعت دارد و پس اگر بدین زایل نشود

تدبیر آنست که این لعوق بکار دارد نسخهٔ تخم کتان و حلبه و برگ تخم پنبه از هر

یکی بهر بستاند صمغ الدم بهر همه را بکوبد و از پس فلوس خیار چنبر با آب بپزد

و چون که بجوانگبین شده است مالاند و صافش کند و این داروها را با وی بیامیزد

و زمانی بر آتش رها کند پس از سر آتش فرو گیرد و هنگام حاجت از وی بکار دارد

و از غذاهای سرد پرهیز کند علت سرفه که از تری بود بیشتر کسانی را باشد که تن

آسان باشد و غذاهای سرد و تر بسیار خورد خاصه پیران علامتش آنست

که بلغم بسیار از گلو بر افکند خاصه از پس خواب و پیوسته بلغم اندر گلویش گرفته

بود و خرخر کند علاجش آنست که باری چند بگرمابه عرق کند و بسیار تشنه

و ناشتا مویز سیاه بی دانه خورد و جهد کند که بسیار رنج برد که گشتن و حرکت و برا

سود دارد و پیش از غذا بانگ بلند چیزی سخت خواند یا سیاسی گوید یا بحرکت آواز

بانگ داشتن تریاق که در سینه یا شش بود کم گردد و از غذا ها حلبه و مطبخه بکار دارد

نخورد نی کو اندر جا ماند تدبیر آنست که بر پشت و سینه اش مشت بزند تا بزود
شود و چیزی که تیزی دارد در دو ابا فرو بردن نه جاکه بزدن سخت تر شود و کرا بخ
خشک و شیره آب سرد و بآب او غرغره کند سود دارد و ز همه بهتر آنست که
پاره گوشت سرخ را بکارد شرحه کند و رشته بروی بندد و بگلو فرو برد یا خار یا
استخوان پاره بدان گوشت پاره در گیرد و انگه بر آرد و گر یکبار بر نیاید بار دیگر
همچنین کند تا انگه بر آید پس اگر چیزی سخت باشد و بدین بر نیاید ششی سخت
بر قفاش بزند تا بر آید **خون بر آوردن از گلو** سبب خون بر آوردن از گلو
آنست که از جایگاهی بلند بیفتد یا زخمی سخت بر سینه اش رسیده باشد
یا خون از سر بنایژه فرو شود یا از بر و سینه بر آید یا از جهة شش بود **علامت**
آنچه از سر خیزد آید آنست که میان سر درد کند **علامت** آنچه از شش بود
آنست که بوقت سرفه بر آید **علامت** آنچه از بر و سینه بر آید آنست که کم
خون بسیاری زند و سطبر باشد **علاج** اگر خون اندک اندک بر آید آنست که
گلاب را بسرکه بیامیزد و بدو غرغره کند یا بآب غوره و گر بسیار بر آید
خاصه بوقت سرفیدن **علاجش** آنست که رگ قیفال کشاید و ازین
دارو بخورد که آزموده است کندر و خون سیاوشان از هر یک دو درم
کهربا یک درم شادانه و گل ارمنی از هر یک شقاقی زاک سپید و گلنار از هر یکی
نیم درم دانگ سنگ جمله را بکوبد و بوقت حاجت سه درم سنگ از وی با یک قیراط

تخم خشک درم و دو دانگ از چیزی کوفته بکار دارد و با بامداد و شبانگاه بآب و سرکه
غرغره کند و خونی که از تنخع یا بوقت قی کردن بر آید بی خطر باشد **علاجش**
آنست که گل ارمنی و صمغ عربی و گلنار و در شته و اندکی خون سیاوشان و فوفل
همه را خرد بکوبد و بیز و بآب شراب خورد یا شراب به بکار دارد و غذا مزوره
سماق خورد و اما خون که با سرفه بر آید خطر باشد و بیشتر آن بود که با سات افکند
علاجش با آغاز علت آنست که رگ باسلیق کشاید و قرص کهربا خورد و صندل
و گل سرخ بکوبد و بگلاب و سرکه سرشد و بر سینه ضماد کند و اما رتیم بر آوردن
از گلو سببش از آماسی بود که در سینه یا در شش پدید آید و یا از پس خون بر آمدن
گلو باشد **علامتش** آنست که از جایی که مایه علت اندر و باشد گرانی کند و با
که با این علت تب همی باشد **علاجش** آنست که قرص الخشخاش با شیر خرما
بکار دارد و گرده نان گرم را با شیر بز ترید کند و پیوسته از وی همی خورد و خایه
نیم برشت و یرا سود دارد اگر بدین کشیم زایل نشود و ریم بسیار آید تدبیر آنست
که این دارو بکار دارد که آزموده است **صفتش** گل سرخ خشک و کهربا
صمغ عربی و رب السوس و ودع سوخته از هر یکی یک درم سنگ گل ارمنی و الا ...
از هر یکی دو درم سنگ خرچنگ سوخته تخم بهمن از هر یک پنج درم سنگ کثیرا و نشاسته
و طباشیر از هر یکی دو درم سنگ نیم همه بکوبد و لعاب بزر قطونا بسرشد و قرص
کند روز و بهر نوبتی دو درم سنگ همی خورد و غذا حسو خورد که از نشاسته و خشخاش

پس اگر سرفه سخت شود و پشت از خفتن باز دارد و بلغم بسیار از گلو بر آید این حب
را بکار دارد که آزموده است **صفتش** مر و میعه تر و کندر از هر یکی بهری
بستاند افیون چهار یکی از همه بهره همه را بکوبد و بیزد و انده حب کند هر یکی دانگی سنگ
و دو و سه حب از وی بدهن در گیرد و بزیر زبان اندر بدارد که نیک بود و خواب آرد
و سرفه را کم کند و از ترشیا پرهیز کند **سرفه که از خشکی بود** سببش از جهت خشکی
شش بود و از آن جهت که غذاهای خشک بسیار خورده بود چون نمک سوده و مانند این
علامتش آنست که بهنگام سرفه هیچ بر نیاید و بزمستان بیشتر بود و نیز بگرمابه
رود بوقت سیری بتر و دم کوتاه تر بود بمقدار خشکی شش و تن لاغر بود **علاجش** آنست
که گشکاب بروغن بادام خورد و لعاب بزر قطونا و شراب خشخاش بکار دارد
و پوسته بگرمابه شود لیکن بسیار نشیند و غذا شوربا خورد که بگوشت بره پخته باشد
و گر بهنگام خفتن لعاب بزر قطونا و سپیده خایه خورد سودش دارد و گر آب کدو
و آب خیار بطلاب بیامیزد و بخورد سخت نیک بود و این حب پیوسته بدهن اندر دارد
که با پاز مودیم سود داشت **صفتش** رب السوس یک وقیه تخم خیار و تخم
کدو و تخم پر پهن از هر یک هفت درم سنگ همه را خرد بکوبد و بلعاب بزر قطونا و سپیده
خایه سرشته و از و حب کند و بناشتا بدهن در همی دارد و گر با سرفه تب باشد
علاجش آنست که بجای آب شیر خورد و نان گرم بشیر تر کند و همی خورد و در
گرمابه آن هنگام رود که طعام خورده باشد لیکن بسیار نشیند که سود دارد **علت** ...

سبب این حال که از کدی بود از آن باشد که خونی سطبر با آمیزش صفرایی در نایژه شش گرد
آید تا در بر و سینه فرو شود **علامت** آنچه از خون بود آنست که گلو سخت گرم بود
و دم کوتاه شود و پس بخون باشد **علامت** آنچه از صفرا بود آنست که تشنگی کند
و گلو خشک بود و بهنگام حرکت و کاری کردن تیز شود **علامت** آنچه از خون بود آنست
که رگ باسلیق بگشاید و میان دو کتف حجامت کند و تا بتواند شکم نرم کند و بشیره
پرورده و کشکاب که پنج سبوس در وی پخته باشد بکار دارد و بدان گرمه و باب جلاب
غرغره کند و همی خورد و بروغن بادام و جلاب و سرکه که بآب بیامیزد بکار دارد
و بروغنهای سرد بر و سینه نرم کند از مالیدن و گر علت از صفرا بود سببش
بیشتر بلغم سطبر باشد که در نایژه شش فرو شده باشد تا از تیباهای گنج که از سر فرو دا
و نباشد تا سینه فرو شود **علامتش** آنست که اندر بر و سینه خرخر بود
و دم کوتاه شود و بسرفه بهنگام حرکت کردن بلغم سطبر از گلو بر آرد و بهترین شود
علاجش آنست که دو کف حلبه و یمن خرما را با سه من آب بپزد و نیک بجوشاند
تا خرما نرم شود و پس بپالاید و بناشتا بخورد و غذا نخود آب خورد که اسپندان
کوفته در وی پخته باشند و گر با این علت درشتی بر و سینه بود سبوس را بآب تر کند
و بکوبد و بستاند و پس و یرا بپزد و فایند کوفته بر وی بر افکند و تخم رازیانه
و زیره و انیسون در وی کند و بناشتا بیاشامد و از مویز و خرمای شیرین و یرا سود
دارد **علت دیگر که بر سینه بر آید** سببش از آمیزشی گرم بود که در سینه گرد آید باشد

علامت آنچه درون سینه بود آنست که تب پیوسته آید و درد چون تیر همی زند
و اگر بیرون سینه بود حد پیدا بود علاجش آنست که رگ اکحل بگشاید و کشکاب که
عناب و بنفشه پخته باشند بکار دارد و اگر نه بلعاب بزر قطونا و شراب خشخاش خورد
و زان پس حلبه و تخم کتان و آرد باقلی و انجیر خشک را باهم بپزد و آب دهد یا شراب
بنفشه خورد و پس اگر این علت تب سخت بود البته هیچ گرمی بوی ندهد بلکه
کشکاب که اصل السوس کوفته و فایده روی کرده باشد بکار دارد و غذا مزوره
ماش و اسفناج خورد تا شفا یابد علت برسام بدانکه برسام آماسی بود صفرایی تیز
که با خون بیامیزد و اندر گوشها بر کرد آید علامتش آنست که چشمها سرخ بود و چون
دست بر جایگاه علت نهد آماس بزیر انگشتان بدید باشد و تب تیز کند و چون
علت قوی گردد بیهده همی گوید علاج آنچه از خون بود آنست که از آن سو که
درد بود رگ باسلیق بگشاید و زان پس کشکاب با شراب بنفشه بکار دارد و لعاب
بزر قطونا با شراب خشخاش بکار دارد و برگ نیلوفر و بنفشه و گل از هر یکی بهری
بستاند و همه را بآب گرم و روغن بنفشه بسرشد و بر جایگاه علت ضماد کند سخت
نیک بود علاج آنچه از صفرا بود آنست که در وقت رگ بگشاید و جلاب و شراب
بنفشه خورد و اگر طبیعت سخت بود اندکی خیارچنبر با سپستان و عناب بجوشاند
و بامداد بخورد تا شکم نرم کند و البته طعام نخورد الا کشکاب و اگر پس از روز ششم بیمار
را علامتهای نیک بود خطر باشد و اگر علت از سردی بود [illegible]

علامتش آنست که تب نرم کند و بهنگام سرفه آنچه از گلو برآید سپید باشد
و نبض سست باشد علاجش آنست که ناشتا بنفشه پرورده خورد و گلنگبین را
در آب گرم بگدازد و ناشتا بکار دارد و [illegible] نیک بود و بابونه و
اکلیل الملک و نمک [illegible] بر روغن کنجد بجوشانند و بر جایگاه علت ضماد کنند که سود دارد
و اگر شکم سخت بود بحقنه نرم شکم براند و چون علت تا خر آمده باشد [illegible]
و آب نیم گرم اندر نشیند و غذا شوربا خورد و حلواها که بشکر و روغن بادام
کرده باشند و البته باید که طعام بسیار نخورد تا شفا یابد یاد کردن علتهای شش
علت ضیق النفس سببش چون از گرمی بود از زیادتی و چیرگی خون بود یا از صفرا
که در بهری از نایژه شش گرد آید علامتش آنست که نفس متواتر زند و نفس
برآوردن وی آسان تر بود که نفس فرو بردن و بهنگام سرما و جایگاهی
خنک بهتر از آن بود که بگرمابه و جایگاه گرم علاج آنچه از خون بود آنست که
رگ اکحل بگشاید و کشکاب و شراب عناب خورد و [illegible] و از گرمیها
پرهیز کند علاج آنچه از صفرا بود آنست که آب میوها شکم نرم کند و پس این
لعوق بکار دارد که آزموده است صفتش نشاسته و مغز بادام سپید و رب
السوس و تخم بر بهمن و تخم کدو از این جمله را خرد بکوبد و فلوس خیارچنبر را بآب
گرم بمالد و پس بپالاید و با شکر طبرزد بجوشانند تا چون انگبین شود و داروها را
کوفته با وی بیامیزد و پیوسته ناشتا از وی خورد که سخت نیک بود و اگر این حال از خشکی بود

علامتش آنست که تشنه بسیار شود و آواز شش باریک گردد و سر در گیرد [illegible] و نفس
گرم بود خاصه بر و سینه علاجش آنست که [illegible] و روغن بادام [illegible]
باشد بکار دارد و ناشتا و لعاب بزر قطونا و شکر سپید همی خورد و پیوسته شیر [illegible]
بر بر و سینه همی مالد و اگر علت از سردی بود سببش از خلطی سرد غلیظ باشد که اندر نایژه
شش سخت کرده علامتش آنست که از باد گرم کشیدن راحت یابد و از باد
سرد تیز شود علاجش آنست که ناشتا ریاضت کند و شکم براند بحب ایارج فیقرا و حب
الحنظل و غاریقون و تربد تا مایه علت کم شود و غذا گوشت مرغ خورد و نخود آب
پخته یا [illegible] پخته باشد و از شیر [illegible] لطف و یا سود دارد پس اگر علت قوی باشد
این داروها بر سینه ضماد کند که آزموده ایم و بغایت نیکست صفتش کرسنه و حلبه
از هر یکی سه درم سنگ شونیز و بیخ سوسن از هر یکی دو درم سنگ همه را خرد بکوبد
و موم سرخ را بر روغن سوسن بگدازد و این داروها را با وی بیامیزد و بهنگام خفتن
بر سینه ضماد کند و البته نباید که چون طعام خورده بود بخسبد که زیان عظیم دارد
علت آماس شش سببش از چیزی که خون بود که اندر شش گرد آید یا از زیادتی صفرا
یا از هر دو که با یکدیگر آمیخته شوند و اندر شش گرد آیند علامتش آنست که پیوسته
همی سرفد و نیز تب تیز باشد و دم سخت کوتاه شود و گونه روی سخت سرخ بود ۵
علامت آنچه از صفرا بود آنست که تب سخت تیز باشد و تشنگی کند و پیوسته بر و سینه
سخت گرم باشد علاج آنچه از خون بود آنست که رگ باسلیق بگشاید و کشکاب

و لعاب بزر قطونا با شکر خورد و اگر علت قوی باشد بحقنه نرم شکم بباید و زان
پس کشکاب با روغن بادام [illegible] بکار دارد و پوست انار شیرین [illegible] بکند
و اگر شراب خشخاش غرغره کند سخت نیک باشد و آب عنب الثعلب و آب
تخم [illegible] را باهم بیامیزد و از وی بر بر و سینه همی مالد تا گرمی را کم کند و اگر قوت
بیمار ضعیف باشد مزوره خورد و [illegible] و روغن بادام پخته باشد و اگر علت
از سردی بود سببش از بلغم [illegible] باشد که اندر شش گرد آمده باشد یا از نزلهای که
از مغز سر فرود آید بسوی شش علامتش آنست که دم کوتاه کرده و [illegible]
و آب دهن و خیو باشد لیکن نه بسیار و تب سخت نبود و مجس تیز نباشد علاجش
آنست که پخته انجیر خورد و اگر نه گلنگبین با آب گرم بکار دارد و اگر تخم کتان بکوبد
و با انگبین بیامیزد و از وی همی خورد نیک بود و اگر علت قوی بود پخته زوفا
خورد و روغن چلغوزه و روغن فستق بر سینه مالد و غذا شوربا خورد و گوشت
بزغاله با دوایها لطیف پخته باشد و آب مویز و آب انگبین و پخته این جمله منفعت
عظیم دارد و اگر روغن سوسن و موم سرخ را باهم بگدازد و کتیرا کوفته با وی بیامیزد
تا چون مرهم شود و از وی بر سینه همی مالد منفعتی عظیم دارد و شفا یابد علت سل
بدانکه سل بتازی ریش شش خوانند و او بیشتر از پدران و جدان بمیراث
رسد بفرزندان و سببش از تبهاء تیز بود که اندر شش گرد آید یا در سینه یا از
[illegible] اگر در سینه [illegible] شش گشاید و زان پس ریش گرده [illegible] در همه سینه [illegible]

با درجلد بر و سینه با ازپس زکام و نزله بسیار بود و از سرفه که بدراز کشد علامتش
آنست که تن لاغر و باریک گردد و بناوام تب نرم همی باشد و سرفه کند و ریم از
گلو برآید علامت ریشی سینه آنست که تب گرم و دم کوتاه شود و بر و سینه
درد کند و بخشک سرفد و پایها آماس گیرد و شهوت غذا نبود علاجش باغاز
علت آنست که رگ باسلیق کشاید از انسو که در دل اندر و بود و اگر قوت قوی باشد
پخته خیار چنبر شکم براند و بنفشه و عناب گرکانی و سپستان و ترنجبین و فانید
هر روز اندک اندک همی خورد و اگر اندر بر و سینه خشکی بود آنست که آب لسان الحمل
بخورد با روغن بنفشه و بهنگام خفتن بزرقطونا و صمغ عربی و گل رمنی با لعاب به دانه
بکار دارد و اگر خرچنگ را سر و پایها بیفکند و بآب خاکستر بشاند و زی در آغاز
و زان پس بآب خوش وی را بشوید و بجلاب بپزد و از و نیم گرم همی خورد سخت
نیک بود و نگاه دارد که درین علت شکم نرم کند تا بیمار ضعیف نگردد پس اگر شکم نرم
شود این قرص بدو دهد که آزموده است صفتش صمغ عربی و طباشیر و گل
ارمنی و گلنار از هر یکی یک درم سنگ کتیرا و نشاسته و تخم پرپهن از هر یک یک
درم سنگ همه را بکوبند و بلعاب بزرقطونا سرشته و از و قرص کنند و بهنگام حاجت
دو درم سنگ از و بکار دارد و اگر تب قوی باشد زرده خایه بدو دهد و شیر بز و شیر
گاو که بجلاب گرده باشند و ماهی تازه خورد بریان کرده و آب باقلی بروغن بادام
این جمله وی را نیک بود و هر روزی دو بار بآب زن نشیند و چون بیرون آیدش

رابروغن بنفشه بمالند و چون تب قوی باشد کشکاب خورد و چون ساکن شود نیم
خوش خورد و بهترین داروها مر ورا شیر باشد و از شیرها شیر زنان بهتر باشد پس از
شیر خر و گر زنان با شیر خورد سر سود دارد و بدانکه سبب دیرتر به شدن این علت
آنست که شش خانه دم زدن است و از جنبیدن بنا باید و ریش که علاج کنی
لا بد است و یا از آرامش باز دارند و کار کند و او را پر اند و درست کند و
شش را از جنبش آرام نباشد و بدین سبب علاج دشوار بود و دیگر سبب آنست که
شش خانه بلغم است و دایم تری در و گرد آمده باشد و ریشی را تا خشک نکنی درست
نشود و او را بهیچ حال خشک نتوان کردن و نیز که دارو باو نرسد از دوری راه پس
بدین سببها این علت سخت صعب و دشخوار بود و چون با سل تب باشد صعب
تر بود زیرا که این هر دو علت مخالف یکدیگراند از انکه مرتب را همه چیزها سرد و تر
باید تا تب کم شود و مر ریشی شش را همه چیزها گرم و خشک باید تا درست شود
و از این سبب علاج کردن دشوار بود زیرا که هر چه تب را سود دارد ریشی شش را
زیان دارد و بر عکس این پس بحکم واجب است که تحت تب را زایل
کند و گر علت کهن و قوی گشته هرگز علاج نپذیرد باب دوازدهم
در علتهای دل و پهلو بدانکه علتهای دل از دو نوع باشد نوعی آنست که وجود
علتش از ذات دل بود چنانک درد دل که از گرمی بود یا از خشکی یا از سردی
یا از تری مزاج وی باشد و کوبیدن دل که وی را خفقان خوانند و از ضعیفی دل بود

دوم نوع آنکه بر وجود علتش از سببهای دیگر بود چنانک بیهشی که از استفراغ بود یا از امتلا
یا از بدگشتن مزاجش یا از سبب بیماریهای دیگر باشد و اما علت پهلو چنان باشد که
آماس پهلو که درون پهلو پدید آید که بتازی وی را ذات الجنب خوانند و ما اکنون
سبب و علامت و علاج هر علتی را اندرین باب مختصر یاد کنیم که برخواندن و آموختن آسان بود
درد دل که گرمی مزاجش بود سببش از بسیاری خوردن غذاها گرم باشد یا از
رنج رسانیدن تن را در کارهای دشوار علامتش آنست که بر و سینه سخت گرم بود و
نبض تیز و بزرگ باشد و تب پدید نکند علاجش آنست که بر دست چپ رگ باسلیق
کشاید یا در میان دو کتف حجامت کند و زان پس قرص کافور را بآب انار بکار دارد
و پیوسته کشکاب خورد با آب انار شیرین و ترش و گر گل ارمنی و کشنیز خشک از هر یکی
درم سنگ با طباشیر و کهربا از هر یک نیم درم کافور یکدانگ همه را خرد بکوبد و با دوغ بیاشامد
و بخورد منفعت عظیم دارد پس اگر با این علت تب باشد انار با خورد که بروغن بادام
پخته باشند و گر تب نباشد مرغ بچه بغوره خورد و گر این علت تابستان بود باید که
بجایگاه سرد آرام گیرد و بزیر وی برگ بگسترند و پیرامنش بویهای خوش بنهند چون
شاسپرم و نیلوفر و گل و صندل و گلاب و آنچ بدین ماند و پیوسته بآب حی العالم رکو
را تر کند و بر سینه نهد شفا یابد درد دل که خشکی مزاجش بود سببش از رنج و تعب
بسیار بود یا از بسیار خوردن غذاهای خشک علامتش آنست که مردم لاغر و باریک
گردد و نبض سخت بود یعنی چون زه کمان کشیده و پیوسته همی جهد علاجش آنست که

پیوسته شیر زنان با شیر خر خورد و گر با خشکی نشان گرمی بود کشکاب خورد و لعاب
بزرقطونا و شراب بنفشه بکار دارد و گر رکو را بگلاب و روغن بنفشه و روغن کدو
تر کند و بر و سینه نهد سخت نیک بود و غذا ماهی تازه خورد که بروغن بادام قلیه کرده
باشند و اگر با سست ترش یا رب سیب یا آب خیار از بی حلیه هر کدام که خورد و یا سو
و صندل و کافور و گلاب را بیخ سرد کند و رکوی را بدو تر کند و بر و سینه نهد و آب
سرد باید که خورد و بجایگاه خنک نشیند و گر با این حال تب باشد پیوسته کشکاب خورد
و اگر تب نبود شیر خورد و بآب زن اندر نشیند و موم روغن بنفشه بر سینه مالد
درد دل که از سردی مزاجش بود سببش از بسیار خوردن طعامهای سرد باشد
یا از دیر خوردن غذا بود علامتش آنست که مرد کاهل بود و تازگی از وی
بشد باشد و سینه گرم نبود و نبض کوچک و نرم باشد علاجش آنست که شراب
سیب خورد که در و مشک کرده باشند و گر نه پوست ترنج کوفته و مصطکی را بگلاب
جوشیده بپالیزد و بخورد که منفعت دارد و گر سیسنبر و مرزنگوش را در روغن
یاسمین و موم سرخ را هم بپالاید و چون مرهم کند و پیوسته بر و سینه را بدو همی مالد
منفعت دارد و تا تواند از خوردن آب سرد پرهیز کند پس اگر بدین بهتر نشود صواب
در آنست که گوارش عنبر بکار دارد و غذا مرغ بچه خورد و مطجنه که با دویهای لطیف
پخته باشند و اگر قسط و سعد و زنجبیل و دارچینی و قرنفل و بلک مود خرد بکوبد و با
آب سیب بپالیزد و از و بر دل ضماد کند سخت نیک بود و گر کبوتر بچه قلیه کرده باشند

و زرده خایه خورد هم سود دارد علت درد دل که از گرانی مزاج بود سببش از
خوردن غذای تر بود که بی اندازه خورد و از تن آسانی و حرکت ناکردن علامتش
آنست که مجس دیر جهد و بزیر انگشت نرم بود چنانک انگشت در وی فرو میشود
علاجش آنست که نخست یان شکم نرم کند وگر دارو خوردن نتواند حقنه بر شکم
بمالند و پس گوارش عنبر و گلاب و مصطکی و عود ما به درم سوسن بیامیزد
و بکار دارد و گر نه سداب و کرفس بیاو اکا به بیامیزد و بکار دارد و اندکی خمر
در وی کند که نیک باشد و غذا گوشت تیهو یا جوجه و گنجشک که با نگاه قلیه کرده باشند
بخورد و دیگر نه پیر کر بیزد و لختی پلپل و کرویه و دارسینی در وی کند هم نیک باشد
و کشتی و حرکت کردن وی را سخت نیک بود و از غذا اما که تری کند البته نباید
خوردن چون شیر و ماست و ترید و میوهای تر و آنچه بدین ماند علت کوفته دل
سببش چون از گرمی بود از چیرگی خون بود یا از صفراء تیز که با خون بیامیزد
و اندر پرده دل گرد آید یا از سبب آماسی که در پرده اش پدید آید یا از ضعف
دل باشد علامتش آنست که بر سینه گرم باشد و مجس تیز و گونه سرخ باشد
علامت آنچه از آماس بود آنست که دم کوتاه شود و بیمارش بسیار شود
و تا به ... کند علاجش آنست که رگ باسلیق کشاید و به دو سه بار خون
بردارد و کشنیز خشک و گل طباشیر از هر یک یک درم بستانند و همه را خرد بکوبند
و با آب بخورد که سود دارد و گرده درم کاهو را بکوبند و اندر ده سیرهایت کا...

غرغا

غرغاره کند و بخورد که منفعت دارد و پیوسته شراب سیب خورد پس اگر علت
قوی باشد و بدین زایل نشود قرص کافور با آب سیب بیامیزد و بخورد
و گر نه این دارو بکار دارد که آزموده است صفتش گاوزبان یک درم
و گل سرخ یک درم و گل ارمنی از هر یک دو دانگ کشت یمانی بریان کرده دو دانگ
و نیم همه را بکوبد و با آب انار ترش شیرین بدو بار بخورد و غذا از مرغ با امرود بجه
خورد و گر علت از سردی بود سببش از بلغم یا از تری مایی بود که در پرده دل گرد آید
یا از بخاری سوداوی یا از آماسی بود که در پرده دل پدید آید علامتش آنست
که مجس نرم بود و بر سینه گرمی نکند علامت آنچه از آماس بود آنست که
دم کوتاه شود و مجس متواتر جهد علاجش آنست که قرنفل و مصطکی و کشنیز
خشک از هر یک بهری بستانند آنگه و با درنج و نوبه و گاوزبان از هر یکی دو بهر جمله را
بکوبد و با انگبین صافی بسرشد و هنگام حاجت از وی دو درم بکار دارد و گر نه
این سفوف بکار دارد نیک بود صفتش پوست ترنج خشک و کهربا از هر یک
دو دانگ سنگ میان خرد یک دانگ بلنگمشک یک مثقال بادرنجبویه دو درم همه را
بکوبد و با آب مویز بسرشد و بکار دارد و بر سینه را غالیه بمالد و مشکی خوش
بوی و زرده خایه خورد علاج آنچه از بخار سوداوی بود آنست که فرزنجاو ملک
مرزنگوش خشک را بکوبد و با آب گرم بیامیزد و باری چند ناشتا از وی
بخورد و علاج آنچه از آماس بود آنست که گوارش عنبر خورد و این داروی دیگر

بیازمودیم این علت را سخت نیک بود صفتش بلنگمشک و عود هندی
و قرنفل و میان خرد از هر یکی نیم درم کهربا و پوست ترنج و گل از هر یک سه دانگ
مشک نیم دانگ جمله را خرد بکوبد و با انگبین صافی بسرشد و هنگام حاجت از وی
سه درم بکار دارد بیهشی که از استفراغ بود سببش از خون آمدن بسیار بود که از
بینی یا از بواسیر یا از شکم رفتن یا از عرق بسیار که از تن بیاید و مانند این
علامتش آنست که بیهشی بعد از استفراغ ... این چیزها بود که یاد کردیم
علاجش آنست که گلاب سرد کرده بر رویش بزند و گر گلاب نبود آب
سرد و ساقهایش سخت ببندد و بویهای خوش بنزدیکش بنهند چون صندل و گلاب
و کافور و عود و آنچه بدین ماند و گر شاسپرم و بنفشه و نیلوفر نهند هم نیک بود
پس اگر استفراغ از سبب حیضه بود آب سرد باری چند بر رویش زنند و اگر
از شکم رفتن بود تدبیر آنست که بگرمابه با آب نیم گرم ویرا بشویند و گر سبب قی آمدن
بود علاجش آنست که ساقهایش را سخت ببندد و پایهایش را نیم نرم بمالد
و شیافه ... زیر بگیرد و گل خشک و لختی صندل سپید و گلاب را بهم بسایند و بر
معده ضماد کنند و گر استفراغ از جهت عرق بسیار بود تدبیرش آنست که گلاب
سرد کرده بر رویش زنند و پس موی و پشت را بگلاب بزند و چون سرد
شود اندامهایش را بمالند و بجایگاهی خشک ویرا بخوابانند و سپرغمها و بوی
خوش بنزدیکش نهند و گر سبب این حال از خون آمدن بینی بود علاجش آنست که

بازو پایهاش

بازو پایهایش و پا بیاید ... سخت ببندد و هر دو دارو ها که در فصل خون آمدن از بینی یاد کردیم
بکار دارد و شفا یابد بیهشی که از امتلا بود سببش از تری رگهای تن بود یا از
آمیزشها و فاسد یا از تری مغز بود و از جهة بهری از آمیزش یا از تری معده بود از جهة طعام
بسیار خوردن علامتش آنست که این حال از پس تخمه بود یا از تری رگها
علاجش آنست که با این حال تب نباشد در گرمابه با آب نیم گرم بشوید و گر با
علت تب بود سکنگبین خورد و که سببش از صفرا بود و گر در معده گرد آید گلاب
کرده بر رویش زنند و آب نیم گرم و سکنگبین قی کند و از پس انار ترش و
و سیب ترش شیرین خورد و پس اگر قی کردن نتواند شافی بجوید بگیرد و افسنتین
کوفته و شکر را با آب بجوشانند و باری چند بخورد و بصندل و گلاب معده را ضماد
کند و گر در معده بلغم بود آب شبت و ترب و نمک قی کند و پس تخم کرفس و انیسون
و تخم رازیانه کوفته را با آب انار بیامیزد و بکار دارد و دست و پایهایش را
مالیدن دهد و بودینه را با آب بجوشانند و باری چند از وی با شکر بخورد و غذا
هرچند کمتر خورد بهتر بود و گر این حال زنان را از جهة اختناق زهدان بود تدبیرش
آنست که گلاب بر رویش زنند و روغن بودینه و سعتر را با آب بپزند و
آبش را بپالاید و با شکر از وی بخورد و دانگی دو جاوشیر ... بینی وی فراز ... تا هشیار
باز آید بیهشی که از بد شدن مزاج دل بود سببش آنست که مزاج دل از ناگاه
متغیر شود یعنی که از حال اعتدال بگردد علامت تری و خشکی و گرمی و سردی ویرا پیدا...

ازین

باد کرم **علاجش** چون از گرمی بود آنست که گلاب سرد کرده با آب سرد بر روی
و بر سینه وی بریزد و چون [illegible] آید سکنکبین و شراب غوره [illegible] از طعام نگاه
دارد و [illegible] چیزهای خورد که با بادران یا آب غوره پخته باشد و گر سبب این
حال [illegible] [illegible] آنست که پیش از تب وی را بگلاب و سپیخته تر کرده
باشند [illegible] شراب سیب و آب [illegible] با بید [illegible] و نگاه دارند و پایها
بمالند و کف پایش را بمالد و گر این حال در آغاز نوبت تب آید نار آب انار
[illegible] شیرین بر کند و بخورد که منفعت دارد و بیهشی که از سبب بیماریها بود چون
بدید آن علت را از تن زائل کند ازین علت هم شفا یابد **علت ذات الجنب** بدانکه
علت ذات الجنب تازی آماسی بود که درون پهلو پدید آید و سببش چون از گرمی بود
آنست که از بسیاری خون یا از تیزی و چیرگی صفرا باشد که قوت طبیعت وی را
در پهلو دفع کرده باشد **علامت** آنچه از خون بود آنست که گونه اش سرخ باشد
و نفس سر بود و دم کوتاه شود و ما دام همی سرفد **علامت** آنچه از صفرا بود آنست
که درد پهلو همی کند و چون تیز بمیزد و تب تیزتر از آن بود که از خون باشد **علاج**
آنچه از خون بود آنست که از آن سو که درد کند رگ باسلیق بگشاید و گشکاب و
[illegible] پرورده خورد و گر شکم سخت بود با آب میوه ها نرمش کند و گر درد صعب
و بی آرام باشد [illegible] آنست که [illegible] و بابونه و خطمی از هر یک یک کف
بستانند و جو را بروغن بکنجد و آب بنیر [illegible] بجوشانند و زآنش هم گرمش کند

و [illegible] بنگاه علت ضماد کند سود دارد **علاج** آنچه از صفرا بود آنست که هم رگ
باسلیق بگشاید لیکن از آن جانب که درد بود و گر شکم سخت بود با آب میوه ها بجای
و بنفشه [illegible] گرداند و گر [illegible] شوند بحقنه نرم شکم را نرم کند خطمی و گل
سرخ و بنفشه و آرد جو و بابونه [illegible] هم بپزد و بر جایگاه درد ضماد کند و هم سپید
با روغن بنفشه [illegible] سرشته بر جایگاه بمالد و لعاب بزر قطونا [illegible]
و گشکاب که اندر وی خرخشک پخته باشد [illegible] و [illegible] سود دارد [illegible]
و اسفاناج خورد که بروغن بادام پخته باشد و سرشته آب حی العالم بر سینه مالد تا شفا
یابد و نباشد که این علت از نوادر از سردی بود و سببش از چیرگی بلغم بود یا از خون
سوخته که اندر پردهای پهلو گرد آید و با آماس شود **علامت** آنچه از بلغم بود آنست
که درد نرم نرم کند و تشنگی بود و آنچه از گلو بر آید سپید بود **علامت** آنچه از
خون سوخته بود آنست که دهن خشک باشد و زبان درشت بود و آنچه از گلو
بر آید سیاه بود **علاج** آنچه از بلغم بود آنست که بحقنه تیز شکم نرم کند و البته
نباید که رگ گشاید و سکنگبین نیم گرم بکار دارد و غذا نخود آب خورد که بروغن
بادام پخته باشند و پیوسته بر وی سینه را بروغن بمالد و در گرمابه با آب زن
نیم گرم بنشینند تا مایه علت را بپزاند و البته آب گرم بر سر نریزد که زیانش دارد
و گر علت قوی باشد فلوس خیار چنبر [illegible] در آب زیره بگدازد و ناشتا بخورد تا تر و دی
مایه علت بپزد و آماس را بگشاید و پیوسته سکنگبین عکری با آب گرم خورد و گر

معده [illegible] [illegible] [illegible] آب فرغار کند و ناشتا [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] بود و گر موم سپید را بروغن خیری بگدازد و از و بر وی سینه همی مالد سود دارد
علاج آنچه از خون سوخته بود آنست که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] آرد گندم و شکر [illegible] بروغن بادام پخته [illegible] باری چند [illegible] [illegible] نگاه
دارد که منفعت دارد و گر حلبه و تخم کتان با آب بپزد و پوسته بر جایگاه علت ضماد
کند سود دارد و گر کوفته و [illegible] با آب [illegible] و از و پیوسته همی خورد و اگر
در آب نیم گرم نشیند و پس جایگاه علت را بموم و روغن بمالد نیک باشد و غذا
شوربا خورد و نخود آب تا شفا یابد **باب سیزدهم در علتهای مری و معده**
بدانکه مری از زیر کام تا بدهن معده بود و گذرگاه طعام بروست و علتهایش
چنانست که درد مری که از گرمی بود یا از سردی یا از خشکی یا از تری فراخش یا
[illegible] بی که از گرمی بود یا از سردی و علتهای معده از دو نوع بود یکی آنکه وجود
علتش در دهن معده بود که بتازی وی را وجع الفواد خوانند و گل رنج خوردن و شهوت
[illegible] از [illegible] ناکردن طعام که از جهت خلطی بود که در دهن معده گرد آید دوم
آنکه وجود علت در جرم معده باشد چنانکه آرزو ناکردن طعام که از جهت
معده بود و ناگواری طعام و بدگواری و ضعف معده و سیر ناشدن از طعام
که بتازی وی را شهوة الکلبیه خوانند و تشنگی و آب خوردن بسیار و هیضه و تخمه و
خون بر آوردن از معده و قی کردن و هیضه [illegible] بسیار که بتازی وی را [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] که در معده افتد و فراق که از استسقاء بود یا از استعداد
و درد معده [illegible] آماس معده که انگه می بود یا از سردی یا و [illegible] معده و خون [illegible]
اندر معده [illegible] [illegible] و خون اندر [illegible] بسیار رود تری که اندر دهان معده گرد آید
و [illegible] و آن شکم [illegible] کرم را از کشد و [illegible] معده تا اکنون سبب و علاج این
علتها بترتیب اندرین باب مختصر بیان کنیم چنانکه بوجه آسان و آموختن آسان
شود انشاء الله **یاد کردن علتهای مری علت و درد مری** که از گرمی بود یا از سردی
سببش چون از گرمی بود از خوردن غذاهای گرم بود یا از جای بیک داشتن
و تعب بسیار **علامتش** آنست که تشنگی کند و چون سرد بها خورد آسانی یابد
علاجش آنست که جلاب و آب خربزه هندی خورد و گرنه لعاب بزر قطونا
و تخم [illegible] اندک اندک همی خورد زیرا که دارو را اندر مری هیچ درنگ نبود و گر
بزودی فرو شود پس باید که دارو که از بهر وی خورد اندک اندک خورد تا
منفعت بیشتر باشد و پس صندل و گلاب و لختی کافور را بهم بسایند و در میان دو
کتف ضماد کند و گرنه برگ کتان آب کاسنی و آب پرپهن و حی العالم تر کند و در
میان دو کتف ضماد کند و باری چند همچنین کند که سود دارد و غذا مزورهای انار
دانه یا غوره خورد که بروغن بادام پخته باشند و از رنج و تعب بانگ داشتن
بسیار کند و اگر از سردی بود سببش غذاهای سرد و از تن آسانی بود و حرکت
ناکردن **علامتش** آنست که تشنگی نکند و از خوردن آب گرم آسانی یابد

علاجش [illegible] شوربا که در وی دارچینی و شبت کرده باشند اندک اندک باشتا
بیاشامد و کرفس و انیسون و تخم بادیانه را آب بجوشانند و نیم کرم و یرا اندک
اندک می خورد و اگر سنبل و انیسون و شبت را بجوشانند و [illegible] را با وی بیامیزد
[illegible] باری چند بآسانی [illegible] خورد [illegible] علت [illegible] سخت نیک بود و کر میان
دو کتف را از روغن نرکس بار و غن [illegible] بمالد منفعت دهد پس اگر بدین زایل
نشود تدبیر آنست که افسنتین و صبر و مصطکی و سنبل را بآب کرم سبر شد و در میان
دو کتف ضماد کنند درد دل از خشکی یا تری بود سببش چون از خشکی بود از
خوردن چیزهای خشک بود و از رنج و تعب و حرکت کردن بسیار علامتش
آنست که دهان خشک بود علاجش آنست که شراب بنفشه یا شراب
نیلوفر با روغن بادام خورد و کرنه لعاب به دانه یا لعاب بزر قطونا با شکر
سپید اندک اندک می خورد و کر شیر خر یا شیر بز که هنوز کرم باشد باری چند بخورد
منفعتش دارد و حسو که آرد کرده و شیر بز کرده و بیانک بود و غذا شوربا
خورد که بکوشت مرغ بچه باشند و پیوسته میان دو کتف را بروغن بنفشه
و روغن کدو همی مالد و کر برک خود پرست و برک خطمی را بروغن بنفشه
بسایند و در میان دو کتف ضماد کنند سود دارد و کر از تری بود سببش از
بسیار خوردن چیزهای تر بود یا از بن آسانی یا از آمیزشی بلغمی بود که در معده
باشد علامتش آنست که آب در دهن بسیار کرد آید و پیوسته خیو همی اندازد

علاجش آنست که یک مثقال کل خشک کوفته را بآب کرم بیامیزد و از وی اندک
اندک می خورد و پس اگر بدین زایل نشود تدبیر آنست که [illegible]
[illegible] باشد و آب بسیار خورد و [illegible]
و غذا از مرغ بچه خورد [illegible] علاج [illegible] سبب [illegible] بود
که [illegible] آب شبت و ترب [illegible] قی کند تا معده از مایه علت پاک شود علت
آماس مری سببش چون از کرمی باشد از چیزی خون باشد یا از صفرا که بروی
غالب شده باشد و پس وی را آماس کند علامتش آنست که تب باشد
و تشنگی سخت کند و میان دو کتف دردی عظیم کند علاجش آنست که رک
اکحل بکشاید و پس انار ترش شیرین با جلاب بیامیزد و از و اندک اندک
همی خورد و کرنه آب تخم پرپهن و آب کاشنی با شکر بکار دارد و کلکاب باشد
بنفشه خورد که نیک باشد و کر فلوس خیار چنبر دار آب کاشنی بکدازد و
روغن بنفشه با وی بیامیزد و از وی بآسانی همی خورد منفعتی عظیم دارد
و اکر صندل را بآب کاشنی و آب کشنیز تر بساید و از و در میان کتف بمالد
سود دارد و اکر آرد جو و خطمی و بنفشه و بابونه و اکلیل الملک بآب کرم
سبر شند و در میان دو کتف ضماد کند سخت نیک بود و غذا حسو خورد که از
آرد سبوس و با قلی و شکر و روغن پخته باشند آماس مری که از سردی بود
سببش از بلغم یا دقیق بلغم بود یا از چیزی سوداوی بود که وی را آماس کند علامتش

آنست که درد کمتر بود و در میان دو کتف کرانی کند علاجش آنست که آب شوربا
که در وی شبت و انیسون پخته باشند اندک همی خورد و کر جلبه و تخم کتان [illegible]
را بآب بپزد و آنرا [illegible] بیامیزد و از و پیوسته اندک همی خورد [illegible]
روغن بنفشه در میان کتف بمالد نیک بود و کر [illegible] بهتر شود بابونه و جلبه و اکلیل
الملک [illegible] را بآب انجیر پخته بسر شند و در میان دو کتف ضماد کند و غذا نخود آب
خورد و شوربا بکوشت بچه خورد تا شفا یابد یاد کردن علتهای دهن معده علت
دهن معده [illegible] یا از سردی سببش چون از کرمی بود آنست که از خوردن
چیزهای کرم بود که بسیار خورده باشند یا از رنج و تعب بسیار و کم غذایی علامتش
آنست که تشنگی کند و چون دست بر جایگاه علت نهند کرم بود و از خوردن
آب سرد و چیزهای سرد که بروی نهند آسانی یابد علاجش آنست که
آب انار ترش شیرین و شراب غوره خورد و این سفوف بکار دارد که
نیک است صفتش تخم پرپهن و تخم خیار پوست کنده و کل خشک از هر یک یک درم
طباشیر و زرشک و صندل سپید و کشنیز خشک که در سرکه و یا آغشته باشند و نانخواه
خشک از هر یک نیم درم عود هندی دانکی و نیم کافور نیم دانگ جمله را خرد بکوبند
و مثقالی از وی با شراب سیب یا شراب بکار دارد و اگر شراب غوره خورد و یرا
هم سود دارد و کر تراشش کند و صندل را بآب کاشنی و کلاب و آب کافور
بساید و [illegible] بیامیزد و بر جایگاه علت ضماد کند و غذا مرغ بچه بار دان

[illegible] یا سماق خورد تا شفا یابد و اگر از سردی بود سببش از بسیار خوردن چیزها بود که
[illegible] باشد یا از کم غذایی بود علامتش آنست که نبودن سر
بود [illegible] طعام کم بود [illegible] سخت شود علاجش آنست که بنا شتا
کلکنجبین و مصطکی خورد و مورد و کل خشک و بابونه را بآب کرم بسرشد و بر جایگاه
علت ضماد کند و کر انیسون و مصطکی کوفته را با کلکنجبین بیامیزد و روزی چند ناشتا
بخورد منفعت عظیم دارد و کر [illegible] بیامیزد تا بید کند و بکار دارد سود دارد و غذا
شوربا و نخود آب خورد که با وی کرم لطیف پخته باشند و پیوسته جایگاه علت
را بروغن شبت با روغن خیری همی مالد و از طعام سرد و کران پرهیز کند شفا یابد
علت جستن دهن معده بدانک این علت را بتازی وجع الفواد خوانند از جهة آنک
مایه علتش نزدیکی دل بود و نیز باشد که مایه علت بنهان نزدیک دل بود و سببش
از آمیزشی صفراوی بود که در دهن معده کرد آید و چون چیره کردد وی را همی کزد
کزیدنی سخت علامتش آنست که چون علت قوی بود بیمار بیهوش کردد
و دست و پایش سرد کردد و از صعوبت درد آرامش نبود و چون علت بدرد
کشد و تیمارش ندارند بیمار هلاک شود علاجش آنست که سکنجبین و آب
نیم کرم قی کند تا مایه علت زایل شود پس اگر عادت تیمار قی کردن نبود آب
آلو و آب خرما هندی شکم نرم کند و آنکه پس معده را بشراب سیب قوی دارد
و آب انار ترش شیرین با کلکاب بیامیزد و همی خورد پس اگر شکم سخت بود بخته

نرم شکم براند و اگر سرماگ انگور را خرد بکوبد با بادام کرده بیامیزد و برهد ...
ضماد کند منفعت دهد و غذا از مرغ ناردان خورد که بروغن بادام پخته باشند و ...
کر این علت با دران خلط سوداوی افتد **علامتش** آنست که بوقت قی کردن سو ...
بر آرد و معده سخت گرم نباشد و از که میها خوردن آسانی یابد **علاجش** آنست
که پخته افتیمون خورد تا معده از بدیه علت پاک گردد و از آن پس افتیمون کوفته با
گلنگبین بکار دارد و گر عود و مصطکی و قرنفل را بگلاب بجوشانند و بروقتی از وی
اندک اندک همی خورد که نیک بود و گر تخم کرفس و انیسون و مصطکی را با آب بجوشانند
و ناشتا از وی همی خورد سخت نیک بود و گرنه تخم کرفس و گر بدین زایل نشود
تدبیر آنست که مسک دارو خورد تا شفا یابد **علت گچ و گل خوردن و شوره دیوار**
بدانک سبب این علت یکی مر زنان آبستن را افتد و دیگر کسانی را که اندر دهن
معده ایشان آمیزشها بد گرد آمده بود و چیره گشته **علامتش** آنست که پیوسته
بخوردن گل گراید و گچ و شوره دیوار و زکال و چیزها که ترش بود **علاجش** آنست
که با آب شبت نیم گرم قی کند تا معده پاک شود و از آن پس تخم کرفس و انیسون
و پودینه خشک از هر یک نیم درم بستانند و همه را خرد بکوبد و ناشتا بخورد و گر
زیره کرمانی و نانخواه و مصطکی از هر یک بهری بستانند و جمله را بهم بیامیزد و بکوبد
میخواهد و آبش فرو برد منفعتی عظیم دارد و گرنه زیره کرمانی و نانخواه از هر
بهری بستانند و سرد و را خرد بکوبد و سرد و را بامداد ناشتا از وی لختی بدهن بر افکند

وفرو خورد که سخت نیک باشد ... آنست که گوارش عود
خورند و گوارش به خوکیرند و گوشت مرغ فربه و تذرو بزغاله که بریان کرده باشند
با سکنجبین خورد و در سیری قی کند چنانک معده را رنج نرسد و از آن پس اندک مایه سپید
و پیاز خورد که تا تیش ... **علاج** ... **آرزو ناکردن طعام** ... خلطی بود که در دهن
معده گرد آید اگر این علت چون از گرمی بود از زیادتی صفرا باشد که اندر دهن
گرد آید و آن بیمار اگر در دهن معده آتشی چیره کند و آرزوی طعام ...
علامتش آنست که تشنگی سخت کند و خواب نیاید و دهن تلخ بود و معده
گرم باشد **علاجش** آنست که ماهی تازه و کلم و کشکاب بسیار خورد تا معده
پر شود و پس آب نیم گرم قی کند تا معده پاک شود و چون باری چند قی کرده
باشد شراب انار با شراب غوره بکار دارد و پس اگر شکم سخت باشد ...
نرم کند و غذا از مرغ ناردان خورد و صندل سپید و سنج و گل خشک را بگلاب
نیک بسایند و بر معده ضماد کند و گر بدین زایل نشود تدبیرش آنست که پخته
هلیله زرد شکم براند و پیوسته انار ترش شیرین همی خورد و گر علت از سردی
بود سببش از بسیاری بلغم لزج باشد یا بلغم شور که دهن معده را سست کند
یا از چیرگی سودا بود که بدید آرد **علامتش** آنست که پیوسته خواهش آید چیزها
بسیار اندازد و طعم دهن ... **علامت** آنچه از سودا بود آنست که قی
ترشیده کند و طعم دهن ترش باشد **علاج** آنچه از بلغم بود آنست که نخست شکم را

و قی کند بآب شبت و سکنجبین نیم گرم تا معده پاک شود و پس گلنگبین کهن بکار دارد
و هلیله پرورده ... و غذا از گوشت ... باکبوتر بچه خورد ... **علاج**
آنچه از سودا بود آنست که بآب پخته شبت و شراب سکنجبین ... قی کند پس اگر
سودا ... قوی باشد و گر بدین زایل نشود تدبیر آنست که پخته افتیمون
شکم براند و غذا از گوشت مرغ بچه خورد که بزیره باکره باشند تا تواند تن را
رنجانم تا شفا یابد **... علت آرزو ناکردن طعام** اگر از
گرمی بود سبب این علت چون از گرمی بود از گرم گشتن مزاجش بود یا از بسیار
خوردن غذاهای گرم و سبب خشکی وی هم برین قیاس بود **علامت** آنچه از گرمی
بود آنست که تشنگی کند و دهن خشک بود و پیوسته بآب سرد میل کند **علاجش**
آنست که پیوسته کشکاب و آب پرپهن با سکنجبین بکار دارد و انار ترش
شیرین همی مکد و گر علت سخت باشد قرص کافوری و رب سیب را با آب سرد
بیامیزد و ناشتا بخورد و صندل و گلاب و حی العالم بر معده همی مالد و پیوسته
کاسنی با سرکه همی خورد و آب غوره و ماست گاو و دوغ این جمله سود دارد
و غذا از مرغ ناردان یا غوره خورد و ماهی تازه که بسرکه پخته باشند **علاج**
آنچه از خشکی مزاج معده بود آنست که پیوسته کشکاب با روغن بادام یا روغن
کدو خورد و شیر خر با شکر خورد سود دارد و حسو که بروغن بادام پخته باشند
نیک بود و پیوسته بگرمابه شود لیکن بسیار نشیند و موم روغن که از روغن بنفشه

کرده باشند پیوسته بر معده می مالد و غذا از مرغ بچه بریان کرده خورد و غوره با گوشت بزغاله ... باشد هم خورد ... **علت آرزو ناکردن طعام** که از سردی وی
معده بود سببش آنست که جرم معده سرد گشته باشد از جهت آنکه چیزهای سرد
بسیار خورده بود و سبب ... مزاجش هم برین قیاس ... **علامت** آنچه از سردی
معده بود آنست که تشنگی نکند و پیوسته چیزهای گرم گراید **علامت** آنچه از تری
معده بود آنست که خیو بسیار اندر دهن معده گرد آید **علاج** آنچه از سردی
مزاج معده بود آنست که ناشتا گلنگبین کهن خورد و مصطکی و عود در آب
بپزد و از آن آب اندک اندک همی خورد که منفعت دارد پس اگر علت قوی باشد
و بدین زایل نشود تدبیر آنست که مشک دارو باسخته بیامیزد و بخورد و غذا
کبوتر بچه یا گنجشک خورد که بنخود آب پخته باشند **علاج** آنچه از تری مزاج معده
بود آنست که گوارش عود و عنبر با سکنجبین و آب بکار دارد و گونه ایی
بخورد که ناویر آزموده ایم منفعت تمام دارد **صفتش** زیره و تخم کرفس و انیسون
و سعتر و نانخواه و پودینه و مصطکی از هر یک بهری بستانند و همه را خرد بکوبد
و پیوسته از و ناشتا اندک اندک همی خورد و گر سبب این علت از بلغم لزج باشد
تدبیر آنست که اذین دارو بکار دارد که آزموده و نیکست **صفتش**
پنج از خرنگ بهر سنبل و عود و سندی از هر یک نیم بهر همه را خرد بکوبد ...
از و ناشتا بخورد که سود دارد و غذا ... خورد که با کبه و ... پخته ...

جوابیل و داریسینی و کره و به و آنچه بدین ماند ناگواریدن طعام بدانکه سبب ناگواریدن
طعام از شش حال بیرون نیست یکی از گرمی و تری معده و دوم از خشکی گرده [illegible] آید سیم
از ضعیفی معده که ضعیف کرده باشد چهارم از سردی معده پنجم تری وی ششم از سردی
و تری که سرد و یکی گرد آید علامت آنچه از گرمی و تری بود آنست که طعام آرزو نکند
و آب دهن و منخرش کم شود بسیار باشد علامت آنچه از خشکی بود آنست که تن لاغر
بود و تشنگی کند علامت آنچه از ضعیفی معده بود آنست که چون اندک خورد بگوارد
و چون بسیار خورد نگوارد علامت آنچه از سردی بود آنست که آروغ ترش آید
و طعام در وی بماند علامت تری وی آنست که آب دهن بسیار بود و طعام
از معده زود فرود آید علامت سردی و تری وی آنست که شکم باد گیرد و قرقر
کند علاج آنچه از گرمی و تری بود آنست که سکنجبین نیم گرم باری چند قی کند
و بلیله سیاه و آمله را با مویز بی دانه بکوبد و از وی پیوسته اندک اندک همی خورد
و گلشکر و طباشیر کوفته را با گلنگبین شکری بیامیزد و ناشتا از وی بخورد سخت نیک
بود و معده را قوی کند علاج آنچه از خشکی معده باشد آنست که آب زن نیم گرم
در نشیند و پیوسته شیر خورد و کشکاب با روغن بادام و دوغ تازه با شیر خشت خورد
علاج آنچه از ضعیفی معده بود آنست که پیوسته اطریفل و دیم آهن بکار دارد
و روغن سنبل بر سینه بمالد و سنبل و سعد و مصطکی و کندر را خرد بکوبد و با
به و [illegible] را بسرشد و بر معده ضماد کند و پیوسته مصطکی همی خاید علاج آنچه از سردی

بود آنست که زنجبیل پرورده خورد و کرویا و زیره و ستبر کوفته را
هم بیامیزد و [illegible] بسرشد و از وی ناشتا همی خورد و عود و گل خشک را
با آب [illegible] آمیزد [illegible] ضماد کند علاج آنچه از تری معده بود آنست
که دیم آهن را [illegible] با اطریفل بیامیزد و [illegible] از وی [illegible] خورد تا [illegible] از معده
برخیزد و کندر و کباب [illegible] بکار دارد علاج آنچه از سردی و تری معده
بود آنست که گوارش [illegible] خورد و [illegible] بلیله و زنجبیل کوفته را با اطریفل بیامیزد
و بخورد سخت نیک بود و غذا قلیه خورد که با دو بها گرم پخته باشند و سکنجبین
وی را هم نیک بود و این ضماد بر معده نهد که آزموده و نیکست صفتش ضماد مصطکی
و عود و [illegible] و صبر و افسنتین و زعفران از هر یک بهری بستاند و همه را بکوبد
و به آب به بسرشد و بر معده نهد که سود دارد و غذا گوشت مرغ بچه خورد که قلیه
یا مطجنه کرده باشند علت بدگواری و ضعف معده سبب این حال که از گرمی بود
که معده خود به آفرینش گرم مزاج بوده باشد یا از صفرا بود که بر وی چیره گشته باشد
علامت آنچه از آفرینش معده گرم بوده آنست که پیوسته بر یک حال بود علامت
آنچه از صفرا بود آنست که آروغ همچون دود برآید و تشنگی بسیار کند و طعم دهن
تلخی زند و نیز باشد که تبی نرم همی کند علاجش آنست که رگ باسلیق بزند
و بهلیله زرد شکم براند و پس این قرص بکار دارد که آزموده و نیکست صفتش
گل و طباشیر و سماق و کشنیز خشک از هر یک سه درم سنگ همه را خرد بکوبد و از قرص

روغن مصطکی [illegible]

هر وقتی سه درم از وی با آب انار بخورد و آب انار ترش با شیرین و کشکاب و دوغ
ترش بکار دارد و ضعف [illegible] علت شکم سخت بود [illegible] با آب [illegible] حل
کند و بکار دارد و [illegible] با [illegible] خورد و انار [illegible] سبب این حال از سردی بود و از ضعف
[illegible] باشد یا از خلطی سوداوی یا بلغمی که بر معده چیره گردد و زایش را ضعیف کند
علامت آنچه از بلغم بود آنست که آروغ ترش برآرد و بلغم بسیار برافکند و طعام
آرزو کم کند علامت آنچه از سودا بود آنست که بهنگام قی کردن سودا برآرد
علاجش آنست که هر روز ناشتا ده درم گلنگبین با دو دانگ عود کوفته همی خورد
و کوفته سنبل و زنجبیل و سعد و مصطکی از هر یک یک درم بستاند و با گلنگبین جمله را
کوفته بیامیزد و ناشتا بخورد و گر گلنگبین به آب گرم حل کند و بخورد هم سود دارد
پس اگر بدین زائل نشود علاجش آنست که این دارو بکار دارد که آزموده
و نیکست صفتش کندر و سعد و زنجبیل و پلپل و قرفه و خولنجان و شونیز
از هر یک پنج درم یا بخواهد پانزده درم جمله را خرد بکوبد و با انگبین صافی بسرشد و هر روز
هفت درم از وی ناشتا بخورد علاج آنچه از سودا بود آنست که بحب افتیمون
یا سقمونیا شکم براند و معجون [illegible] بکار دارد و شراب بادرنجبویه خورد
و غذا مرغ بچه که قلیه و مطجنه باشد که بکار دارد سیر ناشدن طعام بدانکه
این علت را بتازی شهوة الکلب خوانند یعنی شهوت سگان و او را بدین نام
از بهر این خوانند که چون سگان از چیزها که فاسد و متعفن باشد بخورد و سیر نشود

و سبب این حال چون از گرمی بود آنست که چون معده گرم شود سودا از معده [illegible]
اندرین علت [illegible] کند و یکی از [illegible] و رنج سفر باشد علامتش آنست که تشنگی
بسیار شود و از آب سرد خوردن رنج آسانی یابد علامت آنچه از سفر بود آنست
که چون دیرتر خورد [illegible] کند علاجش آنست که رگ باسلیق [illegible] و دست
بگشاید و به آب میوه‌ها شکم نرم کند و اگر شکم نرم بود آب انار ترش شیرین و شراب
خرنوب بکار دارد و غذا از [illegible] سماق خورد و صندل سرخ و سفید و قدری کافور
را بگلاب بساید و بر معده کند و از گرمیها پرهیز کند و پیوسته گلاب و آب سیب
کرده بر وی زند علاج آنچه از رنج سفر باشد آنست که گوشت آبه جوجه خورد
که در وی ادویه‌ها لطیف پخته باشند و از خفتن شبی چند پرهیز کند و پس در گرمابه
شود و رنج بر تن ننهد و گر سببش از سردی بود و از سودای تیز بود که در دهن معده
گرد آید یا از بلغمی ترش بود علامتش آنست که بسیار خورد و لیکن غذایش اندک آید
و گر چیزی بخورد معده اش بدرد آید علامت آنچه از آمیزش ترش بود
آنست که بلغم بسیار برآورد علاج آنچه از سودا بود آنست که رگ باسلیق بگشاید
و بحب افتیمون شکم براند و بر سپرز داغ نهد و حجامت کند و طعامهای چرب [illegible]
سخت بکار دارد و اگر کبه حجامان بر سپرز نهد منفعت دارد علاج آنچه از بلغم بود
آنست که بحب ایارج شکم براند و پس گوارش زیره همی خورد و پیوسته بغذاهای
چرب گراید چون شوربا که گوشت کبوتر بچه پخته باشند و پالوده که با روغن بادام

و زعفران کرده باشد شفا یابد **علت تشنگی و آب خوردن بسیار** سببش از گرمی معده و خشکی مزاج

معده بود یا از صفرا که در معده گرد آمده باشد یا از بلغم شور بود که در معده [illegible] شود یا از گرمی

دل یا از گرمی جگر باشد **علامت** آنچه از گرمی دل بود آنست که چون باد سرد در گلو [illegible]

[illegible] تشنگی بکند **علامت** آنچه از گرمی جگر بود آنست که تب [illegible] سرخ [illegible] و [illegible]

[illegible] آید **علامت** آنچه از گرمی و خشکی معده بود آنست که دهن پیوسته خشک شود

علامت آنچه از صفرا بود آنست که تلخی دهن را [illegible] چیزی سرد [illegible]

نیابد **علامت** آنچه از بلغم شور بود آنست که پیوسته طعم دهن شور بود و معده

را گرمی نباشد **علاج** آنچه از گرمی و خشکی معده بود آنست که آب انار ترش

شیرین خورد و آب تخم پرپهن و آب کدو با سکنگبین و از میوها سیب و امرود خورد

و دست و پای را در آب سرد نهد که سود عظیم دارد **علاج** آنچه از صفرا بود

آنست که قی کند و آب میوها سکنجبین براند و شراب آلو خورد و شراب زرشک

و آب خرما هندی و [illegible] نیک بود و گر انار ترش شیرین را با پوست بکوبد و آبش

را بپالاید و ناشتا بخورد که منفعتی عظیم دهد **علاج** این علت که از خشکی بود آنست

که گشنیز تر با روغن بادام خورد و لعاب تخم به و لعاب بزر قطونا را با سکنگبین

بکار دارد و پشت جو با شکر سپید خورد و غذا مرغ بچه خورد که نیم برشته باشند **علاج**

آنچه از بلغم شور بود آنست که آب شبت نیم گرم قی کند تا معده از مایه علت

پاک شود و پس گلنگبین عسلی با مصطکی بکار دارد و گر طرنقل خورد منفعت عظیم

جوارش و چون این علت از صفرا بود **علاج** آنست که آب [illegible] و ترشیها خورد بود

و چیزهای کرم چون پیاز و سیر [illegible] بسیار [illegible] و روغن بنفشه و روغن بادام [illegible]

و گر شکم نرم [illegible] آب [illegible] بکار دارد و از بیداری و گشتن و رنجهای صعب

احتراز نماید **علاج** آنچه از گرمی بود آنست که صندل و گلاب و کافور [illegible]

بالد و شراب سیب خورد **علاج** آنچه از گرمی بود آنست که رگ باسلیق گشاید و

سکنگبین ساده و آب آلو و آب زردآلو پیوسته در دهن دارد و آب کاسنی و آب

تخم پرپهن و طباشیر خورد **علت هیضه** سببش از طعام خوردن بسیار بود یا از

آمیزش صفراء تیز که اندر معده گرد آمده باشد یا از چربی و شیرینی خوردن

آنست که منش گشتن کند و تشنه بسیار باشد و دست و پایها سرد شود

و عرق سرد کند و از آن پس قی بسیار و شکم رفتن باشد **علاجش** آنست

که قی کند آب گرم تا معده پاک باشد و پس رب انار خورد و پس اگر تشنه

بسیار کرده آب سیب یا آب به خورد که بسماق یا بزر زرشک بپزند پس اگر شکم

سخت بود سفوف انار دان بکار دارد و آب به خورد و پس اگر بدین زایل

نشود و پیوسته قی همی آید گل خراسانی و گل ارمنی از هر یک قدری بسایند و طباشیر

نیم بهر کافور اندکی جمله را با رب به بیامیزد و بکار دارد نیک بود غذا مرغ

بچه با سماق خورد و پس اگر تا قی کردن یا غایط بلغم لزج باشد مصطکی خورد و بادیان

اندر سرکه نرم کرده باشند و چون علت کمتر شود و کبوتر بچه [illegible] خورد و [illegible]

تدریج غذا می خورد تا علت باز نگردد **علت تخمه** همانا که تخمه از بسیار خوردن طعام

بود و یا از خوردن طعامی که اندر معده زود زود تباه آید یا از طعامی غلیظ باشد

که پیش از طعام لطیف آن غلیظ را خورد **علاجش** آنست که معده گران شود

و پیوسته آروغ ناخوش آرد **علاجش** آنست که آب شبت و سکنگبین و آب گرم

قی کند و چون معده پاک شود گلنگبین بکار دارد و غذا از زردهٔ مرغ بچه خورد که بسبب

نیم پخته باشند و البته طعام بسیار نخورد و دیگر سببش نخوردن طعامی بود که در معده

تباه آید باشد **علاجش** آنست که قی کند تا معده پاک شود پس اگر قی کردن ممکن نشود

عود و مصطکی را در آب بپزد و پس بکار دارد و پس اگر بدین زایل نشود گوارش

عود را ناشتا خورد و غذا از زیره با خورد که بگوشت مرغ بچه پخته باشند و اگر سبب تخمه

از دست ترتیب طعام بود **علاجش** آنست که ناشتا گلنگبین خورد و بسیار

بخسبد و چون از خواب بیدار شود اندکی بگردد و پس بگرمابه رود و غذا مرغ

بچه خورد و آب غوره بعد از آن اندکی [illegible] بوی بکار دارد و از غذاهای

غلیظ و گران پرهیز کند تا شفا یابد **خون برآوردن معده** سببش از آماس بود

یا رگی که در وی بشکافد یا از زخمی که بروی رسد یا از جایگاهی بلند بیفتد یا از افزونی

خون جگر بود **علامت** آنچه از شکافتگی آماس بود آنست که درد سخت کند و چون

تیر همی زند **علامت** آنچه از زخم یا از افتادن بود آنست که خون یکبار برآید

علامت آنچه از افزونی خون بود آنست که درد نکند و خون سرخ برآید **علاجش**

گوشت که طباشیر و گل ارمنی [illegible] با رب به بیامیزد و ناشتا بخورد و اگر علت قوی

باشد قرص کهربا با آب [illegible] شیر بکار دارد پس اگر بدین زایل نشود

و اسراف کند [illegible] آب [illegible] بیامیزد و بخورد و غذا از روغن

[illegible] انار دانه [illegible] روغن بادام [illegible] بکار دارد و گر خون باقی بیاورد

و این بهر و فتی که [illegible] بود که خون [illegible] بسیار باشد و اسراف کند و قی

بسیار کم کرده بدان [illegible] دوا باشد که این داروها بکار دارد زیرا که باز دارد

خون که بی رنجی و علتی باشد اندر تن زیانی عظیم دارد **علاج** آنچه از زخم

یا از افتادن بود آنست که اقاقیا و تخم گل و گل ارمنی و گلنار و افیون و تخم [illegible]

صمغ عربی از هر یکی یک بهر بسایند و با افشره و لسان الحمل بیامیزد و یک درم از وی

بکار دارد بغایت نیکو بود گزمازو و گلنار از هر یکی بهری بسایند و سرد و تر

بکوبد و تیراطی افیون در وی افکند و بسر را آب لسان الحمل بیامیزد و هر روز

اندکی از وی ناشتا بکار دارد که شفا یابد **علت قی کردن بسیار** سببش چون اندکی

باشد از صفرا قوی باشد که اندر معده تباه شود یا از بسیار خوردن غذاهای گرم

بود **علاج** آنچه از صفرا بود آنست که اگر شکم سخت باشد حقنه کند و آب آلو

و آب خرما هندی خورد تا گرمی را بنشاند و شکم نرم کند و گر شکم نرم بود شراب

به خورد و اگر میبه درم انار دانه [illegible] با یک درم مصطکی در یک رطل آب بپزد

تا چندانکه باز آید و عود و [illegible] از هر یکی دو درم بزند و اندر افکند و بخورد

منفعت دهد و کر بدین بهتر نشود پوست فستق بسیزد و آب بپزد و لخلخه از [illegible] و باد
بیامیزد و کر قوتش قوی باشد رک باسلیق کشاید و غذا سماق و غوره [illegible] و آب
انار ترش شیرین بکار دارد و صندل بکلاب و لخلخه کافور بر معده مالد و کر این حال زبر
بود سببش از بلغم باشد که اندر معده کرد آید یا از آمیزشی سودایی که از سپرز بمعده ریزد
و معده را ضعیف و تباه کرداند علامتش آنست که تشنگی نکند و معده از سوزن
کرم بود و قی که براید سپید بود علامت آنچه از سودا بود آنست که آنچه از معده بر آید
ترش بود و پیش از خوردن طعام از سر دل بسوزد و درد کند علاج آنچه از بلغم
بود آنست که آب سیب پخته و لخلخه نمک و پودینه و سداب کرده باشد و کر
سنبل و سکی و جوز بویا و قلنفر و افتیمون و مصطکی از هر یکی بهری قسیا ذو زعفران
و عود از هر یکی نیم بهر جمله را بکوبد و آب بسرشد و بر معده ضماد کند سود دارد علامت
آنچه از سودا بود آنست که تا از حد نکذرد نشان وی آنست که معده ضعیف شود
و خرخر کند علاج وی آنست که بجوشانند شکم بر اند و اکلیل الملک و مورد و لادن
و انگشته با سکی کیرند بسایند تا چون مرهم شود و بر سینه ضماد کند و اکر از پیش اکنون
قی رنده شود بپخته افتیمون خورد تا معده تمام پاک شود منفعتی عظیم دارد و اکر با پیش
علت درد سپرز بود تدبیر آنست که از دست چپ رک باسلیق بکشاید و بر ناشتا
یک کفچه انکبین خورد و علاج درد سپرز بکار دارد شفا یابد علت منش کشتن بسیار
بدانکه منش کشتن را بتازی غثیان خوانند و سببش چون از کرمی بود از خلطی

سودایی تیز باشد که اندر معده کرد آید پس اکر بیمار [illegible] بود [illegible] کردن
باشد علامتش آنست که پیوسته بر ناشتا طعم دهان تلخ باشد و چون قی کند زرد
زرد باشد علاجش آنست که بخشخاش آب و سکنجبین نیم کرم قی کند تا معده پاک شود
از مایه علت و شکم نرم کند بپخته میوه و چون پاک شده باشد اندکی طباشیر در آب
حل کند و بخورد تا تشنگی [illegible] باشد و صندل سپید و سرخ و کافور را بکلاب بسایند
و بر معده ضماد کند و کر بدین که کفتیم زایل نشود حقنه کند و زان پس آب خرما هندی
و آب آلو و سکنجبین خورد پس اکر شکم نرم باشد شراب به یا رب غوره بکار دارد
و پیوسته سر تاک انکور همی مکد پس اکر قوت بیمار ضعیف باشد مرغ بچه خورد که
بغوره یا با ناردان پخته باشند پس اکر علت سخت چیره بود و بیمار را قوت قوی
باشد رک باسلیق کشاید تا علت ساکن شود و آرام کیرد و کر با این علت تب باشد
آب تخم ریحان و آب زرشک و کشکاب که در وی ناردان کرده باشند بکار دارد
و چون علت با خر آید فروج سماق و غوره خورد و معده را بصندل و کلاب و کافور
خنک کند و کر علت از سردی بود سببش از بلغم باشد یا از بلغم شور که در وی جمع آید
یا آماسی که اندرو بدید آید علامت آنچه از بلغم بود آنست که طعم دهن ترش
باشد علامت آنچه از بلغم شور بود آنست که طعم دهن شور بود علامت
آنچه از آماس بود آنست که اندر فصل علت آماس یاد کردیم علاج آنچه از
بلغم ترش باشد آنست که سکنجبین نیم کرم و آب ترب قی کند و بجب [illegible]

شکم براند تا معده پاک شود و زان پس [illegible] تب انار که اندر وی پودینه کرده
باشند بکار دارد و کر [illegible] خورد که سود دارد و غذا زیربا و نخود آب
خورد و چون علت با خر آید بنجشک یا کبوتر بچه که بریان کرده بود بخورد و پیوسته
معده را بروغن سنبل سخت مالد علاج آنچه از بلغم شور بود آنست که کلنکبین
و آب انکبین بکار دارد و پیوسته مصطکی همی خاید و غذا مرغ بچه خورد که قلیه
کرده باشند پس اکر علت قوی باشد قرص عود یا کوارش کندر بکار دارد
علاج آنچه از آماس معده بود که بداروها که در فصل آماس معده یاد کنیم علاج کنند
علت [illegible] که در معده افتد سببش چون از کرمی بود از خلطی سودایی بد باشد که
در معده کرد آید یا مزاج تن کرم کشته بود یا از ضعیفی معده باشد علامت آنچه
از صفرا یا از کرمی مزاج تن باشد آنست که از کلو پیوسته آروغ چون دود
بر آید علامت ضعیفی معده پیش از این یاد کرده ایم علاج آنچه از صفرا بود آنست
که بجشه میوه ها خورد تا معده پاک شود و شراب کل که بیخ سرد کرده باشند بکار دارد
و آب تخم ریحان با شراب غوره خورد پس اکر سخت بود آب خرما هندی و جلاب
بکار دارد تا شکم نرم کند و غذا فروج سماق خورد و کر طبیعت نرم بود و کر
سخت بود فروج آلو خورد علاج آنچه از کرمی مزاج تن بود آنست که آب آلو با سکنجبین
خورد و کرنه آب انار ترش شیرین با جلاب بیامیزد و بکار دارد و غذا مرغ
بچه خورد که بغوره پخته باشند و کر این حال از سردی بود سببش از خلطی بلغمی باشد

که بر معده چیره کرده و یا از سردی مزاج تن بود و یا از طعام خوردن بسیار علامت
آنچه از خلط بلغمی و سردی مزاج تن بود و یا از طعام بسیار آنست که آروغ از
کلو بر آید ترش بود علامت آنچه از بسیار خوردن بود آنست که با آروغ
درد شکم و باد بسیار بود علاج آنچه از بلغم بود آنست که حب صبر شکم نرم کند
و زان پس کلنکبین خورد و عود و صندل و مصطکی را در آب بجوشاند و آب
کوارش ناشتا بخورد و غذا نخود آب خورد علاج آنچه از سردی مزاج تن بود
آنست که انیسون را آب بپزد و زان پس ناشتا بخورد و کر نه زیره و سعتر
را آب بپزد و آبش بکار دارد و غذا مرغ بچه خورد که با ناردان و مویز سیاه
پخته باشند علامت آنچه از طعام خوردن بسیار بود آنست که طعام کم خورد پس
اکر با آروغ بود و یا پس از آروغ در معده باد بسیار بود تدبیر آنست که یک مثقال
کوارش سعتر ناشتا بخورد و کر آب کرم خورد بهتر باشد و زان پس مرغ بچه که قلیه
کرده باشند بکار دارد تا شفا یابد علت فواق که از استفراغ بود سببش از ناخوردن
طعام یا از بیماری دراز افتد یا از استفراغ که از حد بکذرد یا از آماس جکر بود
علامت آنست که اکر از ناخوردن غذا یا از بیماری دراز بود که دهن خشک
کند و تشنگی کند علامت آنچه از آماس جکر بود آنست که تب مطبق همی آید
و پهلوی راست درد کند و منش کشتن باشد علاجش آنست که کوشت آب
مرغ خورد و زرده خایه و بویهای خوش بر بوید و روغن بنفشه در بینی چکاند علاج

آنچه از گرمی استسقاء بود آنست که آب خیار یا آب خرنوب شامی یا جلاب بسر کرده
با لعاب بزرقطونا و روغن بادام بخورد تا تب بود و گرم بود با جلاب و روغن
بنفشه بخورد نیک بود و این ضماد [illegible] آورده است علاجش آب
خیار و [illegible] آرد جو و خطمی و روغن [illegible] از هر یک بقدر حاجت [illegible]
و جمله را بهم بسرشند و بر معده ضماد کنند که نیک باشد علاج آنچه از آماس جگر باشد
آنست که رگ باسلیق گشاید و گلشکر و آب انار بخورد و صندل و کافور با گلاب
بیامیزد و بر جگر مالد و آب کاسنی با سکنجبین بکار دارد پس اگر این حال از پس تب
یا از پس رون داشتن افتد علاجش آنست که لعاب بزرقطونا با روغن
بادام بکار دارد و حسو خورد که از نبات و آرد جو و روغن بادام پخته باشند
و بدانکه بعضی از جاهل کس را که این علت از آماس جگر بود بجهل بکشند که پندارند
که سبب این علت از باد است پس داروهای گرم بدهند تا بیمار هلاک شود
فواق که از استفراغ بود سببش از خوردن طعامهای غلیظ و گران بود و بسیار
ناگردن یا ارگوار و بادهای اسطبر باشد که در معده افتد علامت آنچه از خوردن
طعامهای گران بود آنست که با فواق بود درد معده علامت آنچه از بادها
بود آنست که این حال از پس ناگوار خیزد علاج آنچه از خوردن طعامهای غلیظ
بود آنست که زیره و پودینه و کرویه را بهم بیامیزد و بپزد و بکار دارد و بسوزنه
کند روسی خواید و رگهای گرم کرده بر شکم نهند و آن روز هیچ نخورد دو روز دیگر

یکی [illegible] و غذا قلیه و مطجنه خورد که با ادویهای گرم کرده باشند و پس یکی
سرفه [illegible] علاج آنچه از [illegible] طعام و بادهای سطبر بود آنست که این دارو
بکار دارد که [illegible] سفوفش [illegible] کند و سه درم زنجبیل
شش درم پودینه خشک و نمک [illegible] از هر دو دو درم تخم [illegible] که با آب
پودینه و یا [illegible] یک درم [illegible] بهم بیامیزد و مثقالی از وی ناشتا
بخورد و دیگر نانخواه و مصطکی و زنجبیل با خود بکوبد و دو درم از وی با انگبین
بکار دارد نیک بود و آب گرم آشامد و بکرات به شود که منفعت کند شفا یابد
علت درد معده بدانکه درد معده از سه نوع بود یکی آنست که بهنگام گرسنگی خیزد
دوم نوع آنکه بوقت آنکه طعام خوردن باشد و نوع سیم آنکه از پس
طعام خوردن خیزد اما آنکه از گرسنگی خیزد سببش از آماس یا از ریشی معده
بود و علاج هر یکی را در فصل علتهای وی یاد کنیم و آنچه در وقت طعام خوردن
بود سببش از گرمی معده بود یا از صفرائی که بروی چیره شود یا از جهة جگر باشد
علامتش آنست که تشنگی کند و دهن تلخ باشد علامت آنچه از جهة جگر بود
آنست که با این حال تب بود علاجش آنست که بر سیری قی کند به سکنجبین
و گلشکر و کرفس کردن شواند و عادت ندارد شکم براند بخیسانیده افتیمون که
با وی آلو و خرما هندی بود و گرنه شاهتره و مویز منقی دانه را بپزد و یکدرم
بادان [illegible] و دو درم سیاله [illegible] زرد کوفته بدو اندر افکند و چند بار بخورد تا معده را پاک

پاک کند و [illegible] علاج [illegible] خیزد
جگر بود آنست که رگ زند و آب [illegible] سکنجبین خورد و اگر علتش قوی باشد
[illegible] از هر یک [illegible]
انار ترش شیرین بکار دارد و غذا گوشت مرغ [illegible] و سکنجبین [illegible]
انار ترش شیرین و آب آلو و [illegible] این جمله نیک باشد و اما این
علت که از پس طعام خوردن بسیار بود که در معده تباه گردد یا از بلغمی بسیار
که در معده بود [illegible] علاجش آنست که طعام البته نگوارد و قی نکند [illegible]
علامت آنچه از بلغم بود آنست که تشنگی نکند و آب دهن بسیار باشد و مجس
نرم بود علاجش آنست که نقیع صبر خورد و از پس قرص کوکب بکار دارد
و طعام پراکنده خورد و پیش از طعام یک کفچه انگبین خورد و سه زرده خایه
برشسته و دو درم گشنیز خشک کوفته با انگبین سرشته باشد هر روزی پیش از
طعام بکار دارد و گوارشش زیره و زنجبیل پرورده و بر آن هم سود دارد
و غذا نخود آب و گوشت بنجشک خورد که بشوربا پخته باشند و روغن
یا روغن قسط بر معده مالد که نیک بود علت آماس معده سببش چون از گرمی
بود یا از زیادتی خون بود که در معده چیره شود و آماس گردد یا از چیرگی صفرا
بود علامتش آنست که با علت تب باشد و اما پس اندر معده پدید آید بود
و آرزوی طعام البته نکند و قی افتد و تشنگی بسیار کند و چون دست بدان جایگاه

نهد [illegible] علاجش آنست که رگ باسلیق گشاید و [illegible] طعام [illegible]
[illegible] و آب [illegible] صندل و کافور و گلاب بهم بیامیزد و بر معده ضماد
کند و غذا [illegible] و چون علت قوی [illegible]
[illegible] بکار دارد و چون آماس معده با تب و گرمی بود تدبیر آنست که آب کاسنی و آب
عنب الثعلب [illegible] سکنجبین بکار دارد و غذا مرغ بچه خورد و چون علت
از سردی باشد سببش از چیرگی بلغم باشد که در معده گرد آید و آماس شود یا از زیادت
و چیرگی سودا بود علامتش آنست که تب نرم باشد و آب دهن بسیار بود و طعام
آرزو نکند و معده باد گیرد و مجس نرم باشد علامت آنچه از سودا بود آن
که آماس سخت بود علاج آنچه از بلغم بود آنست که نقیع صبر خورد تا مایه علت کم
شود و البته قی نکند و خاکستر چوب انگور با سعد و سنبل و اذخر کوفته بیامیزد
و بسرکه بسرشد و بر معده ضماد کند و روغن خیری بر معده مالد و گلنگبین و مصطکی
بکار دارد و علاج آنچه از سودا بود آنست که مرهم داخلیون را با روغن قسط
بگدازند و لختی زعفران با وی بیامیزد و بر معده مالد تا شفا یابد علت ریشی
معده سببش از آماسی بود که شکافته باشد و جایگاهش ریش بماند یا از [illegible]
تیز بود که از سر فرود آید و بروزگار معده را ریش کند علامتش آنست که
چون چیزی ترش یا تیز بخورد معده بدرد خیزد و اندر دهن دمیدگیها پدید آید
و با غایط خون یا ریم آمیخته بود و میان دو کتف یا زیر ناف درد کند علاجش

آنست که آب انگبین یا جلاب بخورد و پس دو ساعت ایشوا [illegible] بکار برد و کر
آزموده و نیکست **شششم** کند معده قوی کیا و غثیان انهر یکی [illegible]
کل و کلنار و سکنجبین بر یک دو درم [illegible] سه درم [illegible] بخورد و هم بیامیزد و با
بدیا آب سیب بخورد نیک بود و که معده با ریش وی کوشت مرده بود تدبیر آنست
که پا [illegible] خورد تا آن کوشت مرده را از وی جدا کند و معده را پاک کرد اندو پس
دوغ و آب انار بکار دارد و کشکاب که هر وی اندردان پخته باشد ناشتا همی خورد
و غذا کوشت بره غاله خورد که بسیر که پخته باشد پس اگر ریشی اندر دهن معده بود صمغ
عربی و کثیرا چند درم و قرص کهربا این علت را نیک منفعت دارد و کر بیمار را بااین
علت شکم سخت بود خیار چنبر شکم نرم کند و کر شکم نرم باشد رب به خورد تا طبع
سخت کردد **خون که اندر معده فسرده شود** سببش از بسیاری خون بود که در معده
کرد آید و سطبر باشد **علامتش** آنست که معده کرم بود و تب سخت باشد و آب
تاخون بکونه پسنج بود **علاجش** آنست که دو درم اسپندان کوفته بخورد تا علت
پاک شود و کر جاشنا را در آب بجوشانند و آب نیم کرمش بیاشامد با یه علت را از
معده پاک کند و غذا لطیف خورد و مزوره زیره با مرغ بچه و اگر دو درم خردل
در آب بیامیزد و ناشتا بخورد سخت نیک بود پس اگر بدینکه کفتیم زائل نشود
تدبیر آنست که [illegible] جاشنا در آب بجوشانند و سه درم تخم اسپندان با وی بیامیزد
و نیم کرم سحر بخورد تا مایه علت را تحلیل کند و [illegible] بد **علت شیر که اندر معده فسرده شود**

بجش

بسیار [illegible] و زنجبیل [illegible] و مانند این بود و اگر سببش خوردن شیر سطبر بود آن
علامتش آنست که جشش بسیار شود و غثیان شیر [illegible] با این علت
علاجش آنست که آب نعنع کرم و سکنجبین عسلی یا [illegible] کند و قی کند پس [illegible] آب
پس کوفته با انکبین بکار دارد و کر تخم کرفس یا جهار دانک خمیره خرکوش با آب نیم
کرم از وی بیاشامد منفعت دارد پس اگر بدین زائل نشود [illegible] آب نیم کرم
با آب کرم یا آب پودینه هر کدام که بود با وی بیامیزد دانکی نمک نیز و بیاشامد
تا مایه علت بکداز دو غذا قلیه یا مطجنه خورد و سکی کهن [illegible] و البته
طعامهای غلیظ و کران نخورد پس اگر علت سخت بود لختی نمک کوفته با [illegible]
آب پودینه و نیم درم خمیره خرکوش در وی حل کند و [illegible]
علت خیو انداختن بسیار و تری که در دهن کرد آید سببش جون از کرمی بود از آن جهت که
بسیار غذاهای کرم و تر خورده باشد **علامتش** آنست که تب او [illegible]
که تبش کرم بود یا حلوا خورده بود خیو پیش اندازد و تری اندر دهانش [illegible]
علاجش آنست که رگ باسلیق بکشاید یا حجامت کند و پس آب سیب یا آب
انار سرد کرده خورد و اگر ناشتا با آب سماق مضمضه کند هم نیک بود و سکنجبین و انار
ترش بکار دارد و غذا مرغ بچه خورد که با سماق پخته بود و که سببش از سردی بود با آن
بلغم بسیار بود که در معده کرد آید و حیره شود **علامتش** آنست که زمستان و [illegible]
که سردیها خورد این حال بیشتر پدید کند و خیو سطبر بود و تری اندر دهن بسیار باشد

علاجش آنست که تا تب نشیند و تشنگی کند پس اگر زرد آلو شود بانی نیز ابرد
تا مایهٔ علت را از معده فرود آورد و گر باشتاب سکنجبین و بسکنجبین خورد سود دارد
و پیوسته مصطکی ناشتا خاید و خیو فرو تا سهی اندازد خاصه که باشتاب بود و یکی
کهن و برا نیک بود و گوارش زیره و برا منفعتی عظیم دهد و غذا گوشت بنجشک خورد
شفا یابد سختی درد هر آنگه در تب تا زبی شکم رفتن را خواستند که بدر از کشد و سبب
این علت چون از گرمی بود از بسیار خوردن غذاهای صفراوی یا صفرای تیز باشد
که اندر زرد و روده جمع گرد آید علامتش آنست که پیوسته طعم دهن تلخ باشد و معده
سخت درد کند و آنچه از شکم فرود آید برنگ زرد بود یا سرخ و تشنگی بسیار کند و تاب
و روده پیچیدن گیرد علاجش آنست که قرص تباشیر یا رب به بکار دارد
و کشکاب که اندر وی انار دان بخته باشند ناشتا همی خورد و بهره و ساعت
رب سیب با آب سرد یا با مورد بیاشامد و بکار دارد و بآخر روز سه درم سفوف انار دانه
با آب زرشک خورد و پیوسته پشت سجد و انار دان بکار دارد و غذا مزوره
سماق با انار دان خورد و زرده خایه که نیمبرشت باشد نیک بود و گل ارمنی و
سماق و صندل و مازو را خرد بکوبد و با آب بسرشد و بر معده ضماد کند منفعت دارد
و گر سببش از سردی بود از بلغم شور بود که در معده یا در روده گرد آید یا از خوردن
غذاهای بلغمی علامتش آنست که طعم دهن شور بود و آنچه فرود آید برنگ سپید
بود و تشنگی کم کند علاجش آنست که سفوف مقلیاثا با شراب سیب خورد

بودی

[illegible]

تخم حماض حب الرشاد مقلیاثا حرف بلیت زبان هندی چوکا کاچ
اسپند اسغید تخم حماض را از پوست

نورد

و چون ... شد ... رشتکی ... بکوبد و با آب ... بسرشد و بر معده ضماد کند
دیگر ... مصطکی ... کندر و گلنار ... بریان بستانند تخم ... ریزد و ...
و بپزد و ناشتا ... با ... خورد نیک بود و غذا گوشت تیهو خورد
که ... نیز ... ضعف زلق معده هر آنگه زلق معده آن بود که هر طعامی که بخورد
بنه وی همچنان فرود آید و سببش از سستی قوه ماسکه بود که آن ... گرد و ...
گرده باشد یا از جهت ریشی معده بود یا از چیزی صفراوی تیز علامت آنچه از سستی
قوت ماسکه بود آنست که طعامها همچنان ناپخته از وی بزودی فرود آید علامت آنچه
از ریشی معده بود آنست که پنداری که معده را چیزی همی گزد علامت آنچه از صفرا
تیز بود آنست که طعم دهن تلخ باشد و تشنگی کند علاج آنچه از سستی قوت ماسکه بود
آنست که سفوف انار دان یا رب به بکار دارد و گر زعفران و گل خشک
و عود و گلنار و قصب الذریره و سعد و رامک از هر یک بهری بستانند و همه را
خرد بکوبد و با آب پودینه بسرشد و بر معده ضماد کند منفعت دارد و غذا گوشت
دراج خورد که بزیره پخته باشند یا با نار دان علاج آنچه از ریشی معده بود آنست
که به را بکار دارد و گرنه آب تخم بریان با رب به بخورد و جو را بپزد و تراش کند و تا
و سماق و گل از هر یکی بهری بستانند و جمله را کوفته بهم بسرشد و بر معده ضماد کند و غذا
مرغ بچه با آب سماق خورد علاج آنچه از چیزی صفرای تیز باشد آنست که سکنجبین
نیم گرم و آب نمک ... کند و چون معده پاک شود کشکاب با آب انار دان یا مورد

[illegible]

و بکار دارد و پوست آب تخم پرپهن یا آب به ترش خورد و دیگر علتها
سبب بکار دارد و گر این علت سبب باشد غذا مزعفر خورد دیگر حصرم و کشنیز
باشد یا آب سماق و آنکه سیاه دو باشد **باب چهاردهم از علتهای جگر و سپرز**
بدانکه علتهای جگر و سپرز از دو نوع بود یکی آنک وجود علتش از ذات جگر بود چنانک
درد وی از گرمی بود یا از سردی یا از تری یا از خشکی یا از تنگی راههای وی یا از آماس
گرم یا از آماس سرد که در وی پدید آید یا از ضعیفی وی باشد دوم نوع آنک وجود علتش
بسبب انبازی عضوی دیگر باشد چنانک آماس شکم که وی را انبازی استسقا خوانند
و او از دو گونه بود یکی زیر زرد و دوم سیاه اما آنچه زرد بود بانبازی زهره باشد
و آنچه سیاه بود بانبازی سپرز بود و اما علتهای سپرز چنانست که درد سپرز که از گرمی
بود یا از سردی یا از بادهای و اما پس سپرز که از گرمی بود یا از سردی و ما اکنون
سبب و علامت و علاج هر یک را اندرین باب مختصر یاد کنیم چنانک در آموزنده آسان بود
یاد کردن علتهای جگر علت درد جگر که از گرمی بود یا از سردی پس چون از گرمی
بود از خوردن غذاهای گرم بود یا از تباهی مزاج بود بسبب گرمی یا از زیادتی
خون باشد **علامت** آنچه از غذاهای گرم بود آنست که چون گرمیها خورد علت
قوی تر کرده و نیز با این حال شکم رفتن باشد **علامت** آنچه از تباهی مزاج بود
آنست که نبض پر باشد و آب تاخن سرخ باشد و تب همی آید و درد پهلو
در و همچون تیر همی زند **علاج** آنچه از غذاهای گرم بود آنست که انار ترش شیرین

خورد و آب کاشنی و آب عنب الثعلب بجوشاند و بود که سکنجبین سکری خورد
سود دارد و قرص زرشک این علت را سخت نیک بود و از غذاها افزود و سرکه
و وزیت یا آب انار ترش شیرین بر دفعه مدام بکار دارد و از میوها انار ترش شیرین
و به و خرنوت و آلو و بی انگ بود **علاج** آنچه از تباهی مزاج بود آنست که کشک
و آب کدو سکنجبین ساده خورد و آب کاشنی با سکنجبین خورد منفعت دارد
و پوست گل و سنبل و صندل مقاصری و لحی کافور بگلاب بساید و بر جایگاه
علت همی مالد و غذا از وی غوره با و انار دان خورد و از همه بهترانی را قرص
زرشک بود که بکار دارد **علاج** آنچه از خون بود آنست که اندست
راست رگ باسلیق بگشاید و شکم براند بشراب آلو و گر شکم نرم بود انار ترش
شیرین و آب به خورد و گر بیمار ضعیف بود مرغ بچه خورد بسماق و صندل
سپید و کافور بگلاب سرد کند و بساید و بر جگر مالد و از کدو بها دو ربا شد
و بتر شیها کر آید و اگر از سردی بود سببش از خوردن غذاهای سرد بود
یا از تباهی مزاجش از جهت خلطی سرد باشد **علامتش** آنست که گونه سپید
نماید و تب نباشد و آب ناخن سپید بود و مجس نرم بود **علاجش** آنست
که زنجبیل پرورده خورد و کوارش پلپل خورد و گر نه کرفس و بودینه و بوزیدان
از هر یک بهری بستاند و روزی چند از وی ناشتا بخورد و گر سعد و قسط
و سنبل و صبر و افسنتین و بابونه و اکلیل الملک از هر یک بهری بستاند و جمله را

و شربت [illegible] خورد و [illegible] که از آرد کرده بروغن بادام
پخته باشد و غذا اسفاناخ خورد و کر [illegible] روغن بنفشه
سیر شده بر جگر ضماد کند نیک بود و کر آب [illegible] سندی با جلاب بخورد سود دارد
و در کرمابه آب نیم کرم نشیند و پیوسته جایگاه علت را بروغن بنفشه می مالد منفعت
دارد و کر بنفشه و نیلوفر و برگ کاهو و پوست خشخاش را آب بپزد و بآب
نیم کرمش در نشیند سخت نیک بود **علت دیگر که از تنگی راههای وی بود** سببش
از بلغم سطبر لزج افتد که دروی کرد آمده باشد و چیره شده یا از آمیزش سودای
سوخته که راههای جگر ببندد **علامت** آنچه از بلغم بود آنست که اندر پهلوی راست
کرانی بود بی آنک درد کند و طعام نگوارد و شکم نرم بود و آب تاختن سپید باشد
علاج آنچه از بلغم بود آنست که بناشتا کلنگبین بکار دارد و در کرمابه شود
و تخم کرفس و انیسون را خرد بکوبد و از وی با نگبین بخورد نیک بود و اگر انجیر
خشک را با روغن بادام بپزد و باری چند از وی بخورد منفعتی عظیم دهد
پس اگر بدین زائل نشود تدبیر آنست که قرص افتین با سکنگبین بخورد
و کر بیخ کرفس و مصطکی و انیسون و حلبه و سلیخه و مویز بی دانه از هر یک
بهری بستاند و جمله را بپزد و آبش بپالاید با سکنگبین عسلی از وی بخورد تا مایه
علت زائل شود و غذا نخود آب خورد و کر قوتش ضعیف بود کوشت قلیه
خورد **علاج** آنچه از سودا بود آنست که [illegible] افتیمون خورد و [illegible]

بسفایج باید و بر جگر ضماد کند منفعت عظیم دارد و کر از کرمی بود و از سردی و غذا
مرغ بچه خورد که زیره [illegible] باشد و کر بود [illegible] و حلبه و مرزنگوش و سنبل
را آب بپزد و پس [illegible] را بدو بپالاید و بجوشان کرم بر جگر نهد سود دارد
علت دیگر که از تری بود سببش چون از تری بود از خوردن چیزهای تر باشد کی بسیار
خورده یا از جهت بلغم و تری بسیار که بروی چیره کردد **علامتش** آنست که آب
تاختن تنک بود و بسیار بود و مجس نرم باشد **علاجش** آنست که طعام کم
خورد و بر تشنگی و کرسنگی صبر کند و پیش از طعام خوردن ریاضت بسیار کند
و پیوسته آب شور همی شوید و یک مثقال ازین قرص بکار دارد که از سود ها است
صفتش گل خشک سه درم زرنبک سه درم سنبل و اسارون و افتیمون از
هر یک یک درم تخم کرفس و انیسون و رازیانه از هر یک نیم درم زعفران دانگی
همه را خرد بکوبد و بآب چیره شد و قرص کند و شقاقلی از وی با آب کرفس
بخورد که منفعت عظیم دارد و کر قسط و نمک و پشک بز از هر یک بهری
بستاند صبر نیم بهر جمله را بکوبد و بسرکه و آب کرفس سپرده شد و بر جگر ضماد کند
سود دارد و غذا کوشت تیهو یا دراج خورد که با بکامه و سرکه و کرویه و دار
چینی مطبخه کرده باشد و اگر از خشکی بود سببش از خوردن غذاهای خشک بود
و رنج و حرکت بسیار **علامتش** آنست که تن لاغر و باریک بود و آب تاختن
سطبر باشد و کم آید و تشنگی کند **علاجش** آنست که کلاب با شکر اسپید بکار دارد

زهره

نیز با سکنجبین که دردی تخم خشخاش کرده باشند بکار دارد و غذا از چه سوخته
وکنه ورد ان ترنج که حرام گشت بکنند آب ارش تریج بیرا شود هوا آرد
دیگر قرص زرشک با سکنجبین بکار دارد نیک بود علامت آماس بکر
سببش خون دیگری بود از چیزی وزیاده فی خون شد یا از صفرا تیز که
در وی گرد آمد باشد علامت آنچه از خون بود آنست که آب تاختن
سرخ باشد و پیوسته تب کند و سرفه خشک باشد کرا البته هیچ بر نیاید
علامت آنچه از صفرا بود آنست که تب سخت بود و آب تاختن زرد
باشد و درد وی چون تیر همی زند علاج آنچه از خون بود آنست که از
دست رگ باسلیق کشاید و از پس کشکاب سرد کرده بکار دارد و
سکنجبین و آب خیار بادرنگ و بخورد و آب کدو و آب تخم ریحان که با
سکنجبین بکار دارد نیک بود و گر آماس بر پشت جگر نباشد در وی باشد
علامتش آنست که طعام آرزو نکند و فواق بود و صفراقی کند و شکم
سخت بود علاجش آنست که لعلوس خیار چنبر و شراب نیلوفر شکم
نرم کند و گر دارو خوردن نتواند بحقنه شکم نرم کند و گر آماس بر پشت
جگر باشد علامتش آنست که سرفه باشد و نفس کم کرده علاجش
آنست که آب تخم ریحان و تخم سرد و خیار و آب بنیر با سکنجبین بکار دارد
پس اگر شکم نرم بود ... علاج آنچه از صفرا بود آنست که

کمی بخیت و ... و آب تخم ریحان با سکنجبین بکار دارد و پس اگر شکم
سخت باشد ... با جلاب ... و گر شراب ... یا سکنجبین خورد
تا شکم نرم شود و قرص زرشک با ... تا جگر را قوی کند و
صندل را بگلاب سرد کرده بساید و بر جگر بمالد و غذا ... با
یا ماردان تا شفا یابد و اگر از سردی بود سببش از بلغم باشد که اندر جگر
گرد آید یا از زیادتی شود و ... که ... طبیعت ... جگر دفع کند
علامت آنچه از بلغم بود آنست که پهلوی راست گرانی کند و درد
کمتر باشد و آماس نرم باشد و آب تاختن سپید باشد علامت آنچه
از سودا بود آنست که آماس سخت بود و آب تاختن سیاهی زند
و درد سخت باشد علاج آنچه از بلغم باشد آنست که ناشتا گلنگبین
کهن خورد و عود و مصطکی را در آب پزد و آبش همی خورد که سود
دارد و اندکی سکی صرف ناشتا بخورد و غذا نخود آب خورد و گر بادام
تلخ و تخم کرفس و آب ترش و تخم راز یانه از هر یکی بستاند و جمله را بکوبد
و با آب سیر شد و بر جگر ضماد کند منفعت دارد علاج آنچه از سودا بود
آنست که ... و آب پنیر با سکنجبین بکار دارد و غذا شوربا خورد و گو
تیهو و کبک و ... نیک بود و گر حلبه و تخم کتان و موم سپید
و پیه مرغ و بنفشه خشک و مصطکی و روغن بنفشه را بهم گرم کند و چون

درم آید و نیز و سرسیله بر جگر ضماد کنند منفعت تمام باشد علامت صنوبری جگر
سببش از تباه شدن مزاج جگر باشد بسبب تیرگی اخلاط یا انفخ و بدن
طعامهای مختلف علامتش آنست که مرد ضعیف و لاغر باشد و غذا آرزو
نکند و گر چیزی بیشتر خورد بدشواری گوارد و طعام نگوارد علاج حبش آنست که
جگر را بچیزهای گرم کشنده ضماد کنند چنانکه سعد و سنبل و مصطکی و کندر و
دخول الشمر و غیر آن جمله هر کدام که بود خرد بساید و بسیکی سبز شد و بر جگر
ضماد کند و این دارو بخورد که آزموده است صنعتش مصطکی و سعد
و تخم کرفس و تخم نانخواه از هر یک مثقالی کندر دو مثقال سنبل نیم مثقال
همه را خرد بکوبند و بهم بیامیزد و سه درمسنگ از وی با سیکی کهن یا با سکنجبین
بکار دارد و غذا مزورۀ انار دان خورد با فزارهای گرم و پیوسته بناشتا
مویز بی دانه خورد منفعت عظیم دارد علت خون آمدن از شکم که از جگر بود
بدانک این علت را بحکمان دوسنطاریا خوانند و سببش از بسیار خوردن
بود که اندر رگهای جگر باشد یا از آماسش بود علامت آنچه از بسیاری
خون بود آنست که بوقت خون آمدن شکم درد کند و خون یکبار آید علامت
آنچه از ریشی جگر بود آنست که پهلوی راست سخت درد کند و سوزش
دید و باشد که با وی تب باشد علامت آنچه از ضعیفی جگر بود آنست که
آرزوی طعام نکند و خون که فرو آید چون آب گوشت بود علامت

آنچه از آماس جگر بود آنست که از درد [illegible] گرد آید علامت
آنچه از بسیاری خون بود آنست که [illegible]
شکم بسیار آید [illegible] بیمار ضعیف باشد علاج آنچه از [illegible]
که [illegible] تا کل ارمنی و طباشیر بکار دارد و قرص کهربا [illegible]
خورد سود دارد و پس صندل سرخ و سپید و گل خشک و گل ارمنی و سماق و گلنار
را بهم بسرشد و بر جگر ضماد کند و انبه [illegible] امرود و سیب خورد علاج
آنچه از ضعف جگر بود آنست که قرص طباشیر با شراب [illegible] بکار دارد
و گر نه این سفوف بکار دارد که با پیاز بوده‌ایم بغایت نیکست صنعتش سک
سه درم گل خشک شش درم صندل و طباشیر و صمغ عربی و نشاسته از هر یک
دو درم تخم ترشه سه درم همه را خرد بکوبد و بهم بیامیزد و دو درم از وی با
سیب بکار دارد و گر صندل سپید و سرخ و گل خشک از هر یک پنج درم سماق
سماق و گلنار از هر یک سه درم اقاقیا و لحیه التیس دو درم همه را خرد بکوبد و
با آب لسان الحمل بسرشد و اندکی گلاب با وی بیامیزد و نکوی کتان اندا
و بر جگر ضماد کند منفعت عظیم دارد و جگر را قوت دهد و گر بیمار ضعیف باشد
گوشت تیهو و ماهی خورد که بزرشک یا سماق پخته باشند و علاج آنچه از آماس
جگر بود پیش ازین اندر فصل جگر یاد کردیم علت استسقا بدانک استسقا
یعنی آماس شکم و او [illegible] باشد یکی آنست که آب بسیار در شکم گرد آید و

آب کرم [illegible] و سینه [illegible] گرم باشد که اندر جگر پدید **علاجش**

آنست که [illegible] گرم باشد [illegible] چون دست بر شکم آوازش بیخبان

بود که پنداری که [illegible] آب سی زند و روی آب باشد **علاجش** آنست

که هرچند تواند طعام و شراب کم خورد و البته آب سرد و آب میوها بخورد و این حب

بکار دارد که این علت را نیکست **صفتش** توبال مس و برگ مازریون از هر یک

یک بهر جمله را بکوبد و بیزد و آب کرفس بسرشند و از و حب کند و هنگام

حاجت یک مثقال نوی با پشتر بکار دارد و کرنه این حب دیگر بکار دارد که سخت

نیک باشد **صفتش** مازریون سه درم گل سرخ و رب السوس از هر یک یک درم

جمله را بکوبد و با آب عنب الثعلب بسرشد و از و حب کند دو درم با آب گرم از وی

بکار دارد و این داروی دیگر آزموده و نیکست **صفتش** کمیز شتر ده درم

آب ترب و آب کاکسر که بتازی ورقاقل خوانند پانزده درم سرکین کبوتر

کوفته یک مثقال افشره بیخ سوسن یک درم سرکین کاو خشک بساید و پنج درم کو

زرد و بیست درم پیکل پز جمله را خرد بکوبد و سکنکبین بسرشد و بر شکم ضماد کند و در

آفتاب بنشیند منفعتی عظیم دارد و کر آب و نمک را بهم بجوشانند و سرکین کاو خرد

بکوبد و با وی پالیزد و پس کو کرد کوفته بر وی پراکند تا چون مرهم شود و بر شکم

مالند سود دارد و کر تابستان برهنه بر ریگ گرم بخسبد و شکم را بر ریگ گرم نهد

سخت نیک باشد و غذا گوشت [illegible] خوارد یا گوشت گنجشک خورد که تا بگاه

و تخم کرفس و سداب و مویز عنبه باشد شفا یابد **علت استسقاء طبلی** سببش از

تواهی سخت باشد که اندر جگر پدید شود و بیری از طبیان کویند سببش باز سردی جگر بود

علامتش آنست که با وی تب و کرانی باشد و آب [illegible] نبود چون دست

بر جایگاه علت بر زنند آوازش همچون آواز طبل آید و در وی باد بیشتر بود و این جنب

و بیر اطبلی خوانند **علاجش** آنست که حب سکبینه خورد و کر نه این دارو بکار

دارد که آزموده است **صفتش** تخم کرفس و انیسون و رازیانه و تخم کاو

و تخم کزر دشتی و تخم شبت از هر یک سه درم قنطوریا دو درم ریوند یک مثقال

سکبینه نیم مثقال میان خرد نیم درم جمله را خرد بکوبد دو مثقال از وی با سکنجبین آب

بخورد و این ضماد بر شکم نهد که سخت نیک بود **صفتش** اکلیل الملک و بابونه و

مرزنکوش و پودینه از هر یک ده درم زیره و صعتر و تخم رازیانه و انیسون

و تخم کزر دشتی از هر یک پنج درم تخم سداب سه درم میان خرد دو درم و بابونه

و صعتر از هر یک یک مثقال دار و ها را خرد بکوبد و صمغها را به روغن شبت

بسرشد و جمله بهم بیامیزد و بضماد کند و اکر طبع بسته باشد قرص بپوند با آب

بخورد و هر بامداد ناشتا لختی بکیرد و کر بیمار را قوت ضعیف بود روا باشد

کرمرغ بچه مخصوص با نان کعک بکار دارد و پیوسته ناشتا کند روی خاید

و کر با این علت آب اندرون بود و سرخ باشد مرکز علاج نپذیرد **علت استسقاء**

لحمی بدانکه این علت صعبتر بود و نوا در [illegible] و طبی نامند و علاج کم پذیرد

[illegible] عرق جل [illegible] باشد و اگر [illegible] آن [illegible] شود
و سببش از سردی [illegible] بود [illegible] از سبب سردی و تری بسیار که
در [illegible] باشد و چون [illegible] سرد کرده و **علامتش** آنست که تن پژمرده بود
و آب تاختن سپید و روشن باشد و چون انگشت بر آماس شکم فشاری فرو نشیند
و چون انگشت از وی برگیری آماس بجای خود باز شود و **علاجش** آنست که
پنج گرو اگر رفت با گل گلانه بکار دارد و اگر نه این قرص بکار دارد که آزموده است
صفتش گل سرخ سه درم ازشک یک مثقال سنبل و آسارون و افسره
عافث و افسنتین از هر یک یک درم تخم کرفس و انیسون و تخم رازیانه و اذخر
از هر یک نیم مثقال زعفران دو دانگ و نیم خرد بکوبد و بآب بسرشد و از او قرص
کند و یک مثقال از وی با آب رازیانه و آب کرفس بخورد و اگر با این علت
اندر شکم اثر گرمی بود این دارو با آب کاشنی و آب برشی بخورد و اگر گوشت
خواهد پشت را خشک کند و زان پس خرد بکوبد و سه درم از وی با سیکی بکار
دارد هم نیک بود و تا تواند با آفتاب گرم بنشیند و زان پس آب گرم که اندر وی
بابونه و درمنه و [illegible] پخته باشند اندام را بدان نیک بشوید و اگر سرگین گاو
و پشک بز خرد بکوبد و با آب تاختن کودک خرد بسرشد و پیوسته از وی بر شکم
همی مالد و اگر تیغ بیمار قوی باشد رگ باسلیق بگشاید و قی کردن ویرا
علاج عظیمست و اگر شراب سکنجبین بپالیزد و بخورد بخاصیت ویرا سود دارد

[illegible] بود [illegible] و [illegible] دارو [illegible] خرد بکوبد [illegible]
[illegible] علت [illegible] کند [illegible] بود و غذا [illegible]
که در [illegible] و اگر [illegible] چنین مطبخه کرده باشند شفا یابد **علت استسقاء از گرمی بود**
سببش از بیماریهای گرم بود و تیز که در جگر راه یابد [illegible] غذا بود [illegible]
علامتش آنست که تشنه بسیار بود و آب تاختن سرخ بود و تب کند و باشد
که تب نباشد و شکم اماس گرفته باشد **علاجش** آنست که اگر با این علت
تب بود از گرمیها پرهیز کند و این دارو بکار دارد که آزموده است
علاجش آب عنب الثعلب و آب کاکنه از هر یک پانزده درم ریوند چینی
نیم درم زعفران یک درم فلوس خیار چنبر پنج درم خیار چنبر با آب [illegible]
داروها و داروهای کوفته و پخته بپالیزد با وی و روزی چند از وی بیاشامد
همی خورد پس اگر با این علت تب نباشد آب بنیر با سکنجبین بپالیزد و نیم
رطل از وی با ده درم شکر سپید و نیم درم ریوند چینی کوفته و یک مثقال هلیله زرد
کوفته ناشتا بخورد و پس دو وقیه آب بنیر برین دارو تا کشیم زیادت
همی کند تا یک رطل شود بعد آن ازین داروها بکار دارد که آزموده است
صفتش هلیله زرد و سیاه [illegible] از هر یک ده درم خرمای هندی سی درم
آلو و عناب از هر یک پنجاه دانه و بلیله و آمله نیم کوفته از هر یک ده درم جمله را با
رطل آب بنیر بپزد تا به یکی از وی بماند پس از آن یک رطل و یک رطل فلوس خیار چنبر

[illegible] چون صافی شد [illegible] یک رطل و نیم [illegible] کوفته و نیم رطل
[illegible] و [illegible] بپالیزد [illegible] نرم و بپالیزد چنانک چون انگبین شود
[illegible] و [illegible] این داروها با وی بپالیزد **صفتش** ریوند چینی و افسره
[illegible] آسارون و مصطکی و افشره و عافث و کاورپوس و نمک هندی و
الطباشیر از هر یک یک درم تخم ترش و زرشک و رب السوس از هر یک پنج درم
ترنجبین سپید سی درم جمله را کوفته و پخته با آن داروی پخته که گفتیم بپالیزد و هر بار
از وی [illegible] درم [illegible] کوفته با آب بنیر بخورد که منفعت عظیم دارد و غذا
بچه که بزیره یا مطجنه پخته کرده باشند خورد و اگر سبب استسقاء از بیماری تیز بود
علاج کم بپذیرد و خطرناک باشد **علت یرقان** یرقان زرد که ویرا زردی زرد خوانند
و سببش از زیادتی و چیرگی صفرا بود که اندر همه تن پراکند یا از گرمی جگر بود
یا از اماس وی یا از تنگی راههای جگر باشد **علامتش** آنست که چشم و همه
تن زرد باشد و آب تاختن سرخ بود **علامت** آنچه از گرمی جگر بود آنست
که پهلوی راست سخت درد کند و چون تیر همی زند **علاج** آنچه از چیرگی صفرا
بود آنست که کشکاب و سکنجبین با گلاب و تخم کاشنی بکار دارد و آب انار
ترش شیرین خورد و شراب ختوت و شراب آلو مرا و را سود دارد و از
همه بهتر آن بود که آب کاشنی و آب برشی از هر یک پانزده درم بیاید و سکنجبین
ده درم طباشیر نیم درم تخم بقله کوفته یک مثقال جمله را بهم بپالیزد و بخورد

علاج آنچه از [illegible] جگر بود آنست که اگر قوت بیمار ضعیف نباشد رگ باسلیق
بگشاید و بعد آن مطبوخ هلیله زرد خورد و پس سکنجبین ساده با آب سرد بکار دارد
و پیوسته آب انار ترش شیرین همی مکد و اگر آب خرمای هندی با طباشیر بخورد هم
نیک بود و غذا از دوغ باش باید خورد و اگر بدین زایل نشود این قرص بکار
دارد که آزموده است **صفتش** گل خشک و تخم بقله از هر یک پنج درم انیسون
و تخم رازیانه از هر یک مثقال لک و تخم خیار بادرنگ و تخم چوبین از هر یک سه درم
جمله را خرد بکوبد و بآب بسرشد و قرص کند و یک مثقال از وی با آب بیخ دیگر
بخورد که سخت نیک بود و صندل و گلاب و کافور را بهم بساید و بر جگر بمالد
علاج آنچه از تنگی راههای جگر بود آنست که این دارو بکار دارد
که آزموده است **صفتش** افسنتین سه درم تخم بقله پنج درم افسره عافث
ریوند چینی از هر یک یک مثقال همه را خرد بکوبد و دو درم از وی با دو درم
سیکی آب آمیخته و ده درم آبی که پرسیاوشان بدو پخته باشند بکار دارد
و چون درست شود و در چشم زردی ماند سرکه کهن بوی را گیرد و گلاب با آب
انار و آب سماق در چشم چکاند و روزی چند آب بنیر با سکنجبین بخورد
تا زردی چشم و اندامها دیگر زایل شود **علت زردی سیاه** سببش از
چیرگی سودا بود که در همه تن پراکنده شود یا از درد سپرز باشد یا از ضعفش
بود که سودا از اندر پالودن شوید **علامتش** آنست که زردی اندام سیاهی زند

وسپیدی چشم تیره باشد و طعام آرزو نکند **علامت** آنچه [illegible] سپرز بود آنست که
سپرز سخت شود و آماس بکند و درد کند **علاج حبس** آنست که از دست چپ رگ
باسلیق کشاید و کنه حاجات بادش سپرز بنهد و افتیمون کوفته اندر جلاب
غار کند و بخورد تا سپرز را از تن بدر کشد و کبر و بیخ کبر و سکنجبین بکار دارد و رگ
اسلیم زنند که سخت نیک باشد و که ده درم عدس کوفته را با نخی آب را ز آب
و نخی آب تا خشن کود ک خود بیا میزد و ناشتا بخورد سخت نیک باشد و منفعتی
عظیم دارد و این دارو دیکر را بیان نمودیم این علت را نیکست **صفتش**
مویز بی دانه ده درم گل خشک پنج درم کبابه سه درم جمله را آب گرم شان روز
خمار کند و پس سه رطل از وی ناشتا بخورد و یک هفته پیوسته سر بامداد همچنین
که کشیم همی خورد تا بزودی علت زایل شود و غذا کبوتر بچه مصوص خورد که سر
و کرفس بخته باشد و اگر گوشت بزغاله که فربه که و اکنین بخته باشند بخورد هم نیک
باشد و از چیزها که سودا انگیز بود پرهیز کند **یاد کردن علتهای سپرز علت درد سپرز**
بدانک این علت چون از گرمی بود سببش از گرمیها و بد افتد که بر سپرز جمع
گشته باشد از جهت انک غذاها گرم بسیار خورده باشد یا از ضعیفی سپرز
باشد **علامتش** آنست که طعام آرزو نکند و تشنگی بسیار کند و سپیدی چشم
تیره شود **علامت** آنچه از ضعیفی وی بود آنست که گونه مردم تیره گردد و رنگ بدو
شود **علاجش** آنست که رگ باسلیق بگشاید از دست چپ و گر قوت قوی باشد

[illegible] گرم کند و آب کاسنی **به** سکنجبین بکار دارد و پیوسته اماره [illegible]
می‌کند پس اگر گرمی بسیار باشد قرص [illegible] با سکنجبین بخورد و گرنه این [illegible]
بکار دارد **صفتش** هلیله زرد یک درم گل خشک و [illegible]
درم طباشیر دو درم از وی با آب بخیزد بکار دارد ناشتا و کوچ پیوسته بود
آلو و آب خرما هندی با جلاب همی خورد تا نرم شود و اگر تپک گرم باشد بخورد
و همچند انک او بود آرد جو را با وی بیامیزد و سرد و رابیر که سبز شد و بر سپرز نهد
کند منفعت دهد و گرنه نیخ بستر که بیزد و پس بیاون نیک بسایند و آرد جو
با وی بیامیزد و به ضماد کند و گر سبوس رابیر که نیک بپزد و پاره نمک بر وی
پالاید و بر سپرز نهد سخت نیک بود **علاج** آنچه از ضعیفی سپرز بود آنست که
کبه حجامان بر سپرز نهد و نیک بمکد و باز زند و پس بدارد و تا که ویرا قوی کند
ضماد کند و پیوسته بدست بمالد و تا تواند بکشتن و حرکت کردن تقصیر ننماید
و گر این ضماد بر وی نهد منفعتش دارد **صفتش** سداب خشک ده درم بادام
تلخ سه درم سرد و رابیر که بساید و باری چند از وی بر سپرز نهد و غذا
مرغ بچه خورد که بمصوص بخته باشند و گر از سردی بود سببش از خوردن
غذاهای سودایی بود که بسیار خورده باشد **علامتش** آنست که تشنگی
نکند و تی سودا بارد و پس سخت کشیده بود **علاجش** آنست که
گلنگبین کهن خورد و انجیر خشک که اندر سرکه آغشته باشد پیوسته ناشتا

خورد

و اکر کمی آرد و [illegible] سپید ان [illegible] بیان کند و [illegible] از وی اندکی [illegible] تو
تنک بود و کر سوزش و سداب [illegible] بپزد و پاره نهد [illegible] بپالاید و ناشتا
بر سر نهد منفعت دهد و قرص کبر این علت را بغایت نیک بود پس اگر برنج
[illegible] نشود و [illegible] علت را زایل نکند تدبیر آنست که بدین مطبوخ شکم براند
صفتش [illegible] سیاه و شاهتره از هر یک ده درم انیسون و تخم رازیانه از هر یک
سه درم بیخ اذخر و بادآورد و [illegible] از هر یک چهار درم جمله را چهار
رطل آب بپزد تا یک رطل ز و تنی بماند پس بپالاید و صد درم از وی بستاند
و ترند و [illegible] و عاریقون کوفته از هر یک یک درم با وی بیامیزد و
نیم گرمش سحرگاه بخورد و این ضماد را بیازموده‌ایم و درد سپرز که از سردی بود
سخت نیک باشد صفتش سپند را با نمک یا سرکه کهن و کیکی بیامیزد و
گرمش کند و بر سپرز نهد و آب جو تنها خورد و غذا گوشت بره کز باد و بهار
گرم پخته باشد بکار دارد علت درد سپرز که از بادها باشد سببش آنست که باد اندر
زیر سپرز افتد از بسیار خوردن غذاهای بادانگیز علامتش آنست که سپرز
آماس گرفته باشد و چون انگشت را بذو بیفشاری نرم بود و آروغ برآرد
و شکم قرقر کند علاجش آنست که کبه حجامت با آتش بر وی بر نهد و سرکه و
سکنجبین بر وی مالد و نیز ناشتا بخورد و کراسپندان و بیخ کبر از هر یک
مهری بستاند [illegible] نیم [illegible] جمله را خرد بکوبد و یک مثقال از وی با سکنجبین

کرده [illegible] آب آمیخته باشد بخورد منفعت دهد و لیکن باید که آش گرم کرده
در آب افکند که با سکنجبین بخواهد آمیختن تا منفعتش تیزتر باشد و گر [illegible] بود
بیخ کبر و بیخ [illegible] انگشت [illegible] را خرد بکوبد و چهار درم از وی با سرکه [illegible]
پیاز دشتی آغشته باشد بخورد و از غذاهای سرد و بادانگیز پرهیز کند و
بطعامهای گرم و لطیف گراید تا شفا یابد علت آماس سپرز بدانکه این علت
چون از گرمی بود از پس تبهای گرم خیزد و سپرز سخت شود و باشد که تب
آرد و سببش زحیرکی و زیادتی خون بود یا از صفرا که در وی گرد آمده باشد
علامتش آنست که چون دست بر وی نهد آماس دیدار و نیز گرم
باشد و گرانی و درد سخت کند و تشنگی بسیار کند و مجس بر باشد علاجش
آنست که رگ اسلم بگشاید و پس سکنجبین شکر با آب کاشنی بکار دارد و
که سه درم آب آشکران با سرکه بیامیزد و بخورد سود دارد و گر شاخ گز یا
از آن بید سر کدام که خواهد با آتش نرم بجوشاند و کفش بر دارد و پس
بپالاید و دو وقیه از او با سکنجبین بخورد نیک باشد پس اگر بدین زایل
نشود تدبیر آنست که این ضماد بر وی نهد که آزموده است صفتش
خطمی و بیخ انار دشتی و آرد جو از هر یک پنج درم گل خشک و صندل از هر
دو درم همه را خرد بکوبد و به سرکه و آب عنب الثعلب سرشته و [illegible]
بر جایگاه علت ضماد کند و گر این دارو بدست نیاید بلک کز [illegible]

و سرکه و آب پدید شد و بارها چند از این ضماد کند نیک سود دارد و بعلاج این علت
که [illegible] که [illegible] باشد [illegible] و [illegible] بود پیش از آن همه [illegible] سودائی
تیز بود که بر روی چیره گشته باشد یا از خلطی غلیظ که وی را آماس کند علامت آنچه از
سودا بود آنست که آماس سخت باشد و درد صعب کند و آن از پس تبها سوداوی
آمده باشد علامت آنچه از بلغم بود آنست که آماس نرم بود و خشکی و درد نکند
علاج آنچه از سودا بود آنست که بسجتخ افتیمون شکم براند و پس سداب و بوده پنه
بسیر کوفته بهم بیامیزد و بر وی ضماد کند علاج آماس که کهنه شده باشد آنست که
قرص کهربا و آب بهی‌ها و سکنگبین بکار دارد و آب کم خورد و این ضماد بر وی نهد
که آزموده است صفتش انجیر سیاه را شبانروزی بسرکه فرغار کند و پس
وی را خوب بکوبد و پنجاه درم از وی و [illegible] و سکبینج و مقل ازرق و جاوشیر از هر
یکی ده درم حلبه و پشکل بز از هر یک سی درم آنچه از پی دارو باید صمغ عربی
وی را فرغار کند تا بگدازد و داروهای دیگر کوفته با وی بیامیزد و جمله را بهم
بسرشد و بر جایگاه علت ضماد کند که نیک بود و گرنه بقدر آماس کاغذی بستاند
بسرکه وی را تر کند و خردل کوفته بر وی بر اکند و بر سر نهد و یک شبانروز
بدارد و بعد از آن آب نیم گرم که اندر وی بابونه پخته باشند بشوید شش
[illegible] انجره که [illegible] و افزارهای گرم پخته باشند علاج آنچه از بلغم بود
[illegible] که قرص کبر یا قرص کند رو بکار دارد و [illegible] طلا بر وی مالد که آزموده است

صفتش گلنار [illegible] تبها [illegible] و نیز اگر [illegible]
و سرکه [illegible] بر وی مالد و کاکنج [illegible] و آب [illegible]
بدان [illegible] قرص کبر با سکنجبین [illegible] تا شفا یابد و غذا [illegible] که
باد و بیمار گرم [illegible] کرده بود [illegible] تا شفا یابد انشاء الله تعالی

باب پانزدهم در علتهای روده و مقعد

چهار [illegible] علتهای روده
بر سه نوع است بهری آنست که وجود تا به علتش در روده بالایین باشد و بهری
آنست که در روده‌های میانین بود و بهری آنست که در روده‌های زیرین بود و هر
یکی را سبب و علاج باز نمائیم پس از این اما علتهای روده چهارست که خون
آمدن از شکم که از ریشی روده بود که بتازی وی را سحج الامعا خوانند و زحیر کند
شکم و علت مغص و قولنج و ایلاوس و او نوعی از قولنج بود و کرم دراز
و خرد و کرم کدو دانه که در شکم پدید آید و علتهای مقعد [illegible] بود که بواسیر
و توته و ناسور و کفتگی و ریشی وی و سر گذر روی گشاده شود و آماس
و سستی و بیرون آمدن وی و خارش وی و ما کنون سبب و علامت و علاج
هر علتی را اندرین باب مختصر بیان کنیم چنانکه برخوانند و آموزند آنجا که

یاد کردن علتهای روده علت خون آمدن از شکم که از ریشی شکم بود بدانکه ریشی در روده‌های
بالایین بود علامتش آنست که از بالای ناف درد کند و چون شکم بپیچد در
وقت فرو نیاید و یک زمان مهلت دهد و گر ریشی در روده‌های میانین

زیب سخت درد کند و سی ... شکم فرو آمدن ... مهلت ... اما سبب این
علت چون از گرمی بود از آمیزش صفرای تیز باشد که طبیعت وی را دفع کند و بوقت
برون آمدن از گرمی و تیزی روده ها ریش کند علامت این حال گر از گرمی بود
علامت قولنج شکل نیست که درد و پیچیدن و جوشش شکم سخت باشد و چون آمدن اندک اندک
باشد و یا وی ثقل صفرای تیز باشد که طبیعت وی را دفع کند و بوقت بیرون
آمدنش و چون که بیرون آید همچون گوشت باشد علاجش آنست که بخست
سفوف الطین با رب به بکار دارد و کشکاب بگل ارمنی و صمغ عربی خورد و
طباشیر کوفته و گل ارمنی آب تخم پرهن و رب سیب بیامیزد و بکار دارد
و غذا مزورها سماق خورد که بسماق پرهن لخته باشند و زرده خایه که در سرکه پخته باشد
دیر اسم نیک بود علاج دیگر روده های زیرین آن بود که این حقنها بکار
دارد که آزموده است صفتش تخم رهن و تخم خیار باد رنگ و روغن
گل نیم‌شد ... زرده خایه که آب سماق و یرا پخته باشند و افشره لسان الحمل و جو
بیاو نشاسته و گل ارمنی و افیون جمله را هاون بساید تا حل چون کشکاب سوده
و حقنه کند که منفعتی عظیم دارد و این مراو را نیک سود دارد و چون خویشتن
بر گیرد صفتش اقاقیا و افشره لحیة التیس و گلنار و گل قرصی از هر یک یک بهر
و دم سوخته و اسپیداب ارزیز از هر یک نیم بهر جمله همه را خرد بکوبد و با آب
لسان الحمل با آب برهن بسرشند و ازو شافها کند چنانکه ... هر شافه ... بود

قرص ... با خون ... از شکم ... کهربا ... تخم ... گشنیز ... صمغ ... پوست تخم ... گشنیز بریان کرده ... خشخاش سیاه و سفید ... ودع سوخته بزر البنج
کوفته و بیخته بلعاب ... بسرشند و قرص سازد ... شربتی یک مثقال

... علت از گرمی باشد از علم
بود ... بود یا از خلطی ... علامت آنکه از بلغم باشد
آنست که ... در شکم باشد ... و چون ... از بلغم تیز باشد علامت
آنچه از سودا بود آنست که آنچه از شکم فرود آید سیاه بود و بسیاری رنجور
بدان کشد و ضعف بود علاج آنچه از بلغم بود آنست که قرص گلنار با ...
خورد بکار دارد و کهنه تخم شاهسپرم و تخم ... و که ... کرده باشند و بلوط
که وی را در سرکه آغشته باشند و پس بریان کرده و تخم سوده ... از هر یک بهری
بستانند و جمله را بکوبد و دو درم از وی با آب سیب بکار دارد و غذا ...
بجه خورد که با دو بهار کرم مطنجنه کرده باشند و کر با این علت تب ...
قرص طباشیر با رب به خورد علاج آنچه از سودا بود آنست که ... قطونا
برشته و تخم مرو و تخم ترشه و نشاسته و صمغ عربی و گل ارمنی ... افشره لسان الحمل
و نشاسته بلوط از هر یک بهری بستانند و چهار درم از وی با رب به بکار دارد
و پس کشکاب با گل ارمنی و صمغ عربی بکار دارد و آب لسان الحمل با رب ...
بیامیزد و بکار دارد شفا یابد علت زحیر و کند شکم سببش چون از گرمی
بود از صفرای تیز باشد که اندر روده های زیرین فرود آید و ماننده خیو بود و درد
سخت کند علامتش آنست که از شکم اندک اندک فرود آید و ماننده خیو بود و چون
... آید از ثقل ... علامت آنچه از ... آنست که ... کند

[illegible] چون تیر می‌زند **علاجش** آنست که [illegible] شراب [illegible]

پس [illegible] علت بسیار [illegible] و آب [illegible] که بنار دانگ بخته باشند خاصه که

[illegible] و باشند و آب به را نجوشانند و طلا شیر [illegible] کنند و

پس این [illegible] بود و ساعت از وی خورد و پس فروغ جماع خورد **علاج** آنچه از

آماس بود آنست که بزردهٔ خایه و روغن گل ضماد کنند و آب عنب الثعلب و آب

لسان الحمل در روغن گل و زردهٔ خایه حقنه کنند و چون علت کم شود فروغ انار بکار

دارد و این ضماد با پاز سود دیم و این علت را سود دارد **صفتش** گل بخته که بار روغن

گل و زردهٔ خایه و عدس پوست کنده و عنب الثعلب و یرا پا میزد بهم بساید تا

چون مرهم شود و ضماد کند نیک بود و این شاف مزحیر را نیک بود **صفتش** مر

و خرده علک و زعفران و افیون و مازو و سر انار و گلنار و صمغ برشته همه را

بکوبد خرد و با آب مورد بسرشد و شاف کند و بخوشتن برگیرد و گر سبب این حال

از سردی بود از زیادتی بلغم تیز باشد یا از بلغمی سطبر که در روده زیرین فرود آید

یا از آماسی بلغمی بود یا از ثقلی بود که اندر روده سخت و خشک گردد **علامت** آنچه

از آماس بلغمی بود آنست که گرانی کند و تشنگی و گرمی بسیار نبود **علاج** آنچه

از بلغم تیز بود آنست که تخم ریحان و تخم شاهسپرم برشته و انار دانه ترش با بیه بکار

دارد و آب نیم گرم خورد و بنباشتا در گرمابه شود و غذا گوشت کبوتر بچه خورد

و گوشت بخشک و طعام بسیار نخورد **علاج** آنچه از بلغم سطبر بود آنست که

تخم

تخم

[illegible] و گرفتن [illegible] مرهم [illegible] و [illegible] و آب گرم خورد و

شاف [illegible] را منفعتی عظیم دارد **صفتش** [illegible] [illegible]

و افیون از هر یک نیم [illegible] را خرد بکوبد و با آب بسرشد و از وی شاف کند که [illegible]

رشته بود و چون خشک شود بخوشتن برگیرد و [illegible] از آن [illegible] که چون محتاج بود

که بیرون آرد رشته را بکشند تا شاف بیرون آید اگر بدین زایل [illegible]

تعلیا تا خورد **علامت** آنچه از آماس بلغمی باشد آنست که در آب سبر مها بخته [illegible]

بنشیند و گر علت قوی بود از این دارو بکار دارد که آزموده است **صفتش** [illegible]

و تخم کتان و تخم گندنا و مصطکی و سبلهٔ سیاه حلبه را بکوبد و با هم بیامیزد و یک

مثقال از وی با آب گرم بکار دارد و بدانک بسیار کس این علت از سبب ثقلی بود

که در روده سخت گردد و بوقت حاجت اندک اندک همچون بلغم از شکم فرود [illegible]

پس بعضی از پزشکان بان گمان برند که این حال از شکم رفتن است دارو بایی که

شکم به بندد بدهند تا بیمار هلاک شود **علاجش** آنست که بدو چیزی دهند

که آن ثقل را نرم کند و فرود آید چون قرص بنفشه که با شکر بکار دارد یا بون

و خطمی و شحم و شکر سرخ را خرد بکوبد و از وی شاف سازد و بخوشتن برگیرد

تا شکم نرم شود و غذا شوربا خورد که بدراج یا تیهو بچه باشند تا شفا یابد

علت مغص بدانک مغص علتی باشد که پدید آرد که روده‌ها را چیزی همی گزد

و خلش چون از گرمی بود از صفراء تیز بود که به روده فرو شود و از تیزی که بود

[illegible]

علاج آنچه از بلغم ... آنست که ... کاشتا بکلیکبین خورد و مصطکی و عود ...
بجوشانند و پس بکار دارد و گر انیسون و سعتر و زیره را با آب بپزد و از آن ... خورد
و غذا نخود آب زیره با نخود و پس گوشت تیهو که اندر روغن ... و بیا گرم کرده باشند علاج
آنچه از باد بود آنست که ... از بادیان و سعتر و انیسون را با آب بجوشانند و شکر در وی
و نباشتانیم گرمش بیاشامد که منفعت عظیم دارد و گر تخم کرفس و انیسون و رازیانه
و نانخواه و سعتر را خرد بکوبد و دو درم از او با سکنجبین بیامیزد و بخورد نیک باشد و غذا
زیره با خورد و از چیزهای باد انگیز غلیظ دور باشد علت قولنج بدانکه این علت درد
صعب باشد که در روده قولن افتد و بیشتر این حال از زیر ناف گیرد و سببش چون
از گرمی بود از آمیزش گرم تیز بود که اندر روده قولن یعنی میان این جمع شود و شکم را
سخت کند یا از آمیزش گرم باشد که در آنجا بچسبد علامتش آنست که این علت
با تب و تشنگی باشد و قی صفرا آرد و آب تاختن تیز باشد علامت آنچه از
آماس بود آنست که درد چون تیر همی زند و در جایگاه علت سوزش بود و درد صعب
کند علاجش آنست که اگر با علت رگها پر خون بود رگ باسلیق بزند و پس
بجته هلیله شکم نرم کند و گر نه آلو و خرمای هندی و خیار چنبر را با آب فرغار دا
و زان پس بخورد و رگوی را بگلاب تر کند و بر شکم نهد پس اگر گرمی قوی باشد
کشکاب را با شراب بنفشه خورد و پس آب بزرقطونا با جلاب بیامیزد و بکار دارد
و سپوسته انار شیرین خورد و چون علت کمتر شود مزوره اسفاناخ خورد و ... که

روده همی گیرد و ... آنچه از ریشی روده بود ... علامتش ...
روده ... خشک بود و ... چون تیر همی زند و تشنگی کند و علاجش همچون علامت
... بود علامت آنچه از ریشی روده بود آنست که اندر ثفل علتش با خون و ریم
علاجش آنست که بزرقطونا و تخم ... و تخم کدو و از هر یک بهری بجوشانند و طباشیر
و تخم ریحان ... از هر یک نیم درم و همه را بکوبد و بزرقطونا و با روغن گل سرشته و دو
درم از وی با آب زرشک و شراب ریواج بیامیزد و بکار دارد و کشکاب که اندر
وی انار دانه پخته باشند همی خورد و گر آب تخم پرپهن با آب زرشک نباتشا خورد
سود دارد و گر آب به را بجوشانند و چون سرد شود اندکی طباشیر کوفته در وی
کند و بکار دارد منفعت دارد و غذا مزوره اناردان یا سماق خورد و آب عنب
الثعلب و شکوفه زر را بهم بسایند و بر شکم ضماد کند و گر علت از سردی باشد یا بیش
از بلغم شور بود که اندر روده گرد آمده باشد یا از بلغمی سطبر بود یا از باد بود که
در روده گرفتار شود علامت آنچه از بلغم شور بود آنست که پندارد سر و تیغی
چیزی روده را همی گیرد علامت آنچه از بلغم سطبر بود آنست که با ثقل بلغم بسیار
فرود آید علامت آنچه از باد بود آنست که علت همی گردد علاج آنچه از بلغم
شور بود آنست که حقنه کند از زبد و لسان و سبستان و بنفشه و زان پس
... گیرا بکار دارد تا مایه علت را از روده پاک کند و از غذا ... گوشت ...
یا مرغ بچه خورد که بنخود و ... و بیا گرم کرده باشند و زان پس اندکی ... بخورد

از دو دانگ تا نیم درم باشد با روغن بادام [illegible] علاج آنچه از آماس [illegible]
بود آنست که دلک بلیغ زنند و کرمابه برند [illegible] آب تا خصیه [illegible] بکیرد
[illegible] بباید و فلوس خیار چنبر اندر شراب بنفشه بخورد پس اگر شکم نرم نشود
این شیاف بخورش برگیرد تا آن ثفل خشک را فرود آرد صفتش شحم الحنظل
و زهره گاو و صبر سقوطری از هر یک بهری است باشد و جمله را کوفته با شکر سرخ بیاورند و دیگر بار
بسایند و از و شیاف کنند و بکار دارد و ضمادهای خشک بر شکم نهند و آب زن
نیم گرم اندر نشینند بسیار و گر علت از سردی بود سببش از بلغم لزج باشد که اندر
روده و قولون گرد آید یا از بادهای سرد باشد یا از خشکی طبع باشد علامت آنچه
از بلغم لزج بود آنست که وقتی درد کند و پس یک ساعت درد آرام گیرد و آروغ ترش
بر می آرد علامت آنچه از باد بود آنست که شکم قرقر کند و علت از جای بجای
همی گردد علامت آنچه از بلغم لزج باشد آنست که این داروها بکار دارد که آزموده
است صفتش تربد سپید یک درم [illegible] دو دانگ و نیم سقمونیا و انیسون
از هر یک دو دانگ جمله را خرد بکوبد و با انگبین سرشته کند [illegible] آب گرم
بخورد که منفعت دارد و گر این شیاف برگیرد سخت نیک بود حنظل و بورق از هر یک
بهری شحم الحنظل نیم بهر سقمونیا چهار دانگ بهر جمله را خرد بکوبد و بشکر سرخ چون
جلاب کند و دارو را بدو بسرشد و شیاف کند بدرازی انگشتی و بر گیرد
علاج آنچه از بادها بود آنست که روغن کنجد را با زیره و تخم کرفس و انیسون

ودکر

وکرده به [illegible] آب [illegible] کنند [illegible] و اگر شحم الحنظل و [illegible] و
انگبین و بوره و تخم سداب [illegible] بباید و از و شیاف کند و بروغن [illegible]
کند [illegible] نیک بود و گر از سرگین [illegible] قولنج بود [illegible] قولنج
بگشاید و اگر بر ناف [illegible] همین فعل کند [illegible] و اگر گاو زمین و [illegible]
را گرم کند و بر شکم نهد [illegible] دارد [illegible] که [illegible] باشد [illegible]
علت ایلاوس بدانکه ایلاوس بزبان یونانی بود و معنی این [illegible] آنست که ای
پروردگارا بخشای و او نوعی از قولنج باشد سببش چون از گرمی بود از آماسی
تیز و گرم باشد که اندر روده های باریک گرد آید و آنچه سخت شود از آماس سخت گرم
بود علامتش آنست که شکم گرم بود و بالای ناف سخت درد کند و چون علت سخت
گردد پلیدی از گلو بر آید زیرا که [illegible] بسته بود علامت آنچه از آماس بود
با تب گرمی صعب باشد علاجش آنست که شربت با فلوس خیار چنبر با آب
گرم حل کنند [illegible] بخورد و غذا [illegible] اسفاناخ خورد و اگر بیمار سرد
مزاج بود شراب [illegible] بخورد و اگر [illegible] کند و غذا گوشت خروس خورد
که بشلید پخته باشند علاج آنچه از آماس بود آنست که اگر قوت بیمار قوی بود
رگ باسلیق گشاید و پس کشکاب خورد که در وی اصل السوس و تخم خرپزه پست
پخته باشند و این دارو بر جایگاه علت ضماد کند سود دارد صفتش برگ
خرفه و عنب الثعلب و بنفشه از هر یک ده درم همه را خرد بکوبد و با آب برگ [illegible]

پاسنج و موم سپید در وی بکدازد و بروغن بنفشه [illegible] باوی بیامیزد تا چون مرهم
شود و بر درد بکذارد [illegible] ضماد کنند پس اگر علت زایل نشود [illegible] خورد که [illegible]
و اگر علت از سردی باشد [illegible] آمیزش بلغمی سطبر باشد که اندر روده ها بالائین سخت
بیفتد و یا از آماس سرد باشد یا از باد غلیظ باشد علامتش آنست که البته گرمی و تب
باوی نبود علامت آنچه از آماس سرد بود آنست که علت باگرانی و درد نرم بود
علامت آنچه از نفخ بود آنست که چون دست بروی نهد بداند و حس دریابد
علاج آنچه از بلغم سطبر بود آنست که آب [illegible] بهم بسرشد و بکار دارد
و اگر سکنجبین با روغن بید انجیر بخورد پس اگر بدین علت زایل نشود فلونیا بخورد آن
قدر که درد بنشاند علاج آنچه از آماس بود آنست که در آب سبوسها بنشیند و شکم
را بروغن کنجد بمالد و پس در گرمابه شود و آب خوردنیها و چرب بیاشامد
و روغن [illegible] با روغن نرگس حقنه کند علاج آنچه از نفخ باشد آنست
که هر بامداد تا بیمار نهار بخسبد و پس دست بر شکم وی نهد و بمالد و روده را
با جای برد پس اگر شود از بیمار را بنشاند و دست بر شکمش نیک بمالد پس اگر
با جای نشود بیمار را در گرمابه برد و دست آهسته بر شکمش همی مالد تا روده با جای
خویش رود آن وقت داروهای گرم بروی ضماد کند و غذا شوربا خورد
که بگوشت بره پخته باشند و طعام کم خورد و هیچ رنج بر تن ننهد تا شفا یابد
علامت کرم دراز و خرد بدانکه این علت بیشتر مر [illegible] و کسانی را افتد

[illegible] تا [illegible] گوارد و خوردنیها [illegible]
اندرون و [illegible] ایشان [illegible] اندر روده [illegible]
نداند [illegible] روده بود که [illegible] چون کرم دراز که اندر روده [illegible] خیزد
و او بالاتر و فراختر از همه روده ها بود و کرم باریک و پهن که او [illegible]
اندر روده اعور [illegible] افتد و این سه روده [illegible] باشد
و تنگی میانه بود و کرم خرد در روده مستقیم خیزد و او زیرتر و تنگتر از همه روده ها
باشد و سبب بزرگی و خردی از تنگی و فراخی جایگاهشان بود علامت کرم دراز
آن بود که آب از دهن بسیار شود و منش بگردد خاصه گرسنه باشد و چند از
روده ها چیزی [illegible] علامت کرم خرد آنست که مقعد سخت خارش کند خاصه
بشب علاج کرم دراز [illegible] بود که جلا دهد و تلخ باشد چنانکه ترمس
و سیح ارمنی و کیل دارو و برنگ کابلی و [illegible] و افسنتین و آنچه بدین ماند
ازین جمله اگر یک دارو خورد و اگر دو و اگر بیشتر از سه درم تا چهار درم بساید
و خرد بکوبد و با انگبین بسرشد و بخورد که کرمها را بکشد و فرود آرد و این دارو
کرم دراز و خرد را بکشد و فرود آرد صفتش کیل دارو سه درم برنگ کابلی [illegible]
و تربد سپید از هر یک دو درم همه را خرد بکوبد و سه درم از وی با انگبین با آب
گرم بناشتا بخورد و این داروی دیگر این علت را نیک است صفتش برنگ کابلی
و حب النیل و تربد سپید و ترمس از هر یک بهری بستانند و همه را بکوبند و چهار درم

اندرون و آب گرم [illegible] علاجش آنست که آب [illegible]
[illegible] و اگر آب [illegible] و سبب کدو
اندرون طفل باشد که اندر روده‌ها پیدا نمی‌کند و یا از خوردن شیر و مایست و شیر
فاید بغلیظی باشد یا بسیری بکر باید شود علاجش آنست که سر و فی پیدا او که
چیزی دو وزن را برای کند و این علت بیشتر مر کودکان را و غذا او بدان بلغم را افتد
علاجش آنست که برگ شفتالو را بکوبد و بر ناف نهد و این دارو این
علت را سخت نیکست صفتش ترمس و برنگ کابلی پوست بار کرده و گل ارمنی
و قنبیل از هر یکی سه درم تربد ده درم همه را خرد بکوبد و بهم بیامیزد و پنج درم کدو
ناشتا بکار دارد و این داروی دیگر بهتر از آنست و کرم کدو دانه را بی رنج فرود
آرد پنج را [illegible] را بکوبد و سه وقیه از آبش بخورد سخت نیک بود و اگر علت سخت
قوی بود چنانک ناف بپوسته همی پیچد و شکم درد کند و سردم [illegible] لب را
مالد و [illegible] بود علاجش آن بود که کرم اندر شکم بسیار شده باشد و بیم آن
بود که از معده برآید و از دهن بیرون آید علاجش آنست که اسپندان و
آنجا که اندر طعام بکار دارد و [illegible] درم برگ پوست کهن ناشتا بخورد
همه کدو دانه را از شکم فرود آرد لیکن باید که پیش از آنک دارو خورد نان و شیر
گرم کرده خورد و زانپس دارو خورد نان و شیر گرم کرده خورد و زانپس
دارو خورد چنانک یاد کردیم و غذا نخود آب و قلیه خورد تا شفا یابد انشاء الله

[illegible] بداانک [illegible]
[illegible] باشد و [illegible] و دیگر [illegible]
بود و [illegible] آن بود و [illegible] سوخته باشد [illegible] بیرون آید
که در آنجا جمع شود علامتش آنست که [illegible] مقعد [illegible]
و [illegible] خون بیرون آید و [illegible] که خون نیاید و [illegible] باشد که اندرون مقعد بود و آن را
بحکیمان خوانند علامتش آنست که خون آمدن مردم را رنج تمام [illegible]
ندارد تا از آماس مقعد و استسقا ایمن باشد پس چون ضعف و سستی پدید آید
بباید بستن علاجش آنست که حب مقل خورد تا خون را باز دارد و درد را
بنشاند و گرنه این دارو بخورد که خون آمدن را باز دارد و آزموده است و نیکست
صفتش هلیله و بلیله و آمله از هر یک دو درم و نیم تخم گندنا یک مثقال [illegible] و کهربا
و ودع سوخته از هر یک نیم مثقال مقل ازرق پنج درم همه را خرد بکوبد و با آب
گندنا و آب برگ سرو سبز شد و حب کند و هنگام حاجت سه درم از وی با آب
[illegible] بکار دارد و گر پانزده درم آب گندنا را با دو درم روغن جوز [illegible] بیامیزد
و بخورد منفعت دارد و گر روغن کشد انگه کهن بروی همی مالد نیک بود و
این ضماد درد باسور را بنشاند و منفعت دارد صفتش مقل ازرق بروغن
کشد انگ بباید و گندنا را با روغن گاو بپزد و با وی بیامیزد و جمله را با [illegible]
نیک بباید و بروی ضماد کند و گرنه بابونه و اکلیل الملک و گندنا و بنفشه خطمی

[illegible]

[illegible] آب [illegible] نیک [illegible]
[illegible] علت [illegible]
[illegible] آنست [illegible] کشد [illegible]
پس [illegible] کرش [illegible] عت [illegible] منفعت [illegible]
و این مرهم [illegible] تا خشک کند صفتش مرداسنک [illegible] جو [illegible] از هر یک [illegible] درم
هر دو را خرد بکوبد و بوستان [illegible] روغن کل در وی ریزد چنانک
زیر آتش بر آید و آتشی نرم ویرا بپزد تا چون مرهم شود و یک درم موم زرد با وی
بیامیزد و ازو پاره‌ای چند بر وی نهد که منفعت عظیم دهد و اگر این دارو را بر
خویش [illegible] کند ناسور را نیک بود صفتش شونیز و چیند و بیخ کبر و کندر و
[illegible] از هر یک پاره‌ای بستانند و جمله را بکوبد و بر آتش نهد و تغاری را سو
راخ کند و بر سر آتشش بر وی فرو نهد و بر تغار نشیند تا دود بجایگاه علت نیک
برسد و غذا گوشت [illegible] یا گوشت [illegible] خورد که شوربا پخته باشند و جماع
نکند و از چیزها که [illegible] پرهیز کند علت توثه که بر مقعد بود بدانک توثه
[illegible] بود از [illegible] و سببش از خون [illegible] سوخته بود علامتش آنست که گوشتی
[illegible] برمقعد بر آمده باشد و سرش کرد بود و تنش باریک همچون
توثی و ازین جهت بتازی ثولیل خوانند علاجش آنست که ویرا بگیرد
و از اصل ببرد [illegible] اگر [illegible] بود او را یکبارگی بباید بریدن که زمان [illegible]

دیگر از پس بریدن [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] بسیار خون [illegible] دارد [illegible] شود [illegible]
شد آید [illegible] ناخون [illegible] آب [illegible] بریزد و درد کند [illegible]
آب ناخن و غلیظ باز ایستد و [illegible] قرار شود تدبیرش آنست که [illegible]
و کشد انک و برک کلم را بپزد و بکری بدان آب اندر نشیند تا درد بیاراید و اگر
علت را ببرد و خون بسیار برود رک باسلیق زند یا زهیده بپزد و بر
ریدکی بر نهد یا بر زده‌اله جایه ضماد کند و بپرهیزد از طعام و شراب بکهنه خورد تا آب
ناخن بسیار نیاید و آماس نشیند و اگر داروها که در علت ناسور گفتیم بر ریش دود
کند سخت نیک بود و شفا یابد علت ناصور مقعد سببش از ریشی بود که
کهن گشته باشد علامتش آنست که از وی ریم کندیده فرود آید و نیز باشد از [illegible]
جدا همی شود بی خواست او از بس سستی و ضعیفی که در مقعد وی باشد علاجش
آنست که اگر ریم کندیده از وی بسیار آید مرهم زنگار یا داروهای تیز بر وی نهد
تا آن گوشت پوسیده را بکدازد یا بسر ناخن کهن ببرد ش اگر پیرون مقعد باشد
و داند که بشاید ش بریدن پس اگر درون باشد و نیک دیدار نباشد تدبیرش
آنست که تخت دار و های خشک و پیه کهن بر وی نهد تا درست کرد [illegible]
مرهم را بیازمودیم این علت را نیک بود صفتش [illegible]
چهار درم کندر وی کوفته شش درم سرکه را در شیشه [illegible] کند [illegible]

[illegible] و [illegible] در ماند [illegible] علت [illegible]
[illegible] یا میزد [illegible] دارد و اگر علت باثر [illegible]
[illegible] صفتش موم زرد و روغن خیری و پیه مرغ از هر یکی بهری بستانند
[illegible] هر جمله را بهم بزند و پس برکوفتگی مالد و چون درد سخت شود بیخ خطمی
[illegible] و بابونه و کشد انک ازین جمله هر کدام که بود بآب بپزد و بدو اندر نشیند
شفا یابد علت ریشی مقعد سببش از آماسی صفراوی تیز باشد که ویرا ریش کرده اند
یا از آمیزشی بلغمی شور بود علامتش آنچه از صفرای تیز بود آنست که سوزش کند
و درد چون تیر همی زند علامت آنچه از بلغم بود آنست که پوسته ریم همی آید علاجش
آنست که [illegible] رفت روی از هر یک بهری بستانند و موم و روغن بنفشه
بکدازد و اندکی پیه مرغ در وی کند و نرلحتی افیون با وی بیامیزد و برجای علت
همی مالد که منفعت دارد علامت آنچه از آمیزشی بلغمی بود آنست که مغز ساق گاو
و موم زرد از هر یک ده درم سذاب و ارزیر و مرداسنک از هر یک سه درم روغن
کل چهار درم جمله را بهم بکدازد و سذاب و مرداسنک را کوفته در وی کند و پس
[illegible] نیک بساید تا چون مرهم شود و هنگام حاجت از وی بکار دارد
علت سرا رگی که در مقعد گشاده شود بدانک سبب این حال از دو گونه بود یکی
آنست که از وی خون قطره قطره همی آید و دیگر آن بود که خون از وی
تنک بیرون آید و سببش از زیادتی خون بود یا از رنجی سخت که بدو رسد علامتش

آنست که اگر خون بسیار از وی [illegible] بکوفته [illegible] کند و [illegible]
[illegible] شود علاجش آنست که [illegible] آب [illegible] بپزد [illegible] دارد
و غذا [illegible] و سماق خورد و کر خون [illegible] آید [illegible] علاجش آنست که
پیش از نوبت رک باسلیق کشاید و از غذا [illegible] که خون افزاید پرهیز کند که خون آمدن
رنجی نماید البته ویرا باز ندارد و اگر از حد بگذرد و ضعیفی در تن پدید آید صواب
آنست که این دارو بکار دارد که آزموده است صفتش مازو و کندر و
و کلنار و ریم آهن از هر یک نیم درم مصطکی یک درم و نیم افیون تخم [illegible]
تخم [illegible] یک درم همه را خرد بکوبد و با انگبین بسرشد و خوردن از وی [illegible]
یا کمتر بکار دارد بعد از آن فرو [illegible] سماق و این شاف [illegible] دارد صفتش
مرداسنک و ریم سیم و خون سیاوشان و کاغذ سوخته و کل ارمنی و اقاقیا از
هر یک یک درم همه را بآب صمغ و کندر و بسرشد و از و شاف کند و بر گیرد تا
شفا یابد علت آماس مقعد سبب این حال از آمیزشی کرم و تیز بود که چیره شده
باشد یا از بلغمی لزج بود علامت آنچه از آمیزشی کرم بود آنست که درد صعب بود
و آب ناخن سخت جلد علامت آنچه از بلغم بود آنست که درد صعب کند و آماس
سخت و سپید باشد علاج آنچه که از آمیزشی کرم بود آنست که رک باسلیق
بکشاید و غذاهای سرد خورد و این ضماد بر وی نهد صفتش برک خطمی و برک
عنب الثعلب و بنفشه و روغن کل بیامیزد و با سپیده خایه و برانیک [illegible] بساید

و بر جایگاه علت ضماد کند [illegible] از آنکه [illegible] آنست که [illegible] و روغن [illegible]
به روغن [illegible] را بهم بیامیزد و بر وی مالد و آب سرد [illegible] گرم جایگاه علت [illegible]
شوید تا شفا یابد [illegible] سببش از آن بود که از جایگاه بلند بر پشت [illegible]
یا زخمی که بر وی رسیده بود علامتش آنست که سستی وی اندک اندک پدید
آید علامتش آنست که [illegible] از [illegible] کنند در ان چیزها که در باب
فالج یاد کرده‌ایم و جوز و سبز و [illegible] و سپند همه را در آفتاب بر [illegible] و پس چیزی در کنند و
بند و در نشینند که نیک بود و این ضمادها باز نمودیم این علت را سخت سود دارد و
صفتش حب الغار و قسط و پوست کندر و از هر یک پنج درم میعه تر شش درم صبر
و مر و ابهل و [illegible] و گل شب یمانی از هر یک چهار درم زعفران و میان خرد از هر یک
دو درم قردمانا سه درم حضض کی و گلنار و سنبل و اقاقیا از هر یک ده درم و نیم
مصطکی و [illegible] از هر یک سه درم همه را خرد بکوبد و بروغن قسط بگدازد و بر جای
علت ضماد کند و از غذاهای غلیظ گران پرهیز کند شفا یابد علت بیرون آمدن مقعد
از تریها بسیار بود که بر وی چیره شود یا از ضعف قوت ماسکه باشد علامتش معروفست
از آنک دیدار باشد علاجش آنست که بسرکه [illegible] و [illegible] بشوید و پس این دارو
بر وی پراکند منفعت [illegible] صفتش برگ سرو و مورد خشک و اقاقیا و انزروت
لحیة التیس و مازو و [illegible] از هر یک چیزی بستانند و جمله را خرد بکوبد و بر جای علت
پراکند و گر نه [illegible] سیم و [illegible] گل و سماق از هر یک چهار درم بستانند [illegible] دو درم همه را

خرد بکوبد [illegible] با سرکه [illegible] با شعر [illegible] پراکند که نیک بود و گر با
این حال مقعد آماس دارد عدس پوست کنده و پوست انار و پوست بلوط و جوز
السرو از هر یک جزوی بستانند و جمله را آب بود بپزد و اگر آب [illegible] باشد روغن
گل بر وی ریزد و [illegible] نیک بسایند و بر جایگاه علت ضماد کند شفا یابد علت
خارش مقعد سببش از تریها تر باشد یا از کرم خرد بود که از روده بمقعد فرود
آید علامت آنچه از تریها تیز بود آنست که خارش پیوسته باشد علامت آنچه
از کرم خرد بود آنست که پشت خارش بیشتر و سخت تر کند علاج آنچه از تریها
تیز بود آنست که صبر را بسرکه بگدازد و بر وی اندایند و اگر [illegible] خشک با پیه
بط بسایند و از [illegible] کند و برگیرد و اگر آب انار ترش یا [illegible] چند بر وی مالد
این علت را که از تریها بود بنشاند علاج آنچه از سبب کرم خرد بود آنست
که برگ شفتالو را بکوبد و بر ناف و شکم ضماد کند و اگر نه روغن استخوان زرد
آلو را با آب پودینهٔ دشتی به پنبه [illegible] بر گیرد نیک بود و اگر صبر سوده و آب
سداب و سرکه کهن را بهم بیامیزد و بر شکم و ناف ضماد کند منفعتی عظیم دارد و از
غذاهای سرد پرهیز کند شفا یابد باب شانزدهم در علتهای گرده و مثانه
بدانک علتهای گرده و مثانه علت درد گرده و آماس و ریگ و خون
و ریم آمدن از سر قضیب و سنگ [illegible] که اندر گرده بود و چکیدن آب
تا خفتن که ویرا بتازی سلس البول خوانند و بستگی آب تا خفتن که بتازی ویرا عسر البول

خوانند و چون آن آب تاختن نمی خواست مردم و بیهاره بشانه جهانست که ...
دی که آن کمی بود یا از بیمری و ریشی و سنگ که اندروی بدید آید و ما اکنون
سبب و علامت و علاج هر یکی یا درین باب بترتیب بیان کنیم چنانک بر آموزندن
آسانی بود و زود فهم کند **علت درد گرده** سببش چون انگشتی بود از خوردن
غذاها گرم باشد یا از ضعیفی گرده بود **علامتش** آنست که آب تاختن سرخ بود
و رسکی کند و پشت سخت گرم بود **علامت** آنچه از ضعیفی بود آنست که آب تاختن
مانند آب گوشت بود و پشت درد کند و جماع آرزو نکند **علاجش** آنست که سکنجبین
سکنجبین پیوسته بکار دارد و آب خیار بادرنک با شراب بنفشه همی خورد و صندل
و گلاب بر جایگاه علت مالد نیک بود و اگر کاشنی و کاهو با آب غوره بکار دارد
نیک بود و شراب انار و سیب و به را سود دارد **علاج** آنچه از ضعیفی گرده بود آنست
که رگ باسلیق بگشاید از آن سوی که درد سختر بود و پس این دارو بر جایگاه علت
همی مالد منفعت کند **صفتش** گل سرخ و صندل و اقاقیا و رامک و مورد از هر یک
... بستانند و همه را بکوبد و بر روغن گل و سرکه بسرشد و بر جایگاه علت مالد
و دیگر علت از سردی بود سببش از خوردن غذاهای سرد بلغمی بود یا از آمیزش سودا
باشد **علامت** آنچه از بلغم بود آنست که آب تاختن سپید بود و تشنگی نکند
علامت آنچه از سودا بود آنست که آب تاختن سیاهی زند و درد سخت کند
علاج آنچه از بلغم بود آنست که ناشتا سکنجبین خورد و آب گرم و فندق و پسته

حب الحمراء او ... ... و در پشت و ... ...
مالد و غذا اندک خورد و باشد (تا) که ... ... بپخته باشد **علامت** آنچه از سودا
بود آنست که این دارو بکار دارد **صفتش** هلیله سیاه ده درم افتیمون ده درم
صبر دو دانگ همه را خرد بکوبد و بیزد و با آب گرم بخورد و گرم روغن حب الخضرا
یا روغن فلفل حقنه کند سود دارد و گر بابونه و اکلیل الملک و کشد اکیف دلتم
بیزد و ضماد کند منفعت دارد و از چیزها که سودا انگیزد پرهیز کند شفا یابد
علت آماس گرده سببش از گرمی بود و از خون سطبر باشد که اندر گرده گرد آید
و چیره شود یا از خونی صفراوی بود و باشد که این آماس اندر یک گرده بود
و باشد که اندر هر دو گرده بود **علامتش** آنست که با این علت تب بود و دست
و پای سرد بود و آب تاختن سرخ بود **علامت** آنچه از خونی صفراوی بود آنست
که آب تاختن زرد باشد و سکی سخت کند و درد چون تیر همی زند **علاج** این
علت که با تب باشد آنست که رگ باسلیق بگشاید از آن جانب که درد
بود و پس تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم کدو و تخم کاشنی و تخم ریحان و تخم ... از
از هر یک سه درم بستانند خشخاش سپید شش درم خشخاش سیاه مصری یک درم
جمله را خرد بکوبد و بهم بیامیزد و هر بامداد سه درم از وی بکار دارد و صندل
سپید و گلاب بر پشت مالد **علاج** آنچه از خون صفراوی بود آنست که حقنه
نرم بکار دارد و از پیه مرغ و روغن بنفشه و موم سپید موم روغن کند و بر

جایگاه علت [illegible] و اگر علت از سردی بود [illegible] از زیادتی خلطی سودا
بود که در گرده جاتب شود علامت [illegible] بیش آنست که جایگاه علت گران
کند و درد نباشد و آب تاختن سپید بود علامت آنچه از سودا بود آنست که
[illegible] بود و آب تاختن تنگ بود و بسیار زند علاج آنچه از بلغم بود
آنست که کلنگبین خورد و آب مویز و شکم نرم کند بشیر خشت و پس بابونه و پودینه
و بلک عار و حزنبکوش را بهم بپامیزد و ضماد کند و غذا مزوره زیره باخورد علاج
آنچه از سودا بود آنست که تخم مرو و کشد انگ و تخم خطمی و حلبه و تخم معصفر خورد و بکوبد
و از وی بر قدر [illegible] بوی دهند تا بخورد و جایگاه علت را بروغن قسط [illegible] مالد و از
چیزهای سوداوی پرهیز کند تا شفا یابد علت ریشی گرده سببش از آماسی
بود که بشکافد یا از صفرائی تیز بود علامتش آنست که شکم سخت درد کند
و خون از سر قضیب آید علاجش آنست که شراب بنفشه با آب بپامیزد و بکار
دارند و آب انار ترش شیرین با پرسیاوشان و تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم
خرفه را با جلاب بپامیزد و بخورد پس اگر بدین بهتر نشود قرص کاکه با شیرخشت
خشخاش بکار دارد و گرد صندل و گلاب و ماز و کوفته را بهم بپامیزد و سرکه
در وی کند و بر جایگاه علت ضماد کند منفعت دهد و غذا مزوره زیره باخورد و اگر
با علت تب نباشد گوشت مرغ [illegible] باخورد و از تره‌ها کاهو و کاشنی و
پرپین و [illegible] دارد و آخر علت گل ارمنی و صمغ عربی و کتیرا و مورد و [illegible]

[illegible] خشخاش [illegible] بکار دارد [illegible] علت خون و ریم از
سر قضیب آمدن [illegible] آنست که [illegible]
گرده گشاده [illegible] علامتش آنست که رگ [illegible] شکافد [illegible]
یکبار بیرون آید علاجش آنست که قرص کهربا با گل قرویسی و [illegible]
این جمله را خرد بکوبد و با آب [illegible] بسرشد و بکار دارد و این قرص دیگر
نیک بود صفتش تخم کدو و تخم خیار بادرنگ و نشاسته و صمغ عربی از هر یک
سه درم گلنار دو درم شبت سرخ و اقاقیا از هر یک مثقالی کهربا یک درم همه را خرد
بکوبد و با آب بسرشد و قرص کند و مثقالی از وی با آب [illegible] این بکار دارد و
این قرص دیگر را ما بیازموده‌ایم این علت را سخت نیک است صفتش تخم [illegible]
و تخم خیار و خیار بادرنگ و بزرقطونا از هر یکی پنج درم کتیرا و نشاسته از هر یکی
چهار درم کهربا یک مثقال همه را خرد بکوبد جز بزرقطونا که از وی با آب سماق
بناشتا بکار دارد شفا یابد علت ریم آمدن از سر قضیب سببش از آماسی بود
که از گرده بگشاید یا از دو پیله یا از ریشی که کهن گشته باشد علامت آنچه از آماس
یا از دو پیله بود آنست که ریم از سر قضیب یک دفع بیرون آید و [illegible] کند
علاجش آنست که این قرص بکار دارد صفتش تخم خیار و خیار بادرنگ
و تخم خرفه و تخم کدو از هر یک پنج درم نشاسته و بادام پوست کنده از هر یک
چهار درم [illegible]

وتخم ترب ... و بادام تلخ و صمغ و کتیرا از هر یکی سه درم تخم خربزه پانزده و تخم کرفس از هر یکی ده
درم همه را بکوبند و بسرشند و با آب ... قرص کند و بوقت حاجت دو درم
از وی با سکنجبین بکار دارد و غذا نخود آب خورد و نخانه نیم گرم نشیند و خشخاش
... ویرا سود دارد و چون علت تمام زائل شود ... بسیار آمیخته
همی خورد ... علت از تن پاک کند علت سنگی که در گرده بود سببش از آمیزش سطبر
بود و با پخته گرمی گرده ویرا خشک کرده باشد چون سنگ گردد علامتش آنست
که آب تاختن اندک اندک بیرون آید و سوزش دهد و باشد که سنگ ریزه از قضیب
بیرون آید و گرده سخت درد کند علاجش آنست که تخم خربزه و تخم خیار و خیار
بادرنگ و تخم کرفس و سعد و زیره و نانخواه و تخم ترب و بادام تلخ از این جمله
هر کدام که باشد همی خورد و آبکامه و چیزها که آب تاختن فرود آرد درو بسیار سود
دارد و این دارو سنگ گرده را پاره پاره کند و منفعت دهد صفتش تخم خربزه پوست
کنده ده درم نانخواه و زیره و تخم کرفس و تخم ترب و سعد و بادام تلخ از هر یکی
سه درم همه را بکوبند و بهم برآمیزند و ... شان در آب برد و سه روز اندر ...
دارد و سه درم با آتش بخورد که ... سنگ بیرون آرد و غذا نخود آب خورد
با لختی روغن زیت و آبکامه و گر بآب زن نیم گرم اندر نشیند و کسی بر میان
پشت او آورند یا بر اسب چندی بنشیند این جمله ویرا سود دارد پس اگر
بدین ... بهتر نشود تدبیر آنست که این دارو بکار دارد صفتش سرگین

... اندرونی
... ترب بخورند ... نیم دانگ ... شیاف ... بکوبند ...
بکوبند و بیزند و با سکنجبین کهن بخورند و گر روغن کژدم بر گرده و زیر ناف مالند نیک بود
و درد را بنشاند علت ریگی که اندر گرده بود سببش از مایه غلیظ سطبر بود که اندر گرده بند
آید لیکن مایه علت آمدی سنگ بیشتر از مایه ریگ بود علامتش آنست که
بدان وقت که آب تاختن ریزد از سر قضیب چیزی مانند ریگ زرد یا سرخ
بیرون آید و نیز سر قضیب سوزش کند و باشد که زهار آماس گیرد علاجش آنست
که چهار ... بار ... بر دو پوسته ... و جایگاه علت را بروغن
شبت بمالد و ختمی و بابونه و اکلیل الملک و مرزنگوش و کرفس و ...
و برگ خطمی را بآب بجوشانند و پس بآب نیم گرمش اندر نشیند و گر ... خیار
جز با لختی روغن بادام یا شراب بنفشه بیامیزد و بخورد سخت سود دارد و گر
روغن مرغ بر پشت مالد نیک بود پس اگر علت بهتر نشود این دارو بکار دارد
تخم خربزه و تخم ... و خیار از هر یک پنج درم تخم کرفس دو درم و تخم بادیانه
و سنگی که در آتش بتابد ... سوخته از هر یک سه درم همه را بکوبند و بیزند
و سه درم از وی با سکنجبین بکار دارد و غذا نخود آب خورد و آبکامه تا شفا یابد
علت چکیدن آب تاختن سببش چون از گرمی بود از آمیزش گرم و خشک بود
که اندر گرده گرد آید و مزاجش را گرم و بد کند علامتش آنست که تشنگی

علاجش ... وآب قطره قطره می چکد و ... شود وآب ...
خورده بود وبزودی بیرون آید علاجش آنست که ... گلاب وآب انار
وآب غوره با آب سرد بخورد وآب کدو تازه با سکنگبین وی را سود دارد
دیگر لعاب بزرقطونا با آب انار بخورد نیک بود واین داروها منفعتی عظیم دارد
صفتش تخم خیار وتخم خربزه وتخم کدو وتخم بادیان وتخم پربهن وتخم کاهو
از هر یک بهری بستانند جمله را کوفته با شکر بیامیزد وهر روزی از وی همی خورد
پس اگر درین علت در تن خون بسیار بود علامتها خون پیدا آید باغاز علت رگ
باسلیق بگشاید وگر گرمی صعب وبسیار بود قرص طباشیر با آب کدو وی را
بکار دارد وصندل وگلاب وآب کاهو را بهم بیامیزد ورکوی کتان بزاید و
تر کند وبر شکم نهد که نیک بود پس اگر علت از سردی وتیزی بود که اندر مثانه
گرد آید وی را ضعف کند علامتش آنست که با چکیدن آب تاختن بسیار
بود وتشنگی نکند علاجش آنست که اطریفل صغیر با شکر وبلوط وکندر
کوفته بخورد واین دارو را پاره مو دیم سخت نیکست صفتش مورد دانه
وبلوط وپوست کندر وزیره کرمانی از هر یک بهری بستانند وجمله را خرد بکوبد
وسه درم از وی با شکر کهن خورد وگرنه این داروی دیگر بخورد که وی را نیکست
صفتش بلک مورد خشک وزاک سپید وبلک حنا ومُر وکندر وگلنار
وبلوط از هر یک بهری بستانند وجمله را با شکر بیزد وناشتا یک وقیه از وی بخورد

علت تشنگی آب تاختن
وگر ... درم ... منفعتی عظیم دارد
... چون از گرمی بود از آمیزش بود گرم وخشک ...
بیمار رنج کرده باشد علامتش آنست که شکم سخت باشد وتهی گاه ... تشنگی
بسیار بود واندر پشت گرانی باشد وآب تاختن سطبر بود وبزودی نماند وتب
کند علاجش آنست که آب تخم بربهن وآب تخم خیار وتخم خیار با درنگ با شراب
انار بکار دارد وگرنه آب کدو بریان با سکنگبین بیامیزد وبخورد واین ضماد
بر جای علت نهد که آزموده است صفتش عنب الثعلب وکاشنی وآرد جو وبوته
وبنفشه وبیخ سوسن وروغن بنفشه جمله را بهم بیامیزد وچون مرهم کند وبر جایگاه
علت ضماد کند ودایم زهار را بروغن بنفشه گرم کرده می مالد وغذا مرغ بچه خورد
گر نبار ردان پخته باشند وگر علت از سردی بود سببش از زیادتی بلغمی گرم باشد
که اندر مثانه گرد آید ومزاجش را سرد کند علامتش آنست که آب تاختن
سپید بود ومثانه سرد باشد وتشنگی نکند وهنگام آب تاختن سوزش نبود
علاجش آنست که ناشتا گلنگبین کهن خورد وپوست انجیر خشک ومویز سیاه
بکار دارد وآب گرم بر مثانه می زند واگر در آب ... گرم نشیند منفعت
دهد پس اگر بدین زایل نشود این دارو بکار دارد که آزموده است
صفتش تخم کرفس وتخم رازیانه وانیسون از هر یکی سه درم سنبل وسلیخه
وزعفران واسارون ودارچینی از هر یک دو درم همه را خرد بکوبد ویک مثقال

[illegible] گرم [illegible] آب کبوتر که مطبخ کرده [illegible] یا به
علت چون آن بود که آب ناخن را نیکو نگاه ندارد [illegible] از سستی گوشتها [illegible] و مثانه
بود یا از ضعیفی قوت ماسکه بود علامت آنچه از سستی گوشتهای مثانه بود آنست که
نرم باشد علامتش آنچه از ضعف قوت ماسکه بود آنست که [illegible] فراخش [illegible] چهره کرد
علاجش آنست که سکنجبین و آب نیم گرم و اطریفل صغیر و مویز بکار دارد و آب
کم خورد پس اگر مزاجش سرد بود و آب ناخنش بسیار آید علاجش آنست که این دارو
بکار دارد صفتش بلوط پنج درم کندر و یک درم داش دو درم هلیله سیاه
و هلیله که بروغن سرشته باشد از هر یک یک درم سعد یک مثقال کهربا نیم درم همه را بکوبد
و بپزد و با انگبین سبز شود و بوقت حاجت بکار دارد یک مثقال و از پس سنجه خورد
پس اگر مزاج بیمار گرم باشد این دارو آزموده است صفتش گشنیز خشک که
بسرکه [illegible] بشبانه [illegible] فرغار کرده باشند و پس بر شکل باشد چهار درم از وی
بستانند گل ارمنی دو درم بلوط شش درم کهربا یک درم عدس پوست کنده ده درم همه را
کوفته بپزد و سر باید داد دو درم از وی بکار دارد و از پس وی آب سرد خورد
علاج آنچه در سر آب ناخن کند و خبر ندارد آنست که کش زانوها را بروغن
بان یا روغن مصطکی سه مالد و سیکی کهن خورد و پس این دارو بکار دارد که
آزموده است صفتش شهد [illegible] نیز و خردل و اسپیداب از هر یک یک
درم جمله را خرد بکوبد و با انگبین صافی و روغن زیت سبز شود و هنگام خفتن جند جوز [illegible]

از [illegible] زنان [illegible] خالی نیم [illegible] سخت بسیار شد [illegible] علتهای [illegible] آماس
پیشش چون [illegible] بود از زیادتی [illegible] بود [illegible] تشنگی [illegible] که اندر مثانه
گرد آید و چون [illegible] آماس شود یا [illegible] جایگاه [illegible] بند [illegible] رسد
علامتش آنست که آب ناخن به دشواری از وی بیرون آید و مثانه گرم بود
و درد سخت بکند و تشنگی باشد و شکم بسته بود علاجش آنست که رگ باسلیق
گشاید و مثانه تا سه روز بروغن بنفشه می مالند و این روغن بابونه چرب کند
و کنجد کوفته را با شیر و نان گرم با بپزد و بر وی نهد و چون درد آرام گیرد و
خشک بگذرد این دارو بر وی نهد صفتش بابونه و کشنه اکلیل و آرد باقلی از
هر یک بهری بستانند و جمله را ناسخته بسایند و بر جایگاه علت ضماد کنند و گر آماس
از زخم یا از افتادن بود تدبیرش آنست که رگ باسلیق گشاید و مثانه را بروغن
بنفشه بمالد و آب گرم بر وی بریزد و گر آب ناخن بیرون نیاید مثانه را [illegible] فشارد
تا بیرون آید و گر از سردی بود و پیش از آماسی بلغمی بود که اندر مثانه گرد آمده باشد
و چیره گشته علامتش آنست که درد کمتر کند و آب ناخن دشوار بیرون آید
و زبان سپید باشد و گر آماس بزرگ باشد با این علت و تب نرم بود و آب
ناخن زود نیاید علاجش آنست که سپستان و برگ عار و مرزنگوش را
در آب بپزد و پیوسته در آب نیم گرم می نشیند و پس تخم خرفه با شکر جوزی
بکار دارد و سکنجبین شکری خورد و آب چوشانیدن باید که خورد و از غذا نخود آب

بکار دارد و این ضماد جهت [illegible] سود دارد **صفتش** آرد باقلی یک بهر
[illegible] نیم بهر [illegible] بکوبد [illegible] شود و بر وی [illegible] آرد باقلی و حبه [illegible]
واکلیل الملک از هر یکی بهری بستانند و جمله را خرد بکوبند و لختی [illegible] بکدازد و با وی
بیامیزد و به سپیده [illegible] شد و بر روی [illegible] و اگر اماس سخت بود این ضماد بر روی نهد
تا نرم کند و درد بنشاند **صفتش** آرد جو و آرد باقلی و اکلیل الملک و بابونه
و بنفشه خشک از هر یکی بهری بستانند و جمله را خرد بکوبند و [illegible] دارد و بابونه
[illegible] اندر وی بیامیزد و جمله را چون بساید و [illegible] بمالد و بر وی نهد شفا یابد
علت ریش مثانه سبب آن از آمیزشهای گرم تیز بود که اندر مثانه گرد آید و چیزی گرد
یا از اماسی گرم باشد که بشکافد و پس ریش گردد **علامت** آنچه از آمیزشی گرم تیز
بود آنست که آب تاختن بارها بیرون آید و گندیده بود و سوزش بود **علامت**
آنچه از اماس بود آنست که بعد از آب تاختن ریم یکبار بیرون آید **علاجش**
آنست که بزر قطونا با روغن گل ناشتا بخورد و پیوسته شیر خورد و شیر بزی
خورد و شیاف سپید با شیر بگدازد و بزر قطونا اندر مثانه ریزد و چون درد سخت
کند یا ریم بسیار آید انگبین و بزر قطونا اندر مثانه کند و قرص خشخاش و قرص
[illegible] که این علت را سود دارد چون یک مثقال از وی با آب بخورد و کرم موم سپید
و پیه بط و روغن گل را درهم کند و چیزی بر [illegible] در مثانه ریزد منفعت عظیم دارد
پس اگر بدین [illegible] زائل نشود تدبیر آنست که این قرص در مثانه ریزد منفعتی تمام دارد

صفتش [illegible] و گل [illegible] و [illegible] و تخم خیار و تخم خطمی
[illegible] بکوبد و [illegible] آب [illegible] شود و قرص کند و هنگام حاجت [illegible] درم [illegible]
بکار دارد و گل ارمنی و صبر و مر را اندر آب [illegible] بماند و [illegible]
یا سپید با خورد که دردی با [illegible] باشد **علت سنگی که در مثانه افتد** چنانکه این علت
مر کودکان را بیشتر افتد سبب آن از آمیزشی سطبر لزج بود که اندر مثانه گرد آید و
گرمی وی را ببندد و سخت کند سبب آن گرمی از چیزهای گرم بود که بسیار خورده
باشد **علامتش** آنست که آب تاختن سپید و تنک بود و قضیب همواره [illegible]
و کودک قضیب را همی مالد و آب تاختن دشوار بیرون آید و درد سخت کند و [illegible]
بیرون آید **علاجش** آنست که یکدانه سنگ حجر الیهود را خرد بساید و [illegible] آب
گرم بخورد و گر نه دو دانگ کژدم سوخته با آب سیاه بخورد و این دارو سنگ
مثانه را پاره پاره کند **صفتش** آساذون و تخم گزر دشتی و حب الغار و سلیخه
سپید و حب البلسان و عود البلسان از هر یکی بهری بستانند و جمله را خرد بکوبد
و با آب رازیانه و انگبین سرشته شد و سه درم بکار دارد و گر علت قوی باشد
نیم درم خاکستر کژدم با آبگینه سوخته بکار دارد و سوختن آبگینه چنان بود که
وی را در آتش افکنند تا نرم شود و از پس در آب افکنند تا نرم شود و هفت
بار چنین کند پس خردش بساید و با شراب سیب و انگبین بکار دارد و
پیوسته زهار و قضیب و مثانه را به روغن کژدم همی مالد و روغن کژدم

آن به که گوشت بره و ماکیان و خایه نیم برشت نهند و چیزی پرورش آرند و بالذکی روغن
بادام چرب کنند و بکار برد و غذا آب نخود و گوشت بره بوده و پیه گرده و آب
زن کرم نشیند **باب هفدهم در علتهای قضیب و خایه و زهار**
علت آنک ... قضیب از دو نوع بود نوعی آنک علت در جرم وی بود چنانک بیشتر
بدخاستن قضیب آنک شهوت جماع بود و سستی و آماس و جنبانیدن وی و آرزو
نکردن جماع بود و دوم نوع آنک علت در مجری قضیب بود چنانک سنگی که در مجری
پدید آید و سوختن سر قضیب و بیرون آمدن آب پشت بی لذتی و علتهای
خایه چنانست که آماس و دمیدگی و خارش وی و بادفتق که اندر خایه یا در زهار
پدید آید و ما اکنون سبب و علامت و علاج هر علتی بیان کنیم چنانک
کنیم چنانک خواننده و آموزنده را آسان بود **علت پریشانی و ... شهوت جماع**
بیشتر از بادی سطبر قوی باشد که از گرده برکهای قضیب فرود آید یا از آ
بیشتر سطبر ... باشد یا از بسیاری منی که گرد آمده باشد **علامت** آنچه از باد بو
آنست که قضیب البته بجهد **علامت** آنچه از ... سطبر بود آنست که بسیار
جهد **علامت** آنچه از منی بسیار بود آنست که قضیب ... کند و ... دارد و
علاج آنچه از باد سطبر بود آنست که نخست قی کند و تن از مایه علت پاک کند
و از غذا که باد انگیزد پرهیز کند و ... دارو بخورد تا آن باد که مایه علت است
از تن تحلیل شود **صفتش** سداب و سعتر و زیره و تخم اسپند ... از هر یک ...

...شاند و ... با ... خورد ... و درم ... تا ... علت زایل شود
و زنان ... قضیب ... ... و بعد از آنک ... باشد ... و
بکار برد تا تیزی ... بنشاند **صفتش** کشنیز خشک و تخم ... و گل ... و انار ... و
و عدس و تخم پرپهن و تخم کاهو و تخم کاسنی ... بستانند و ... بکوبند و ... درم از
با آب کاسنی بخورند و ... پس قضیب را با آب کشنیز تر و آب کاهو بمالند و غذا
نرو ... سماق خورد **علاج** آنچه از آتشی سطبر بود آنست که شکم براند و قی کند
و با آب سرد ... قضیب را بمالد و غذا گوشت قلیه خورد و از طعامهای
سرد پرهیز کند **علاج** آنچه از بسیاری منی بود آنست که رگ زنند و چیزها که سرد
بود بکار دارد چون کسکاب و آب انار و آب تخم پرپهن و تخم خیار و شکم نرم کند
با آب میوها و بنفشه و از ترها کاهو و پرپهن خورد و دوغ و عدس و ... جست
کند که بهر که پخته باشند بکار دارد و حقنه کند بکسکاب و روغن بنفشه و کربا
از زیر سنگ کرده بر پشت بندد سود دارد و شهوت جماع را کم کند **علت سستی قضیب**
بدانک سستی قضیب نوعی باشد از فالج و واجب کند بر طبیب که این علت را
باز داند که علاج پذیرد یا نه و آزمودنش چنانست که خداوند علت را بفرماید
تا در آب سرد نشیند اگر قضیب کوتاه گردد با هم رود علاج پذیرد پس اگر
همچنان بود که اندر اول بوده باشد و از حال نگردد علاج نپذیرد و بیشتر از سردی
مزاج وی باشد از بسیار خوردن غذاهای سرد و خشک که خورده باشد یا از آنک

قضیب از جای خویش بر افتاده باشد علامتش آنست که [illegible] [illegible]
ضرر و آید و هر چند سستی او بیشتر باشد [illegible] علاجش آنست که
سکنجبین کهن و شکر دارو خورد و ز آن پس قضیب را بروغن گرم بمالد چون
روغن بان و روغن خیری و آنچه بدین ماند و غذاهای گرم خورد چون گوشت گنجشک
و کبوتر بچه با گوشت گوسفند که در وی دار چینی و ادویهای گرم کرده باشند و پسته
با انگور مویز سیاه خورد و این دارو وی را منفعت دهد صفتش کنجد و دانه
و دانه و تخم بابونه از هر یک چهار درم دار فلفل و دار چیل و شقاقل و جلغوزه از هر
یک درم سنگ پودینه خشک سه درم مغز نخچگان شش درم همه را خرد بکوبد و با
انگبین صافی سرشته شود و هنگام حاجت چند جوزی بکار دارد و گر شیر گاو و آب
پیاز و انگبین را بهم بیامیزد و دو سه بار از وی بخورد منفعت دارد و اگر
میان خرد را بکوبد و اندر روغن قسط بیامیزد و از وی بر زهار و [illegible] طلی کند نیک
بود و گر این شیاف را بر گیرد سستی قضیب را هم نیک بود صفتش میان خرد
و عاقر قرحا و فرفیون از هر یک بهری بستانند جمله را بکوبد و [illegible] شود و از و شیاف
کند و بکار دارد علاج آنچه قضیب از جای خود بر افتاده باشد همچون علاج
فالج باید کردن چنانک یاد کردیم و گر این حال از کمی منی بود تدبیرش آنست
که گوشت گوسفند تقلیه کرده با دیگ گرم بکار دارد و چیزهایی که منی افزاید
بکار دارد پس اگر علت دراز کشد و بر قضیب نسان سستی باشد علاج پذیرد

علت اماس قضیب سببش چون [illegible] بود از زیادتی خون باشد یا از صفرای
که تیغ [illegible] [illegible] در اندام دفع کند علامت آنچه از خون بود آنست که آماس سخت
و سرخ و درد کند و چون دست بر وی نهد گرم باشد علامت آنچه از صفرا بود آنست
که درد صعبتر کند و چون تیر همی زند علاج آنچه از خون بود آنست که رگ باسلیق
گشاید و کشکاب خورد و آب تخم خیار با سکنجبین بکار دارد و ز آن پس صندل
و گلاب و گل ارمنی و سداب و آب کاهو و سرکه بهم نیک بساید و بر وی ضماد کند
و گر نه آب عنب الثعلب و آب کاشنی و زعفران و آرد باقلی و آرد جو و روغن
گل جمله را بهم بساید و ضماد کند که سود دارد علاج آنچه از صفرا بود آنست
که این ضماد بر وی نهد صفتش عدس پوست کنده و آرد جو و آرد باقلی و جغرابه
همه را با آب عنب الثعلب سرشته شود و زرده خایه و روغن گل با وی بیامیزد و ضماد
کند که نیک بود و گر علت از سردی بود سببش از بلغمی لزج بود که بر قضیب جمع شود
یا از سودائی نیز که اندر وی گرد آمده باشد و آماس کرده علامت آنچه از بلغم
بود آنست که آماس نرم و سپید باشد و درد کم کند علامت آنچه از سودا بود
آنست که آماس سخت باشد و اندکی درد کند علاج آنچه از بلغم بود آنست
که خاکستر کلم و کشد انک را خرد بکوبد و پیه بز با وی بیامیزد و بر وی ضماد کند
و گر نه آرد نخود و آرد باقلی و زیره و پیه بز را بهاون بساید و ز آن پس برسیده
جمله را سرشته شود و بر جایگاه علت ضماد کند علاج آنچه از سودا بود آنست که

روغن بادام بینی چکاند و بابونه و اکلیل الملک و بنفشه را طبخ کند و آب بپزد
و بر روی ضماد کند سود دارد و پوست آب نیم گرم بر روی ... حقنه کنند ...
خورد یا وی ... گرم که قلیه کرده باشند و بشیر شیر ... علت جستن قضیب سببش از
بادی قوی بود که در جرم قضیب محتنی کرده علامتش آنست که قضیب سطبر کرده
و سخت بر جا بخنده بود و مردمی بجنبانک اندامهای دیگر جهد علاجش آنست
که این دارو بکار دارد صفتش صندل و آب کاهو و آب کشنیز تر و آب برهن
و آب عنب الثعلب و کل رمنی عسلانی جمله را بهم نیک بساید و پشت بر وی اندو
ینقا با رنه ایسند و سکنگاب بکار دارد و غذا مزوره کدو و بغوره پخته خورد یا با سپاناخ
و اگر مجس پر خون بود رگ باسلیق کشاید و اگر بدین بهتر نشود که حجامت بر وی
نهد و با نشتره میرا پاره کند تا خون از وی بیرون آید و آرام گیرد و اگر زالو بر وی
نهد تا خون را بمکد شفا یابد علت آرزو ناکردن جماع سببش چون از گرمی بود
که مزاج تن سخت گرم شود یا از بسیاری خشکی بود که بر تن چیره کرده علامت
آنچه از گرمی بود آنست که منی زرد باشد و انچیزهای سرد که خورد آسانی یابد
علامت آنچه از خشکی بود آنست که منی کم باشد علاج آنچه از گرمی بود آنست
که سکنگاب و آب تخم خرفه و لعاب بذر قطونا و شکر بکار دارد و غذا ماهی تازه
خورد که بریان کرده باشد و از میوه ... خربزه و آنچه بدین ماند و برا سود دارد
و پیوسته خایه بروغن بنفشه می مالد علاج آنچه از خشکی بود آنست که شوربا چ

خوره مرغ و گوشت گوسفند ... باشد ... خایه ... و پیوسته ...
... بسیار ... و روغن قضیب را می مالد ... بر تن ...
این حال ... تری بود ... سطبر باشد که مزاج تن را سود کند یا از
زیادتی سردی بود علامت آنچه از بلغم بود آنست که منی سپید باشد
علامت آنچه از تری بود آنست که منی بسیار باشد علاج آنچه از
بلغم بود آنست که سکنگبین و آب نیم گرم خورد و غذا گوشت بچه باگوشت
گنجشک خورد که قلیه کرده باشند و پیوسته خایه دا بروغن یاسمین می
مالد و زنجبیل پرورده و برا سود دارد علاج آنچه از تری بود آنست
که عود را در آب کند و بپزد و پیوسته از آبش می خورد و سکنگبین عسلی
وی را منفعتی عظیم دارد و غذا گوشت گنجشک خورد که مطجنه پخته باشند شفا یابد
علت تنگی که در مجری قضیب بود سببش از خلطی سطبر لزج بود که در مجری وی
گرفتار شود یا از خون و ریم که در آنجا محتقن کرده علامتش آنست که
آب تاختن بدشواری بیرون آید و سوزش دهد تا آب تاختن از آن
چیز هم بیرون آید علاجش آنست که آب خیار خورد و آب تخم خربزه و تخم
و تخم خیار و بذر قطونا و روغن گل بهم بیامیزد و بر وی نهد علامت آنچه از
بلغم سطبر بود آنست که غذاهای لطیف خورد چون نخود آب که با دو بهارهای گرم پخته
باشند و این دارو بکار دارد که آزموده است صفتش تخم کرفس و رازیانه

و انیسون از هر یک بهری بستانند و تخم خرفه نیم بهر جمله را خرد بکوبند و درم از هر یک [illegible]

بود بیاره بکار دارد و کی ما بونه و اکلیل الملک و مرزنگوش در بوده ما آب [illegible]

و از آن آب نیم گرمش پرورش میزنند منفعت دارد **علت سوختن قضیب** بدانک سوختن

سر قضیب و مثانه و مجری بیشتر از خلطی صفراوی تیز بود و اگر چه آب تاختن بسیار

آید هیچ گرمی نشاید کرد بهند زیراکه حکیمان جاهل بسیار از خدا و ندان این علت

در تبهاء گرم عسرتی و پیمایه بهاد اکنند و گوارش کرز و چیزهاء گرم دهند و مثانه

و مجری قضیب را بتمامی ریش کنند و از این پس درست شوند و اما سبب این حال

چون از گرمی بود بیشتر از آمیزش صفراوی تیز بود که مجری و برا ریش کرده بود

یا از آماسی بود که در آنجا بشکافد و زانپس اندرون قضیب ریش کرده **علامتش**

آنست که سوزشی سخت دهد و از بسودن گرم باشد و گر بوقت آنکه آب تاختن

ریزد اندکی ریم بیرون آید ریشی کمتر بود و گر ریم بیشتر بیرون آید ریشش بیشتر بود

علاجش آنست که لعاب بزر قطونا و آب تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم

کدو و خشخاش با جلاب بکار دارد و روغن بادام شیرین و روغن بنفشه اندر

مالد و خربزه هندی خورد اگر علت صعب بود روغن بنفشه و لعاب بزر قطونا و شیر

دختران با هم بیامیزد و برانه در سوراخ قضیب ریزد تا درد ساکن شود و غذا

مزورها کشی و اسفاناج خورد پیوسته اگر بدین علت زایل نشود **علاجش** آنست

که این دارو بکار دارد **صفتش** بزر قطونا و تخم خربزه و خیار و خیار بادرنگ

و تخم کدو از هر یک بهری بستانند و پوست تنها را بیرون کنند و خرد بکوبند و زانپس

با بزر قطونا بیامیزد و سه درم از وی در جلاب گرم کند و لختی روغن گل و

شیر آب **صفت طلائی** چند نیز در ابتدا بکار دارد پس اگر علت قوی باشد روز

دیگر در آب زن گرم نشیند و هم از این دارو بخورد بدان هنگام که از آب زن

فارغ شود و زانپس این ضماد بر مثانه نهد که سخت نیک است **صفتش** خطمی و آرد

جو و بابونه و بنفشه خشک و اصل السوس از هر یک بهری بستانند و جمله را خرد بکوبند

و با آب کاکنج و آب عنب الثعلب و روغن بنفشه بسرشند و نیم گرمش بر ابر مثانه

ضماد کنند و گر علت از سردی بود و بیشتر از خلطی سوداوی تیز بود که مجری و برا ریش کرده بود

یا از آماسی سوداوی بود **علامتش** آنست که چون چیزهای سرد و خشک خورد علت صعبتر

باشد و چون گرمیها خورد راحت یابد **علامت** آنچه از آماس بود آنست که آب تاختن

فرو دنیاید مگر بسوزش **علاجش** آنست که قرص کاکنج خورد و آب انگبین و بهاف

سپید شیره بگدازد و بسوراخ قضیب در ریزد و مرهمی که آماس سوداوی را سود دارد

از وی پلیته کند و بمالد و در آنجا نهد شفا یابد **علت بیرون آمدن آب پشت بی لذت**

سببش آنست که منی بسیار گرد آمده باشد یا غذاهای گرم بسیار خورد یا تفکر در جماع

بود شی یا از ضعف قوت ماسکه بود **علامتش** آنچه از بسیاری منی بود آنست که

منی سطبر باشد و منی بسیار باشد و علامت آنچه از خوردن غذاهای گرم بود آنست

که منی زرد و تنگ باشد **علاجش** آنچه از بسیاری منی باشد آنست که غذا بسیار خورد

و از گوشت و شیر ... پرهیز کنند و رگ زنند و کارهای برنج کنند و ... خورد
و غذا ... سماق ... علاج آنچه از خوردن غذاهای گرم بود ... است
که آب تخم ... با سکنگبین بکار دارد و تخم کاهو و کشنیز با آب سرد خورد و غذا
مرغ بچه خورد ... سماق علاج آنچه از نکاه بود آنست که خویشتن را بکاری مشغول
کند و ... و بکسلد و علاج آنچه از ضعف قوت ماسکه بود آنست که پیوسته
دانه ... خورد و گل ... و تخم کاهو ... از هر یک بهری بستانند و همه را ... بکوبد
و ... درم با شیره ... بکار دارد و پس اقاقیا و سماق و آب مورد
تا ... را بهم بیامیزد و بر پشت ضماد کند و غذا مرغ بچه خورد که ... باشند
یا ... علت آماس خایه سببش چون از گرمی بود از زیادتی خون و گرمی
و تیزی وی باشد یا از چیزی که صفرائی تیز بود علامت آنچه از خون بود آنست که آماس
بگونه سرخ باشد و ... گرم باشد ... علامتش آن بود که درد سخت
کند و چون تیر همی زند علاج آنچه از خون بود آنست که رگ باسلیق بگشاید از آن
سو که آماس بود و گر آماس بر هر دو سو باشد نخست از دست چپ رگ زند و پس
روز دوم از دست راست رگ بگشاید بمقدار قوت بیمار و بعد از او آب عنب
الثعلب و آب ... و صندل و گلاب جایگاه علت را ضماد کند و گلاب خورد و سکنگبین
و آب تخم ... و لعاب بزرقطونا با سکنجبین بکار دارد و غذا مزوره ... خورد
علاج آنچه از صفرا بود آنست که انار ترش شیرین ... و این دارو بکار دارد

صفتش تخم خیار و خیار ... تخم کدو از هر یک ... درم ... چهار درم
تخم ... و خود ... سیاه ... درم ...
... جلاب ... این ضماد ... صفتش آرد جو و خطمی و بنفشه
خشک و صندل سپید از هر یک بهری بستانند و جمله را ... به ... آب عنب الثعلب
و روغن بنفشه ... شد و بر جایگاه علت ضماد کند و گر علت از سردی بود ... از
چیزی که بلغم ... که در وی گرد آید یا از خلطی سودائی تیز که بر وی غالب شود
علامت آنچه از بلغم بود آنست که آماس نرم بود و بسپیدی زند علامت آنچه از
سودا بود آنست که آماس سخت بود و بسیاهی زند علاج آنچه از بلغم بود آنست
که گلنگبین با آب نیم گرم خورد و بروغن یاسمین جایگاه علت را بمالد و پس ...
... و غذا نخود آب خورد و پس اگر بدین زائل نشود این ضماد ...
نهد تا بگشاید صفتش کندر و آرد باقلی و زیت از هر یک بهری بستانند و همه
را بکوبد و موم سپید و پیه بز با روغن بیامیزد و جمله را از آن بهم بکدازد و بر جایگاه
علت ضماد کند علاج آنچه از سودا بود آنست که ... و شیره
را بهم بیامیزد و آرد باقلی را در وی کند بدان مقدار که ... و روغن ...
با وی بیامیزد و بر جایگاه علت ضماد کند و چون این دارو ... با آب نیم گرم ...
بشوید و گر ... اکلیل الملک و بنفشه را با پیه بیامیزد و جمله را بهم بیامیزد
و بکدازد و ضماد کند و غذا مزوره ... خورد علت ... سببش

انچه کی بلغم شور بود یا از خونی صفرایی تیز علامت آنچه از بلغم شور بود آنست که هنگام
خارش نفثی تری ازوی بیرون آید علامت آنچه از صفرا بود آنست که خدیه
بوقت خارش سخت گرم شود و باشد که خون ازوی بیرون آید علاج آنچه
از صفرا بود آنست که رگ باسلیق بگشاید و بچشه میوها شکم نرم کند بعد از این صبر
و داروی سنگ طابر و روغن گل بسا بید بروی مالد علاج آنچه از بلغم بود آنست که
این دارو بروی مالد که نیکست صفتش شب سوخته و صبر و اقاقیا از هر یک بهر
بستانند و جمله را کوفته باب مورد سرشته و هنگام خفتن بروی مالد و ز اپس گل
و مورد کوفته بروی بر اگند پس اگر خصیه از خاریدن ریش گشته باشد آزمازوی کو
و اسفیداب و سوم و روغن گل مرهم کند و ازو پاری چند بروی مالد شفا یابد

باد فتق که در خصیه افتد بدانک سبب این علت از چهار چیز است یکی آنک آب در
خصیه افتد و دوم از باد بود و سوم از پیه باشد چهارم از گوشت رود فرو افتد بود
که در ان مجری نرم شود علامت آنچه از آب بود آنست که خصیه روشن بود و چون
دست بروی زنند بانگش چون مشک آب می آید علامت آنچه از باد بود آنست که
چون کمان کشیده باشد و درد کند و چون باد پیشتر بود قرقر همی کند علامت آن دو
نوع دیگر بدست باید دانستن علاج آنچه از آب بود آنست که مقل ازرقی [illegible]
را بسرکه بساید و بروی ضماد کند و گر قهر کند آب آبی یک بزند و روغن سوسن و موم
گداخته باوی بیامیزد و ضماد کند که منفعت دارد پس اگر بدین گشتم بهتر نشود تدبیر است

کسانی از وی باد بگشاید و بیرون آرند [illegible] بگشاید [illegible] شفا
علاج آنچه از باد بود آنست که معجونها گرم خورد و این علت [illegible] صفتش
جوز السرو و [illegible] و سعد و سریشم ماهی [illegible] و کندر [illegible]
بجسانند و جمله را بسرشته و بر جایگاه علت ضماد کند و بتن آسانی گراید و علاج آنچه از پیه
بود آنست که اندر خصیه فرو شود یا از گوشت روده بود که مجری فرو شده باشد [illegible]
از بستن [illegible] باشد و از جماع کردن پرهیز کند و چیزهای باد انگیز [illegible] و پیوسته
روغن مصطکی بروی [illegible] شفا یابد

باد فتق که در زهار بود [illegible] باد فتق
یکی آن باشد که اندر زهار باشد و بیشتر از باد [illegible] بود یا از باری گران که بر دارد یا
از جایی بلند تر جهد علامتش آنست که چون بیمار را باز خسبانند و دست بر جایگاه
علت بر نهند بجای خویش باز شود و چون بیمار برخیزد باد دیگر باره بجای خویش باز آید
علاج این علت سخت صعب بود از ان جهت که معالجت کم پذیرد ولیکن بهر
حال علاجش باید کرد تا علت نیفزاید و تدبیرش آنست که البته هیچ رنج بر تن ننهد
و طعام هر چند تواند کمتر خورد و این ضماد بر جایگاه علت نهد صفتش جوز السرو
و پوست انار و [illegible] از هر یک ده درم [illegible] یمانی و گلنار و پوست کندر و از
هر یک پنج درم همه را خرد بکوبد و با سیکی یا قشی نرم [illegible] و سرمق و آرد باقلی
از هر یک چهار درم با [illegible] بیامیزد و [illegible] ضماد کند و گوارش زیره و گوارشن
پودینه این علت را سخت نیک بود و پیوسته زیر زهار و ناف را بسته دارد و چون

برشیر بود [illegible] علت [illegible] شکم [illegible]

[illegible] باب هجدهم از علتهای زنان و پستان [illegible]

علتهای ایشان دو نوع بود نوعی آنست که [illegible] خاص ایشانست [illegible] سبب

[illegible] و نوعی آنست که [illegible] مشارکت بود اما علتها که مشارکت بود خاصیت

کی [illegible] زنان که تباری و یا اختناق رحم خوانند و کشادن حیض و [illegible] آن

و اما [illegible] زنان [illegible] پیر [illegible] آمدن [illegible] و علتهائی که مشارکت باشد خاصیت که

[illegible] که اندر زنان بود [illegible] کیا و [illegible] آمدن از وی و کودک افتادن زود

بادها که اندر وی باشد و بار ناگرفتن زن و دشوار زادن و بیرون آوردن مشیمه و فرزند

مرده اما علتهای پستان خاصیت که آماس و درد و شیر با خون که اندر وی بیند

و کی شیر که اندر وی باشد و ما اکنون سبب علت و علاج همه را مختصر اندرین باب یاد کنیم

چنانک برخواننده و آموزنده آسان گردد **علت بستگی زهدان** بدانکه این

علت زنان را از دو چیز بود یکی از بسیاری منی و دوم از بستگی حیض و سبب آنکه از

بسیاری منی بود آنست که زن شوهر ندارد و منی وی از زیادتی بفساد آید و بخار

ردی بدماغ بر شود **علامتش** آنست که زن بیهوش گردد همچون کسی که

وی را صرع بود و علت بنوبت آید همچون صرع و فرق میان این علت و میان

صرع آن بود که عقل اندرین حال [illegible] نشود و لیکن کف بر نیارد **علاجش**

آنست که زن شوهر کند تا بهتر شود و اگر سامان شوی کردن نبود داروئی که

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آرد [illegible] هر روزی [illegible] آن

[illegible] پرهیز کند [illegible]

[illegible] شفا یابد انشاء الله **نسخه** [illegible] تعالی والسلام [illegible]

[illegible] ده عدد انجیر زرد و آلو مراغی از هر یک بیست عدد

سوس پوست کنده نیم کوفته از هر یک هفت درم تخم خطمی و

[illegible] ربطونا از هر یک پنج درم باقلی پوست کنده مرجو سفید

پوست کنده از هر یک هفت درم جو پوست کنده بیست و پنج درم خرچنگ پاک

کوفته و [illegible] شسته [illegible] کرده سه عدد [illegible] با هفتصد درم آب بجوشانند

تا صد و هشتاد درم بماند صافی کرده چهل درم تر ترنجبین شکر قندی و چهل درم نبات

شامی برش بندو دیگر باره با آتش نرم بقوام آرد و هر روزی سی درم با پنجاه درم

شیر خر نیم گرم بازخورد بغایت نافع بود **مفرح القلب** سنگ لاجورد شسته

و ریوند چینی و مومیائی خالص از هر یک نیم درم صندل سفید و [illegible] کرده

[illegible] شقاقل [illegible] و [illegible] خشک و تخم [illegible]

... و جهت ... [illegible] ... خاصیت ...

بود و این نقوع خورده و چون تب و لرز ... کرده چند

... [illegible] ... چنین ... بر ... [illegible] ...

دو **نسخه** ... [illegible] ... جهت ... [illegible] ...

و منازل ... ده درم ... سیاه ... نیم کوفته از هر یکی ... درم ...

... کوفته از هر یک سه درم عناب و آلو از هر یکی ... چند

... درم آب بجوشانند تا بتقریب دویست درم آید صافی کرده

... چهار درم خرمای سندی و چهل درم ترنجبین بدان آب

... صافی کرده ... بخورند ... اگر حاجت افتد ... پیش ...

حل کرده ... پیش نهند نافع بود **نسخه ...**

و مغز ... و ... حب الصنوبر و مغز حب البان و بادام ... و

حب الفلفل ... حب ... و حب الزلم و حب السمنه و حب ... و تخم

... و تخم شلغم و مغز حب البطم و لسان العصافیر از هر یک پنج درم زنجبیل و

... و کبابه ... و ... و ناف ماهی سقنقور از هر یک سه درم این جمله کوفته

... درم ... کف گرفته ... و در ... داد و هر

وقت ... مثقال ... نافع بود **نسخه** ... خراسانی ...

... از هر یک ... و ... [illegible]